

هشدار "مجاهدین خلق"

نسبت به انواع توطئه‌ها بر علیه مجاهدین
در آستانه‌ی انتخابات مجلس شورای ملی

به نام خدا

به نام خلق قهرمان ایران

بر اساس گزارشات و اطلاعات رسیده به سازمان مجاهدین پس مانده‌های رژیم سابق، سرسپردگان امپریالیسم، عناصر ضد انقلاب، مخالفان معلوم الحال و یادی ارتجاع مشغول طرح توطئه‌هایی گسترده و سراسری بر علیه مجاهدین خلق در آستانه‌ی انتخابات مجلس شورای ملی می‌باشند تا به گمان خود بقیه در صفحه



سال اول - شماره ۲۶ - سه‌شنبه ۱۴ اسفند ۱۳۵۸ - تکه شماره ۲۵ ریال

خواست‌های قانونی مجاهدین خلق ایران از ریاست جمهوری و سرپرست وزارت کشور پیرامون انتخابات

به نام خدا

به نام خلق قهرمان ایران

سازمان مجاهدین خلق ایران با توجه به حساسیت فوق‌العاده و سرنوشت‌ساز انتخابات نخستین دوره‌ی مجلس شورای ملی، نظر عموم نیروها و شخصیت‌های مردمی را به موارد ذیل جلب نموده و از کلیه آنان استمداد می‌کند تا با مطرح کردن آنها در کلیه مراجع مسئول و بقیه در صفحه

پیام مجاهدین خلق ایران به مناسبت سیزدهمین سالگرد فقدان

دکتر محمد مصدق پیشوای کبیر نهضت ملی ایران

هرگونه بزرگداشت مصدق و دم‌زدن از
میراث و نام او بدون درک ارزش‌ها و اصول
ضد امپریالیستی و دموکراتیکی که او سال‌ها
بر سر آن پیگار کرد نابخشودنی است

علیرغم تمام محدودیت‌ها و مشکلات فراوانی که داشت توانست یک ملت را متحد و یکپارچه بر علیه امپریالیسم انگلیس بسیج نموده و در یک مقطع به پیروزی برساند؟ رمز پیروزی او در برابر استعمار و رمز پیروزی او در حفظ وحدت و بسج متحد خلق در چه چیزی بود؟ و سرانجام چه چیز باعث شد تا شاه خائن بتواند کودتای ننگین ۲۸ مرداد را بر علیه حکومت ملی مصدق به ثمر رساند؟ و استعمار سایه‌ی شومش را دوباره در میهن ما گسترده سازد. البته پاسخ‌گوئی به تمامی این سوالات مستلزم تشریحات و مباحث طولانی است لیکن به منزله‌ی ادای دین به روح پیشوای فقید ملت ایران در سالگشت او اشاره‌ای

هر چند کوتاه به چند مورد حیاتی ضروری است:

۱ - نشانه‌روی دقیق مردمی بر علیه استعمار انگلیس به مثابه‌ی امپریالیسم مسلط و دشمن اصلی که اصلی‌ترین منشا و تمامی بدبختی‌های ملت ایران در آن زمان بود. این جهت گیری انقلابی تحت شعار "ملی کردن نفت در سراسر کشور" برای تمام مردم ایران محسوس می‌گردید و ضرورت می‌یافت.

۲ - هوشیاری و سعی صدر سیاسی در رابطه با همه‌ی اقشار و طبقات خلق و ممانعت از جریان یافتن مبارزه در کانال‌های انحرافی که از طریق بقیه در صفحه

در مفهوم "استقلال"

چگونه می‌توان بالوث کردن شعار
"نه شرقی، نه غربی"

جاده‌های سازش را هموار نمود؟

امروز نیز سیاست مصدقی موازنه‌ی منفی،
تنها پایه‌ی درست مردمی برای نظر کردن به
شعار "نه شرقی، نه غربی" است.

یادآوری "مصدق" فقید، رهبر محبوب نهضت ملی ضد امپریالیستی ایران فرصتی است تا به یکی از مهم‌ترین شعارهای توده‌ای انقلاب، بارنگریسته شود. به ویژه آنکه در طی این مدت، عوام‌فریبان، شیادان و مرتجعان بسیار کوشیدند تا چهره‌ی این شار را لکه‌دار و ملوث سازند.

در تاریخ، نمونه‌های فراوان داریم که شعارهای خدائی و خلقی با انواع

دیداری با مجروحین قائمشهر در بیمارستانهای تهران

در هفته‌ای که گذشت برای دیدار مجروحینی که در جریان حمله جاسی به دستان مسلح به مقر مجاهدین خلق و هواداران سازمان در قائمشهر مورد اصابت گلوله قرار گرفته و به تهران منتقل شده‌اند به بیمارستان‌های فیروزگر، امام خمینی و مهر رفتیم. در این بیمارستان‌ها مجموعاً ۴ تن از هواداران سازمان به اسامی احمد رضاعینی، سید رضاحسینی

رضا نعمتی در بیمارستان فیروزگر رفتیم. او از اولین مجروحین منتقل شده به تهران بود. وی که محصلی ۱۷ ساله است از ناحیه ران چپ و کمر (ستون فقرات کمر) مورد اصابت ۲ گلوله کلت قرار گرفته است، و هنوز گلوله‌ها در بدن وی باقیست. کمیسیون پزشکی که محل گلوله‌ها را مورد عمل قرار داد، نتواند، تصمیم گرفته‌اند که مگر به خاطر مخاطراتی که ممکن است وجود

ایران فرصتی است تا به یکی از مهم ترین شعارهای توده‌ای انقلاب بازنگریسته شود. به ویژه آنکه در طی این مدت، عوام‌فریبان، شیادان و مرتجعان بسیار گوشیدند تا چهره‌ی این شعار را لکه‌دار و ملوث سازند.

در تاریخ، نمونه‌های فراوان داریم که شعارهای خدائی و خلقی با انواع گچ‌فهمی‌ها و تمایلات ارتجاعی و انحرافی در عمل قلب و تحریف و نهایتاً به وسیله‌ای برای موضع‌گیری علیه حق و حقیقت تبدیل شده است.

چنین بود که خوارچ با شعار "لیس حکم الا لله" (حکومت جز برای خدا نیست) به جنگ علی (ع) رفتند.

چنین بود که معاویه شعار انقلابی "المال، مال الله" (مالکیت از آن خداست) را به وسیله‌ای برای غصب حقوق محرومان و مستضعفان تبدیل نمود.

و چنین بود که عمر بن سعد، وقتی دستور حمله به جانب خیمه‌گاه‌های حسینی را صادر می‌کرد، دقیقاً همان عبارتی را به زبان می‌آورد که پیامبر اکرم (ص) در جنگ بدر با آن مجاهدین را به نبرد ضد خلق و ضد تکامل فرستاد: "یا خیل الله اركبی و بالجنه ابشری" (ای سپاهیان خدا، رکاب بکشید و به بهشت بشارت برید)

در مقابل، پیوسته مردان راستین راه خدا و خلق تلاش کرده‌اند تا توده‌های محروم را بر جوهر شعارهای خدائی و خلقی واقف نموده و بدین سان، سدی استوار از آگاهی در برابر چنین دستبردهایی به گنجینه‌ی عقیدتی و فرهنگی محرومان، برپا کنند.

نبرد میان دوار دوگاه، میان اسلام و ریاکارانه انحصار طلبانه، با اسلام پاک و بی غل و غش تا با مدام پیروزی بر هرگونه ستم و استثمار همچنان ادامه دارد

به راستی هم که غیر از این چگونه می‌توان وجدان و شرف عقیدتی محرومان را از دستبرد عوام‌فریبان، شیادان و انحصار طلبان مصون داشت...

و اکنون بر سر شعار "نه شرقی، نه غربی" همان می‌آید که بر سر بسیاری از مفاهیم و واژه‌های انقلابی اسلام، زیرا که نبرد میان دوار دوگاه، میان اسلام ریاکارانه و انحصار طلبانه، با اسلام پاک و بی غل و غش تا با مدام پیروزی بر هرگونه ستم و استثمار همچنان ادامه دارد.

و چنین است که می‌بینیم باز هم شعار "نه شرقی، نه غربی"، همان شعار شهیدان، در دست‌های مرتجعان به چماقی برای اسیل‌ترین و قذیم‌ترین یاران شهیدان بدل می‌شود. همان انحصار طلبانی که اجداد عقیدتی‌شان "علی‌ها" را نیز کافر و منافق و "حسین‌ها" را نیز "خارجی" خواندند و از علی نیز می‌خواستند تا توبه کند!

این بار چنانکه در طول یک سال گذشته نیز به عینه شاهد بوده‌ایم خلاصه ما چرا چنین است:

خلق در زنجیر، از فردای پانزدهم خرداد سال ۴۲، اسیل‌ترین، مومن‌ترین و پاک‌بازترین فرزندان خجسته خود را به نبرد با اهریمن، همان طاغوت دوران می‌فرستد. جوانان صدیق و پرشور از هیچ جان‌بازی دریغ نمی‌کنند، آنقدر که حتی در گوشه و کنار جهان، آبرویی برای رژیم تساوت - پیشه‌ی شاه به جا نمی‌ماند. و دیگر چه به لحاظ داخل و چه به لحاظ بین‌المللی مشروعیت خود را تماماً از دست می‌دهد و... سرانجام، توده‌های خلق به همت "امام" که برخلاف سالوسان، هیچ کوتاه آمدن و سازش و مذاکره‌ای را با طاغوت و طاغوتیان نمی‌پذیرد، سلطنت اهریمنی را واژگون می‌کنند...

اما شگفت که میوه‌چینان، همان عافیت جویانی که در پیجوه‌ی نبرد گنج خانه‌ها خزیده و پاک‌بازی و شهادت را به انحاء طرق، خوار می‌شمردند، و جز این نبود که در حق شهیدان می‌گفتند: "لو اطاعونا ما قتلوا" (اگر از ما اطاعت می‌کردند، و به شکی ما می‌کُرویدند گشته نمی‌شدند!)، آری هم ایشان انحصار طلبانه در مواضع قدرت لاند گردند. تردیدی نیست که اگر ایشان به رغم سوابق ناخوشایندشان، که در مواردی با "سپاس" گوئی به آستان طاغوت آریامهری همراه بود، در مواضع قدرت، خط

بقیه در صفحه ۲

کبارجد و متحد در برابر اسرائیلسم
عبار انگلیسی بدیا خمد و این عول
چنان حوار را یفانو در آورد،
صرف نظر از کاستی‌ها و بواسطی
که در آن بوده، نهضت ملی ایران
از آن روح می‌برد، جنبش ضد استعماری
ملت ایران که مصدق بزرگ سرچشم

دانشگاه انقلاب (۱۵) وظایف دانشجویان انقلابی در قبال اقشار و طبقات اجتماعی

در ساری، نسل سر فصل آموزش‌های ابتدائی لازم برای برخورد آگاهانه و عینی با طبقاتی کارگر را ذکر کردیم. و گفتیم که در قسمت بعد به بررسی اسکال مناسب ساززانی طبقاتی کارگر خواهیم پرداخت. ولی برای تکمیل بحث فعل ابتدا باید یک ساله را یادآور شویم و آن رابطه‌ی "تئوری و عمل" است.

می‌دانیم که در روش عینی ساخت "تئوری و عمل" به یکدیگر وابستگی دارند بدین معنا که در محدوده‌ی دانش بشری ساخت علمی از برخورد با واقعیت‌های جهان خارج

بانی می‌شود و به همین دلیل "تجربه‌یابی" اصلی ساخت علمی است، و بدون آن فعالیت‌های ذهنی یا در سطح تصاویر باقی می‌ماند و با اصول سیر انحرافی و پندارگرایانه را می‌پیماید.

با توجه به همین مطلب ساخت ما از طیفی کارگر سر نمی‌تواند محروا از برخورد عقلی و عینی با این طبقه، رشد یابد و عمق یابد. منتهی می‌دانیم که منظور از برخورد با پدیده‌های جهان خارج صرفاً نظاره یا آنها نیست، بلکه ساخت آنگاه عین بقیه در صفحه ۳

بیمارستان‌های فیروزگر، امام خمینی و شهر رقتیم. در این بیمارستان‌ها مجموعاً ۴ تن از دوا داران سازمان به اسامی احمد رضاعینی، سید رضا حسینی اسداله‌صمدی و عباس خاتونی که سه تن از آنها توسط گلوله و یکفر به وسیله صربه جنائی مجروح شده‌اند بستری هستند.

عباس خاتونی سخن گفت

در آغاز تصمیم دانسیم که با تمامی این فرزندان دلاور و مداکار خلقی که حتی حاضر شده بودند تا بای جان و ابزار خون خویشی از آرمان‌های توحیدی مجاهدین خلق در برابر حملات مرتجعین فاشیست دفاع کنند، به گفتگو بنشینیم، تا آنها برای ما از صحنه‌های مقاومت و حملات بازی‌شان در برابر هجوم‌ها و حملات زنی به داستان سخن بگویند، و لیکن ساعده برادرمان عباس خاتونی که هنوز پس از اصابت صربه جوب به سرش نبوش ساعده، نتوانست با ما سخن گوید.

بالاخره ما موفق شدیم که کمی با خود آنها و اطرافیان به گفتگو بنشینیم.

برادر مجروح احمد رضاعینی

اسدا به سراج برادرمان احمد

در بدن وی باقیست. کمیسیون پزشکی که محل گلوله‌ها را مورد عمل قرار دادند، تصمیم گرفته‌اند که معز به خاطر مخاطراتی که ممکن است وجود داشته باشد، گلوله‌ها را خارج ننمایند هنگامی که با او به گفتگو نشستیم از وی خواستیم که درباره‌ی مواقع جریانات و نحوه‌ی تیرخوردنش برای ما توضیح دهد. وی از تمامی صحنه‌هایی که خودش مستقیماً شاهد حملات مرتجعین بود برای ما سخن گفت و آن زمانی را که مورد اصابت گلوله قرار گرفت این چنین تعریف کرد:

"روز بعد از برگزاری میتینگ سازمان در قائم‌شهر، یعنی روز جمعه من به همراه دیگر دوستانم برای محافظت از ساختمان ستاد به آنجا رفتم، ما در اطراف ستاد حلقه زده بودیم که ناگاه دیدیم عده‌ای پاسدار و چماق بدست به طرف ما حمله کردند ما سعی می‌کردیم که پشت دیوارها سنگ بگیریم تا گلوله‌هایی که شلیک می‌گردد به ما اصابت نکند. ولی ناگهان تیری به پایم خورد و من به زمین افتادم، بچه‌ها مرا از زمین برداشتند تا با ماشین به بیمارستان برسانند. در همان حالی که بچه‌ها مرا با خود حمل می‌کردند، پاسداری دیگر با کلتش دومین گلوله را به طرف من شلیک کرد، این گلوله از پشت به من بقیه در صفحه ۱۲

خطبه‌ی ۷ (نهج البلاغه)

مفهوم صلاحیت از دیدگاه علی (ع) (قسمت آخر)

کار رود (مضمون از یک انقلابی معاصر) یک "انقلابی" از بیخوبین یا آنهایی که فقط معلومات "کتابی" دارند، متفاوت است. او معلومات و تئوری‌هایی را که آموخته در عمل به کار می‌بندد. او تئوری را به طور مجرد و بدون هدف معین مطالعه نمی‌کند، بلکه آن را برای یافتن مواضع تئوریک، نظریات و اسلوب - هایی به منظور حل مسائل انقلاب فرامی‌گیرد. از قضا آنهایی که همه‌ی توجه‌شان را به معلومات و تئوری‌های بی‌مغز و جدا از واقعیت معطوف می‌سازند، دست آخر چون شیوه‌ی کارشان درست نیست و حقیقت را در واقعیات نمی‌جویند، از "تئوری" به مفهوم واقعی آن نیز چیزی سر در نمی‌آورند. به همین جهت شناخت - های این قبیل افراد نمی‌تواند به ریشه و منشاء پدیده‌ها (اصدار) نفوذ کند.

بقیه در صفحه ۱۳

ایدئولوژی

مفهوم صلاحیت از دیدگاه علی (ع) (قسمت آخر)

برای رهبری یک انقلاب تنها داشتن "حسن نیت" کافی نیست، بلکه آگاهی و بینش عمیق نیز لازم است.

صورت محفوظات و اشیاءهای ذهنی است. حتی اگر فرض کنیم که اس معلومات با حقیقت هم مطبق باشد، باز هم نمی‌توان به کمک آنها یک تحلیل واقع‌گرایانه و همه جاسه از مسائل که مسین عمق ورشته قضایا باشد، ارائه داد، زیرا حسن دانش‌ها و محفوظاتی در جریان عقل و مبارزه‌ی اجتماعی به کار نیفتاده‌اند و بیشتر به صورت بکسری احکام خشک و منجمد (که گویا جاودانی هم هستند) جدا از واقعیت عینی در نظر گرفته می‌شوند. حال آنکه حتی یک تئوری انقلابی، هیچ‌گاه نیایستی به صورت یک دگم تلقی شود، بلکه به مثابه‌ی راهنمای عمل، باید در جهت تغییر واقعیت به

- ### در صفحات دیگر:
- از سخنرانی پدر طالقانی بر مزار مصدق
 - فرازهایی از سخنرانی برادر مجاهد مسعود رحوی در مراسم ۱۲ اسفند ۵۷
 - در باره انتقادات فدائیان
 - نگاهی به جنبش ضد استعماری - ضد دیکتاتوری عساکر
 - اتحادیه سوراها (ضامن نیروی مبارزات صفی - سیاسی کارگران)
 - شهرها در جنگال امیرالیزم
 - توضیح خانواده سعادت در مورد قطع ملاقات او
 - طلایه داران سلیس
 - اینست جواب کارگران بکار؟

در مفهوم "استقلال"

هنوز از راه نرسیده به ذبح عقیدتی و عملی
انقلابیون پرداختند

مثنای لا اقل انسانی (و اگر نه اسلامی) پیشه می‌کردند، ما باز هم دم فرو می‌بستیم و جز به یاری و حمایت قدم بر نمی‌داشتیم. چه کسی نمی‌داند که اگر هم اکنون نیز خدای ناکرده شاه برگردد، چه کسانی در "میدان" اند و پیشاپیش خلق سینه سپر می‌کنند و چه کسانی سرکار خود می‌گیرند و "کرانه" می‌گزینند؟ و یا به این بهانه که تضاد اصلی میان دین‌داران و بی‌دینان است، زبان‌ها و سیاه‌ها را (چون باز هم سلاح خطرناک است) به سوی "کفار" و "منافقین" نشانه می‌روند.

بلی، افسوس که آقایان هنوز از راه نرسیده به ذبح عقیدتی و عملی انقلابیون آغاز نمودند. به راستی هم که جز این نیست و باطل جز از میان سینه‌های حق، راه عبور ندارد.

و دیدیم که در این یک سال چه‌ها کردند و چه‌ها گفتند. و به راستی هم کدام برجستگی را شاه به ما می‌زد که آقایان (ولو به زبانی دیگر) نزدند؟ به اعلامیه حزب جمهوری اسلامی قائم‌شهر (روزنامه جمهوری اسلامی مورخ شنبه ۱۱ اسفند صفحه ۵) توجه کنید: مرکز "مجاهدین" در قائم شهر هم شیرکشی خانه بوده است و هم دارالفحشاء و هم جاسوسخانه و هم... و ما می‌پرسیم که آقایان! در این یک سال که برگردی مردم با عوام - فریبی و با سو استفاده از نام اسلام و "امام" سوار شدید به جاذبه‌ی اسلام افزودید یا کم کردید؟

و چه کسی نمی‌داند که اگر می‌توانستند با قلب حقایق و اخبار (چنانکه در مورد گردستان کردند) حکم تکفیر مجاهدین را از امام بگیرند، در ذبح شرعی تک تک ما، یک لحظه هم درنگ نمی‌کردند. لکن البته به رغم همه‌ی بدگویی‌ها، امام مقاومت نموده است. و چرا که نروند و به امام بگویند که مجاهدین دزدند و جاسوس. منافقند و منحرف...

اما امروز تنها پس از یک سال برای همگان روشن شده است که سنگر انقلابی اسلام را، سنگر حریت و مردم‌گرایی اسلام را، چه کسانی، حفظ می‌کنند و چه کسانی خدشه دار می‌سازند؟ و سنگر اسلام راستین، همان سنگر خلق است و انقلاب که اکنون میلیون‌ها زن و مرد شریف و آزاده در گرد آن حلقه زده‌اند.

عجبت‌تر این است که پس از مواجهه با بی‌اعتمادی اکثریت قریب به اتفاق مردم، در جریان ریاست جمهوری، اگر چه آقایان حسب‌المعمول در بسیاری موارد رنگ عوض می‌کنند و به یکباره ضد لیبرال و ضد چماق می‌شوند و حتی برخلاف تمام سوابق تاریخی در روزنامه‌شان یکباره مصدق را قهرمان بزرگ می‌نامند!! اما حملات مسلحانه و غیر مسلحانه بر علیه مجاهدین باز هم تشدید می‌شود. پیوسته چنین بوده است. در بحبوحه‌ی زوال، همه‌ی آنهایی که در تاریخ عقب‌مانده و زایل شدنی بوده‌اند، دست و پاهایی مذبح‌خانه و شدیدتر از معمول می‌زده‌اند، تا شاید در وادی محتوم هلاک سیاسی و اجتماعی مفری بجویند. اما هیئات! که نجات، جز با چنگ زدن به ریسمان "خدا" و ریسمان "خلق" میسر نیست.

"ضریت علیهم الذله، این ماتقوا الا بحبل من اللوحیل من الناس..."

بقیه از صفحه اول

و ضد استثمار نیست. بهانه‌ای که حضرات هر مقدار خون خلق الله را هم به خاطر آن حاضرند بریزند و تا کنون هم ریخته‌اند. به سر مقاله‌ی روزنامه ۱۲ اسفند جمهوری اسلامی نگاه کنید: حسب‌المعمول با دناستی زائد الوصف می‌نویسد که از یک سو مجاهدین فعالانه در گردستان حضور داشته‌اند و از سویی دیگر جاسوسان و کارشناسان آمریکائی و اسرائیلی و روسی و عراقی، و چه کسی نمی‌داند که روزنامه‌ی معلوم الحال و چرخاندگانش تا مرقف دست در خون هم "گرد" و هم "فارس" (برادران پاسدار) دارند و اصولاً این حضرات بودند که برای توجیه مواضع دغل‌کارانه و تفرقه‌انگیز خود به حمام خونی و یا به یک جنگ صلیبی نیاز داشته‌اند؟ و چه دوست می‌دارند که مجاهدین در گردستان حضور می‌داشتند، کما آن که در تابستان گذشته نیز دوست می‌داشتند که فرقان شاخه‌ای از مجاهدین باشد. ولی اکنون حتی از انتشار علنی محاکمات سران فرقان آبا می‌ورزند. چرا که فرقان در تدامیش جز یک واکنش (البته گور) در برابر تباه‌گاری‌ها و سیاه‌کاری‌های آقایانی که برای مجاهدین در گردستان حضور فرضی می‌تراشند نیست. و برآستی چگونه می‌شود که شما نامردمان و روبه‌صفتانی که مراکز مجاهدین را دارالفحشاء و شیرکشی‌خانه معرفی می‌کنید تاکنون کمترین برکهای در رابطه با گردستان را غمض عین فرموده و با بوق و کرنا در رادیو تلویزیون و روزنامه‌هایی که آنها را به شیوه‌ای ضد خلقی غصب کرده‌اید اعلام نموده باشید، و تازه اسم این کارها را می‌گذارند هویت اسلامی و خط راستین انقلاب و امام!! حال آنکه روح اسلام و انقلابی که ما می‌شناسیم، از این دغل‌کاری‌ها بیزار و متنفر است. آنقدر که با ذره‌ای آگاهی و تقوا هر خواننده‌ای را شمشیر می‌کند. و کوس رسوایی تاریخی‌تان را در دوعالم باز هم بیشتر به صدا در می‌آورد.

اما در مقابل، ادراک انقلابی و مردمی دیگری نیز از شعار مزبور وجود دارد. این ادراک، که همچنانکه در شکل کلمات پیداست اساساً از بُعد منفی (و نه بُعد مثبت) مطرح است و از حاصل دو نفی، منافع و استقلال ملی را به اثبات می‌رساند؛ سابقه‌ی سیاسی خود را در یک تلقی مصدقی می‌جوید که در آن زمان، تحت عنوان "سیاست موازنه‌ی منفی" از آن نام برده می‌شد. در آثار اقتصادی این سیاست همین پس که در طول تمام حکومت آریامهری و بودجه نویسی پهلوی تا همین امروز فقط به یکسال و آن هم دوران نخست وزیری پیشوای فقید، صادرات ما بر وارداتمان فزونی داشته و سابقه‌ی عملکرد سیاسی خط مشی موازنه‌ی منفی نیز بر می‌گردد به سال‌های بعد از شهریور ۲۰ و مشخصاً سال ۱۳۲۳ که مصدق کبیر چه در مقابل آنها‌ی که نظیر آقایان امروزی (منتها بدون این کلاه شرعی‌ها) از رابطی ناپرابر با غرب دفاع می‌کردند، و چه در مقابل آنها که به منظور حفظ موازنه‌ی مثبت با غرب پوئن دادن به شرق را پیشنهاد می‌نمودند؛ سیاست موازنه‌ی منفی را عنوان کرد که بر اساس آن نه تنها هیچ رابطی ناپرابری با شرق به رسمیت شناخته نمی‌شد، بلکه امتیاز و شرکت نفت انگلیسی نیز برچیده و ملی می‌گشت. به این ترتیب باید تصریح کرد، از آنجا که برای یک انقلاب و هم چنین برای یک فرد انقلابی و نیز برای یک سازمان انقلابی راستین، هیچ چیز به اندازه‌ی استقلال ارزشمند نیست؛ انقلابی بودن با هر نوع رابطی ناپرابر در تعارض آشکار است و از این رو، روح انقلاب از اسلام پناهان ریائی که در مقابل همه‌ی قراردادهای اسارت‌بار امپریالیستی سیاست سکوت و معاشات و سازش، پیشه کرده‌اند بیزار است.

نمود. در پایان خوبست برای اینکه داد اسلام پناهان بلند نشود که ماتریالیستی - دیالکتیکی تحلیل کرده و اسم از تضاد برده‌ایم، خوبست ضمن ارجاع دادن قضیه تضاد در گادر فلسفه‌ی توحید از نهج‌البلاغه گرفته تا مولوی و ملا صدرا، به مثال مشخصی در این مورد نیز اشاره کنیم تا هیچ تردیدی باقی نماند:

در بحبوحه‌ی اوج گرفتن مبارزه‌ی واحد ضد دیکتاتوری و ضد سلطنتی، به دنبال گشتار ۱۷ شهریور مطابق اسناد و شواهد مسلم، ساواک با راهنمایی شاهنشاه آریامهر و اربابان امریکائی‌اش برای تضعیف کل جنبش مسالمة مذهبی و غیر مذهبی را علم نمود که بلافاصله "امام" از پاریس پیام فرستادند که جای طرح این مسالمة نیست و در نظام اسلامی آینده مارکسیست‌ها از حق آزادی بیان و عقیده برخوردارند. حال آنکه اگر کار تماماً دست همین آقایان می‌بود، در همانجا هم می‌گفتند که ما به اصطلاح مسلمان‌ها! دو دشمن اصلی داریم. و بدین ترتیب آب در آسیاب شاه می‌ریختند.

در جنگ‌های اولیه اسلام نیز دیده‌ایم که پیامبر برای رفع شر دشمن اصلی حتی چگونه با پیروان سایر مسالک و مذاهب قراردادهای متقابل عدم مخاصمه و یا اتحاد می‌بست و تا وقتی که طرف مقابل به مفاد قرارداد پای‌بند بود پیامبر نیز سرسوزنی بد عهدی روا نمی‌شمرد.

باز هم در خاتمه‌یایستی تاکید نمود که حرمت خون تمام شهیدان بشریت از صدر تاریخ تا به حال، امروز دقیقاً در آنست که مقدم بر هر چیز سد اصلی دوران، سرپرست طاغوت‌های جهان، آمریکای امپریالیست و ژگون شود. بدون این واژگونی، راه تکامل، راه خدا و خلق به سوی مدارج عالی‌تر باز نشده خواهد ماند. از این رو از قول پدر طالقانی (خطاب به هیأت گویائی) تاکید می‌کنیم که هر مبارزه‌ای بر علیه استبداد و استثمار و استثمار و استعمار در هر کجای جهان و توسط هر فرد یا قومی که انجام شود، خصیلتی اسلامی دارد. و بر همین اساس ما می‌گوئیم که در صحنه‌ی وانفصای بین‌المللی امروز ما مقدماً در رابطه با همه کشورهای و قدرت‌ها، منافع ملی و انقلابی خودمان و در طیف وسیعتر، منافع انقلابات ملل در زنجیر را تعقیب می‌کنیم. در بازار بین‌المللی و به لحاظ اقتصادی نیز ما در هر مورد مشخص از معامله‌ی حمایت می‌کنیم که برای خلق و اقتصاد ملی‌مان هرچه پرفایده‌تر و هرچه کم زیان‌تر باشد. این را هم ناگفته نگذاریم که چون به شهادت تمام سوابق عملی "مجاهدین خلق ایران" و به شهادت بسیاری اسناد منتشر نشده‌ی لائهی جاسوسی (که مجاهدین را خطرناک‌ترین نیروی تهدید کننده امریکائی‌ان در ایران می‌دانند) و به شهادت خط مشی و عملکرد ضد امپریالیستی امریکائی ما از آغاز حرکت مکتبی و انقلابی‌مان، اصل دعوای ما در این مرحله‌ی تاریخی با آمریکاست؛ هیچ خوش نداریم که با امثال آقایان به هیچ نوع درگیر شویم. مگر اینکه باز هم مثل همین یکسال اخیر مزاحم حرکت، تشکل و عملکرد ضد امپریالیستی ما گردند. و لابد آقایان فراموش نکرده‌اند که مجاهدین خلق ایران سال‌ها قبل از آنکه حتی ایشان بر سر میز مذاکره با "هویزر" بنشینند، با آمریکا و ایادیش جز به زبان گلوله گفت و شنود، ندا داشته‌اند.

پیام مجاهدین خلق ایران به مناسبت بقیه از صفحه اول

سیرد همین سالگرد فقدان دکتر محمد مصدق

گسترش آزادی‌های انقلابی و دموکراتیک دست نداشته از اهم این عوامل برای عموم نیروها تامین می‌شد. بودند. و چنانچه بسیج مسلحانه توده‌های تمامی خلق حول یک سازمان ۳ - سیاست خارجی موازنه‌ی

مذبوحانه و شدیدتر از معمول می‌زده‌اند؛ تا شاید در وادی محتوم هلاک سیاسی و اجتماعی مفری بجویند. اما هیاهات! که نجات، جز با جنگ زدن به ریسمان "خدا" و ریسمان "خلق" میسر نیست.

"ضربت علیهم الذله، این ماثقوا الا بحیل من اللہ و حیل من الناس..."

مانعت از ریشه‌کن شدن کامل وابستگی

از برجسته ترین نکات ماجرای یک‌ساله اینست که به‌رغم تمام ادا و اطوار ضد امپریالیستی، آقایان حتی هنوز فهرستی از قراردادهای استعماری را به اطلاع مردم نرسانیده‌اند. چه رسد به الغاء و ریشه کنی آنها! و ما پیوسته فریاد می‌زدیم که نگذارید دشمن هم‌چنان در دستگاهها و نهادهای کشور باقی بماند که در مقابل می‌گفتند: منافقید و ضد انقلاب!

و بی تردید مبارزه‌ی ضد منافقی! و گرفتن ستاد مجاهدین دیگر وقتی باقی نمی‌گذاشت که به ستاد نیروی دریائی و تیمسار "علوی" ها رسیدگی شود چرا که فی‌الواقع هم علوی‌ها به دلیل اشتراک نهایتا ماهوی خود با آقایان البته که از مجاهدین کم‌خطرتر بودند...

اندازه‌ی استقلال، ارزشمند نیست؛ انقلابی بودن با هر نوع رابطی برابر در تعارض آشکار است و از این رو، روح انقلاب از اسلام پناهان ریائی که در مقابل همه‌ی قراردادهای اسارت‌بار امپریالیستی سیاست سکوت و مامشات و سازش، پیشه کرده‌اند بیزار است.

آنانکه به بهانه‌ی ترس از شرق ریشه امپریالیسم آمریکا را بیرون نمی‌آورند

و همه می‌دانند که اگر "امام" نبود هنوز همین آقایان جنت مگان (که امروز همچون طاووس علیین شده با شرقی خواندن مجاهدین مذبوحانه تلاش می‌کنند تا بساط رسوا شده‌ی عوام‌فریبی‌ها را بازهم رونقی تازه ببخشند) بر سر میز مذاکره با "هويزر" و "بختیار" و "قرمباغی" و "مقدم" به شغل شریف! به قول خودشان "به‌ثمر رسانیدن خون شهیدان!" مشغول بودند. و چه بسا تاکنون آتش هم سرد شده و سار هم از درخت پریده بود. چرا که تازه با وجود امام معلوم شد که "ثمر"ها را آقایان تاکنون به کدام حسابی واریز نموده‌اند. اوضاع گتونی کشور هیچ نیازی به توضیح بیشتر از این ندارد.

در بحبوحه‌ی زوال، همه‌ی آنها‌یی که در تاریخ عجب ماند هوزایل شدنی بوده‌اند، دست و پا‌هایی مذبوحانه و شدیدتر از معمول می‌زده‌اند، تا شاید در وادی محتوم هلاک سیاسی و اجتماعی مفری بجویند.

ملاحظه می‌شود که به حکم واقعیات عملی، و نه لفاظی‌های سالوسانه، تلقی آقایان از "نه‌شرقی، نه غربی" جز یک موضع‌گیری میانه و بینابین و البته کم‌مایه و متزلزل، در میانه‌ی شرق و غرب نبوده است، که البته دقیقاً به سود غرب (با توجه به سابقه و نفوذش در کشور ما) و مانعت از ریشه‌کن شدن کاملش نمی‌توانسته باشد.

با این تفاوت که حتی بر خلاف برخی رژیم‌های بعثی (که البته آنها هم سرانجام به راه غرب می‌روند) از موازنه‌ی مثبت میان غرب و شرق و بازی قوی‌تر سیاسی، با گارت شرق در مقابل و بر علیه غرب نیز، خودداری ورزیده و بیش از پیش در خط غرب رفته‌اند.

یک نگاه سریع به ساخت اقتصادی موجود ایران نشان می‌دهد که آقایان به رغم توصیه‌های صریح "امام" مبنی بر قطع همه‌ی روابط اقتصادی و سیاسی و نظامی با آمریکا، طی این مدت در خط غرب و در خط سرمایه‌داری رفته‌اند و تازه دو قورت و نیم‌شان هم باقیست. کار تا آنجا بالا گرفته است که روش فروتن‌ترین جناح‌های سرمایه‌داری غرب را در امر "دومرحله‌ای کردن" انتخابات نیز پیش می‌گیرند و بازهم دم از "نه‌شرقی، نه غربی" می‌زنند. تازه باز هم با این تفاوت که روش دو مرحله‌ای کردن فرانسوی، در هر ناحیه فقط به فقط معطوف به یک گاندیداست. یعنی از لوازم دومرحله‌ای کردن اینست که بخواهند در هر نقطه یک نفر انتخاب کنند و نه مثلاً مثل تهران ۳۰ نفر. زیرا که روشن است این ضابطه که بخواهند هر گاندید در تهران در صورتی در مرحله‌ی اول وکیل بشود که مثلاً ۱/۵ میلیون رای در پشتش باشد، تجاوز آشکار به حقوق اقلیت‌هایی است که مطابق خود قانون اساسی هر ۱۵۰ هزار نفرشان در کشور یک نماینده دارند. توجه کنید که گفتیم هر ۱۵۰ هزار نفر حال آنکه کسانی که از این میان شرایط رای دادن دارند بیش از ۵۰ الی ۶۰ درصد نیستند.

روح اسلام و انقلاب از این دغلکاری‌ها بیزار و متنفر است

ملاحظه می‌شود که شعار "نه‌شرقی، نه غربی" بهانه‌ای بیش برای توجیه یک موازنه‌ی غرب‌گرایانه و آنگاه چماق کردن آن بر سر انقلابیون ضد استعمار

گسترش آزادی‌های انقلابی و دموکراتیک برای عموم نیروها تأمین می‌شد.

۳ - سیاست خارجی موازنه‌ی منفی که تبلور درست‌ترین و مردمی‌ترین معنای شعار "نه‌شرقی و نه غربی" است

۴ - ...

البته تاریخ مبارزات این نهضت نشان می‌دهد که وفاداری مصدق در این مسیر با تحمل مشقات و رنج‌های بسیار همراه بوده است. چرا که او چه در سیاست خارجی و چه در مبارزه‌اش با پایگاه‌های داخلی دشمن و چه در درون جبهه‌ی نیروهای ملی و مردمی با مشکلات و معضلات انبوهی مواجه بود. لیکن این همه هرگز پیشوای بزرگ ملت ایران را از پای فشردن بر شعار اصلی و پی‌گیری سازش‌ناپذیر آن درمیدان عمل، منحرف ساخت و همواره به ملزومات حفظ وحدت تمام ملت و منجمله رعایت حقوق دموکراتیک‌همه‌ی نیروها وفادار ماند.

بنا بر این امروز تمام ملت ایران و تمام آزادگان و وطن‌خواهان این مرز و بوم و همه‌ی نیروهای مبارز و انقلابی در پی‌گیری مبارزات ضد امپریالیستی دلیران‌دهی مصدق کبیر وظیفه‌ای سنگین به عهده دارند. چرا که تجلیل از مصدق، تجلیل از اصول، ارزش‌ها و خصائلی بس گران‌قدر و ارزشمند است که در هر جا و هر زمان بر علیه استعمارگران و امپریالیستهای تجاوزگر جریان داشته باشد، حیات و حضور الزامی خود را باز خواهند یافت. پس بی‌جهت نیست که از مصدق به عنوان چهره‌ای جاودانه در تاریخ مبارزات ملت ایران یاد می‌کنیم. و میراث گرانقدر او را ارج می‌گذاریم. به این ترتیب روشن است که هرگونه بزرگداشت مصدق و دم زدن از میراث و نام او بدون درک ارزش‌ها و اصول ضد امپریالیستی و دموکراتیکی که او سال‌ها بر سر آن پیکار کرد و بدون وفاداری به جوهر مجاهدت‌های اصیل ضد استعماری دکتر مصدق، در پیشگاه مردم و تاریخ ایران، ناروا و نابخشودنی است. از سوی دیگر امروز تمامی انقلابیون ایران بر این نکته اتفاق نظر دارند که شرط اساسی استمرار پیروزی‌های مردمی پیشوا، و پاسداری از نهضت پیروزمند ملی، ریشه‌کنی انقلابی همه‌ی عواملی بود که جاده‌ی نامیوم ۲۸ مرداد را هموار نمودند. فتوایلیسم و ارتجاع داخلی و در رأس آن‌ها دربار

دست‌نشانده از اهم این عوامل بودند. و چنانچه بسیج مسلحانه توده‌های تمامی خلق حول یک سازمان انقلابی و مردمی سامان می‌گرفت دیگر هیچ زمینه و موردی برای شکست‌های بعدی به جا نمی‌ماند.

به این ترتیب روشن است که ملت ایران در قراز ضد امپریالیستی انقلابش در حال حاضر بدون برخورداری از تمام تجارب‌ی که طی مبارزات حق‌طلبانه‌اش بر علیه تجاوز و استعمار و به قیمت تحمل سالها خون و رنج کسب کرده است و به ویژه تجارب مبارزات ملی کردن نفت به رهبری دکتر مصدق، نمی‌تواند به پیروزی نهائی دست یابد. و این وظیفه‌ای است که بیش از همه بر دوش نسل انقلابی و مسئول این میهن سنگینی می‌کند؛ چرا که مصدق هم در آخرین لحظات حیات پر ثمرش همین نسل را مخاطب قرار داد و پی‌گیری راهش را از طریق بذل جان و خون و با رفتن به راه مجاهدین پیروزمند الجزایر به ما وصیت نمود.

در پایان بار دیگر به پیشوای بزرگ ملت ایران به خاطر سال‌ها پیکار مداومش بر علیه تجاوز و استعمار و به خاطر صداقت، هوشیاری و موقع شناسی سیاسی ارزنده‌اش و به خاطر صبر و علویت گران‌قدرش در مقام رهبری جبهه‌ی تمام نیروهای ملت ایران و به خاطر همه‌ی مصائب، ناملایمات و فشارهایی که در سراسر مبارزه‌اش تحمل کرد و بالاخره به خاطر آخرین پیام حیات‌بخشش به نسل جوان و مبارز ملت مبنی بر پی‌گیری جهاد مسلحانه و بذل جان و خون برای نجات میهن، درود می‌فرستیم و نام و یاد پرافتخارش را گرامی می‌داریم. و اینک ما با تأکید بر خطوط ضد امپریالیستی "امام خمینی" امیدواریم که این بار کلیه‌ی موانع پیروزی نهائی انقلابمان از پیش‌پا برداشته شده و دیگر هیچ سد و مانعی در این مسیر نادیده گرفته نشود. تنها به این صورت می‌توان راه پرافتخار ضد استعماری را که مصدق آغاز کرد و "امام خمینی" با واژگون نمودن سلطنت دست‌نشانده، آن را به اوج رسانید به ثمر نهائی نماند.

مجاهدین خلق ایران

اتحادیه‌ی شوراها ضامن پیروزی مبارزات سیاسی- صنفی کارگران

"بی‌طرفی اتحادیه‌ها" نظریه‌ای برای جدا کردن کارگران از سازمان‌ها و احزاب انقلابی

توافق!! برسیم". در این شرایط در درون جنبش کارگری جزئیات متکی به خرد بورژوازی نیز که منافع و وابستگی طبقاتی‌شان اجازه‌ی همگامی با نیروهای نافی استثمار را نمی‌داد، با سرمایه‌داران هم‌صدا شده و با تأیید "بی‌طرفی" عاملی در انحراف جنبش کارگری می‌شدند.

نیروهای انقلابی معتقد بودند که تنها یک سازمان سیاسی که در پیوند نزدیک و عینی با طبقه‌ی کارگر باشد، توان بسیج و رهبری طبقه‌ی کارگر در جهت نفی کامل استثمار و حاکمیت کارگران و زحمتکشان بر سرنوشت خود را خواهد داشت. مبارزه در جهت کسب قدرت و حاکمیت سیاسی کارگران، با کسب آگاهی و شناخت صحیح نسبت به قانونمندی‌های جامعه و داشتن تحلیلی مشخص از شرایط اجتماعی امکان پذیر است. بنا بر این هر عمل انقلابی اجتماعی، باید متکی بر یک تئوری انقلابی باشد. پس اتحادیه‌های انقلابی کارگری نیز برای پیشبرد مبارزات خود باید دارای یک تئوری راهنمای عمل باشند. اینجاست که مسئولیت خطیر و سرنوشت‌ساز سازمان رهبری کننده‌ی طبقه‌ی کارگر روشن می‌شود. که با ایدئولوژی انقلابی خودنیروی لازم را برای بسیج و سازماندهی توده‌های کارگر تا سرنگونی نظام سرمایه‌داری دارد. یک سازمان انقلابی باید با تحلیل مشخص و اصولی در هر مرحله از مبارزه، رهنمودهای عملی لازم را به درون اتحادیه‌ها ببرد. اتحادیه‌ها برای تحقق اهداف کارگران و زحمتکشان در جهت نفی طبقات راهی جز پیوند با یک سازمان انقلابی نخواهند داشت. اتکا، اتحادیه‌ها به یک سازمان انقلابی با ایدئولوژی ضد استثمار و وحدت‌گرایانه، عملکرد خود را در موضع‌گیری‌های صحیح سیاسی اجتماعی نشان می‌دهد.

در شماره‌های قبل گفتیم که برای گسترش مبارزه‌ی ضدامپریالیستی و کسب استقلال کامل سیاسی- اقتصادی، شرکت فعال طبقه‌ی کارگر در میدان مبارزه و در صفوف مقدم آن ضرورت حتمی دارد. مبارزه در جهت حاکمیت کارگران و زحمتکشان بر سرنوشت خود در گرو بسیج‌سازماندهی توده‌های کارگر در یک تشکیلات سیاسی- صنفی، یعنی "اتحادیه‌شوراها" است. تشکیلاتی که محتوای متناسب با انقلاب راهی- بخش خلق داشته و هدف‌های آن همگام با انقلاب ضدامپریالیستی مردم تحقق می‌یابد.

ضرورت پیوند طبقه‌ی کارگر با تشکیلات سیاسی رهبری‌کننده تجربه پیروزمند و خونبار جنبش کارگری

پیچیدگی مبارزه‌ی ضدامپریالیستی با مضمون ضداستعماری، وجود یک تشکیلات سیاسی رهبری‌کننده اصولی را که متکی بر یک ایدئولوژی انقلابی باشد، ایجاب می‌کند. ضرورت وجودی این تشکیلات انقلابی، محصول مبارزات خونین کارگران جهان می‌باشد. تجربه تاریخی اولین حکومت کارگری در پاریس نشان داد که بدون یک تشکیلات منسجم "سیاسی انقلابی" نمی‌توان بر دشمن خلق پیروز شد.

در مطالعه‌ی جنبش‌های کارگری، از قیام مسلحانه‌ی کارگران شهر "لیون" (فرانسه) تا کمون پاریس، همیشه‌جای یک سازمان رهبری‌کننده انقلابی را خالی می‌بینیم. سرگردانی مبارزات کارگری در این دوره و ضرورت انسجام نیروها در یک تشکیلات سیاسی انقلابی گویای این مسئله است.

با پیدایش احزاب سیاسی طبقه کارگر، به‌دسته‌بندی، انحصار، انحصار...

"وحدت همان تعطیل فعالیت‌های سیاسی اتحادیه‌ها و درجاردن در مبارزات صنفی است.

چنین نتیجه‌گیری در حقیقت به معنای بازگذاشتن دست سرمایه‌داران در استثمار توده‌های کارگر و زحمتکش می‌باشد.

حال بینیم شکل‌گیری جریان‌های انحرافی در درون جنبش کارگری به چه نحو صورت گرفته است: گسترش سرمایه‌داری بزرگ و حاکمیت روابط استثمارگرانه، موجب از بین رفتن تولیدکنندگان کوچک گردید. در نتیجه بسیاری از خرده‌سرمایه‌داران ورشکسته به توده‌های محروم کارگر پیوستند. از این طریق فرهنگ و نقطه نظرات خرده‌سرمایه‌داری، منجمد روحیه فردگرایی، محافظه‌کاری و سودطلبی به میان توده‌های کارگر برده شد. تئوری‌های اصلاح‌طلبانه‌ی این جریان‌ها ارمغان نرسیده‌ای برای طبقه‌ی کارگر بود. مراحل رشد "آرام" سرمایه-داری عامل دیگری در بروز گرایش‌های اصلاح‌طلبانه و انحرافی بود. از طرف دیگر نظام سرمایه‌داری برای تجزیه‌ی صفوف کارگران و ایجاد پایگاهی در بین طبقه‌ی کارگر، سعی در ساختن

جریان‌های انحرافی و اصلاح طلب طرفدار نظریه بی‌طرفی اتحادیه‌ها

در کنار محافل سرمایه‌داری که مانع‌شان را در بی‌طرفی اتحادیه‌ها توضیح دادیم، جریان‌های انحرافی و رفورمیست در درون جنبش طبقه‌ی کارگر نیز پیوسته طرفدار نظریه‌ی "بی‌طرفی" و باصطلاح "استقلال" اتحادیه‌ها بوده‌اند. این جریان‌ها با توجیهات غیر واقع‌گرایانه خود ادعا می‌کردند که: "اتخاذ مواضع مشترک و هم‌گامی اتحادیه‌ها با سازمان سیاسی طبقه‌ی کارگر، منجر به تجزیه‌ی صفوف کارگران وحدت!! کارگران، اتحادیه‌ها بایستی مستقل از نیروهای سیاسی فعال باشند!!" در برخورد دیگر این جریان‌های انحرافی ادعا می‌کردند که نزدیک شدن به سازمان‌ها و احزاب انقلابی و پذیرش خطوط سیاسی آن نتیجه‌ی جزا انتقال اختلاف‌های سیاسی به درون اتحادیه‌ها نخواهد داشت. بدیهی است منظور این جریان‌ها رفورمیستی و انحرافی از

چماق، ژ-۳ و تهمت، آیا این است پاسخ کارگران بیکار؟!

گجساران از مناطق نفت خیز جنوب است. این شهر سال‌هاست که عرصه‌ی تاخت و تاز و غارت شرکت‌های نفتی می‌باشد و هزاران انسان شرافتمند محروم از ثمره‌ی تلاش خویش در آن، زندگی دشواری را می‌گذرانند. تا قبل از قیام ۱۷ شکست

قشری با خصوصیات اشرافی در میان کارگران نمود. با تطمیع و فساد کردن عده‌ای از کارگران، آنها را به تدریج از طبقه‌ی خود جدا کرده و در چارچوب فرهنگ و تمایلات سرمایه‌داری سرگردان ساخت. شرکت دادن کارگران در انتخابات مجالس سرمایه‌داری و کشاندن آنها به فعالیت‌های به اصطلاح قانونی نیز عامل موثری در جهت برور و ظهور جریان‌های انحرافی و اصلاح طلبانه بود.

با پیدایش شرایط عینی لازم جریان‌های سیاسی بسیاری که گرایش‌های انحرافی و رفورمیستی مشترک داشتند، شکل گرفت. از قبیل: "فدراسیون بین المللی اتحادیه‌های کارگری"، "سندیکالیست‌های انقلابی!!"، "سوسیال دمکرات‌های بورژوا"، "اتحادیه‌ی کارگری لیبرال"، "سوسیالیست‌های انقلابی!!"، "اتزویست‌ها" و...

اتحادیه‌ی شوراها اهرم ارتباطی نیروهای انقلابی با توده‌های کارگر

به طور مثال سندیکالیست‌ها فعالیت خود را به مبارزه‌ی صنفی محدود کرده و به اعضاء خود و سایر کارگران، "بیزاری از سیاست" یا "سیاست بی‌طرفی" را تبلیغ و تلقین می‌نمودند. خصوصیات فردگرایانه و اصلاح‌طلبانه در اتحادیه‌های متشکل از سندیکاها منحرف به طور وسیع حاکم بود. آنها به یک تشکیلات منظم و سازمان‌یافته که پایگاهی برای توده‌های کارگر در

می‌جوئانیم". فردای آن روز یعنی ۲۳ بهمن و به دنبال بی‌جواب ماندن خواست‌ها، بیش از سه هزار کارگر به همراه خانواده‌ها هایشان (جمعاً حدود ۷ هزار نفر) در طبقه‌ی پائین فرمانداری دست به تحصن زدند.

چماق، ژ-۳ و تهمت، آیا این است پاسخ کارگران بیکار؟!

پس از پایان نماز عده‌ای چماق‌دار که تعدادی از آنها نیز به کلت مجهز بودند، و عمدتاً از دوروستای "دیل" و "آرو" آورده شده بودند (این دو

جهت مبارزه‌ی طبقاتی باشد، اعتقاد نداشتند.

نمونه‌ی دیگر، اتحادیه‌ی کارگری لیبرال (آمریکائی)، که طرفدار بی‌طرفی اتحادیه‌ها و در نتیجه معتدبه همزیستی طبقات و سازش بین کارگران و سرمایه‌داران بود.

"منشویک‌ها" جریان انحرافی معتقد به نظریه‌ی بی‌طرفی اتحادیه‌ها در روسیه تزاری بودند. آنها با خصوصیات خرده‌سرمایه‌داری معتقد به تئوری شکست‌خورده "استقلال اتحادیه‌ها از رهبری حزب انقلابی" بودند. در حالیکه نیروهای انقلابی اصولی اتحادیه‌ها را اهرم مهمی برای ارتباط با توده‌های کارگر می‌دانستند. و برای جلوگیری از بی‌تفاوتی کارگران نسبت به مبارزات سیاسی معتقد به ایجاد پیوند با آنها بودند. در این رابطه تنگاتنگ سازمان‌ها و احزاب انقلابی، اتحادیه‌ها به مثابه تشکیلات کارگران، سازمانی برای بسیج طبقه‌ی کارگر شده و جنگ برای آزادی کامل زحمتکشان را در برنامه‌ی کار خود قرار می‌دهند.

در کنار جریان‌هایی که از مواضع راست‌روانه، طرفدار "بی‌طرفی" اتحادیه بودند، جریان اپورتونیستی "اتزویست‌ها" قرار داشت. این جریان با شعارهای چپ‌روانه سعی در جذب کارگران داشت. در صورتیکه از نظر طبقاتی متکی بر خرده‌بورژوازی بود. به طور کلی می‌توان چنین گفت که: همه‌ی جریان‌های انحرافی، اصلاح طلب و ضدکارگری طرفدار نظریه‌ی "بی‌طرفی" بودند. نظریه‌ای که در عمل نتیجه‌ای جز به انحراف کشاندن جنبش اتحادیه‌ی کارگری و نهایتاً "ضربه‌زدن به انقلاب خلق‌ها نداشت.

عناصر ارتجاعی در قبال حرکت داد-خواهانه‌ی کارگران بیکار که محتاج نان روزانه‌ی خود بودند، اعمال و رویه‌های غیر قانونی از جمله تبدیل تریبون نماز جمعه به وسیله‌ای برای تحریک علیه کارگران و سپس توسل به حربه و منطق چوب و چماق و ژ-۳ بود، آغاز این سریال ارتجاعی از آنجا شروع شد که ابتدا دادستان انقلاب شهر، نمایندگان را خواست و به عوض توجه به خواست‌های آنها شروع به تهدید نمود. کارگران می‌گویند برای بیشترشان، موضع دادستان از قبل روشن بود، چرا که او فردی است که در سال ۴۶ با سرودن شری در مدر

کارگری در این دوره و ضرورت انسجام نیروهای در یک تشکیلات سیاسی انقلابی گویای این مسئله است.

با پیدایش احزاب سیاسی طبقه کارگر و پیوسته نوع رابطه اتحادیه های کارگری با این احزاب مورد سوال، بحث و یا کشمکش قرار می گرفت. جریان های انقلابی معتقد بودند که اتحادیه ها برای جلوگیری از هرنوع انحراف و به بن بست رسیدن باید حصارهای صنفی را شکسته و همراه هماهنگ با سازمان سیاسی انقلابی در مبارزات سیاسی - اجتماعی، فعال شوند. اتحادیه های انقلابی برای ایجاد تغییر بنیادی در جامعه و زیر و رو کردن نظام سرمایه داری باید توده های کارگر را در جهت مبارزات سیاسی بسیج نماید. مسئولیت اتحادیه های انقلابی بمشابهی تشکیلات رشد دهنده آگاهی کارگران، عمق بخشیدن به مبارزه ضد استعماری است. به این ترتیب تداوم و عمق بخشیدن به مبارزات متشکل کارگری، جز در رابطه تنگاتنگ اتحادیه ها با یک سازمان اصولی مسلح به ایدئولوژی ضد استعماری امکان پذیر نیست.

عوامل سرمایه داری مبلغ "بی طرفی" اتحادیه ها

نظام سرمایه داری پیوسته برای به انحراف کشیدن مبارزات ضد استعماری کارگران، در بی بیطرفی اتحادیه ها و جدا کردن تشکیلات کارگری از جریانات انقلابی بوده است. عوامل سرمایه داری با آگاهی به اینکه اتحاد تشکیلات کارگری با سازمان سیاسی طبقه کارگر، به معنی حرکت در جهت دگرگونی سریع نظام سرمایه داری و نفی موجودیت آن می باشد با سوء استفاده از جریانات منحرف کارگری، بی طرفی اتحادیه ها را مطرح می کردند. زیرا به خوبی می دانستند که سازمانها و احزاب انقلابی معتقد به نفی طبقات بوده و از نظر اقتصادی - اجتماعی بنیادا "با" نظام سرمایه داری تضاد دارند.

سرمایه داران با طرح بیطرفی اتحادیه ها می خواستند تشکیلات کارگری را در خود و در چارچوب مبارزه صرفا "صنفی" محدود نمایند. تا در نهایت با بردن فرهنگ بورژوازی در درون طبقه کارگر جنبش اتحادیه ای را به همزیستی و سازش طبقاتی !! بکشانند استثمارگران، دغلکارانه خطاب به کارگران می گفتند: "اگر مستقل عمل نمائید، ما راحت تر می توانیم با شما همکاری کرده، با هم کنار آمده و به

داشت. اتکاء اتحادیه ها به یک سازمان انقلابی با ایدئولوژی ضد استعماری وحدت گرایانه، عملکرد خود را در موضع گیری های صحیح سیاسی اجتماعی نشان می دهد.

در نتیجه دور نگهداشتن اتحادیه ها از سازمان سیاسی طبقه کارگر و اعمال شعار "بی طرفی" به معنای جدا کردن آن ها از ایدئولوژی انقلابی است.

پیروزی یک خط اصولی انقلابی در عمل اجتماعی

تجربه جنبش کارگری آلمان گویای نتایج شوم پذیرش نظریه "بی طرفی" و باصطلاح "استقلال" اتحادیه ها از احزاب و سازمان ها می باشد. انحراف اتحادیه های کارگری و به بن بست رسیدن آنها در آلمان سرانجامی جز حرکت در چارچوب قوانین سرمایه داری و حل شدن تدریجی در نظام سرمایه داری را نداشت. از طرف دیگر مبارزات خون بار و موفقیت آمیز توده های کارگر در جنبش انقلابی روسیه، ضرورت رابطه مستقیم اتحادیه و سازمان سیاسی انقلابی را به اثبات رساند. پیروزی اعتصاب های توده ای "اکتبر" و "ژانویه ۱۹۰۵" در روسیه که با شرکت صدها هزار نفر از کارگران برپا شد، درستی این تجربه را در عمل نشان داد. نیروهای انقلابی با تحلیل صحیح از شرائط اجتماعی و طرح شعارهای متناسب، عامل مهمی در فلج کردن سیستم ضد خلقی "تزاری و پیروزی مرحله ای جنبش انقلابی مردم، بودند هم چنین نزدیک شدن پیوندهای کارگران آگاه و مبارزه و اتحادیه کارگری با سازمان انقلابی سال ۱۹۱۷ نتایج تعیین کننده ای بر موفقیت های جنبش ضد استبدادی خلق داشت. این پیوند تا آنجا پیش رفت که رژیم تزار را مجبور به عقب نشینی های مرحله به مرحله، نمود.

تاریخ مبارزات جنبش کارگری جهان گویای این مطلب است که: پیوسته اتحادیه ها و دیگر تشکیلات کارگری به کمک سازمان های پیشتر و احزاب انقلابی حرکت رهایی بخش خود را آغاز نموده و به سطح توده های میلیونی کارگران گسترش داده اند. با توجه به نقش سازمان های انقلابی در سازمان دهی توده های کارگر، نظریه ضد کارگری "بی طرفی" درجدا نگه داشتن اتحادیه ها از سازمان های انقلابی روشن می شود.

نفی می باشد و هزاران انسان شرافتمند محروم از ثمره تلاش خویش در آن، زندگی دشواری را می گذرانند.

تا قبل از قیام بهمن، ۱۲ شرکت پروژه ای در این شهر، فعال بودند از جمله شرکت های دواپزه، سینوس، سادلمی، جنرال مکانیک که سهامداران آن عمدتا آمریکائی، انگلیسی و کره ای بودند و به ساختن پالایشگاه، آبارتمان لوله کشی گاز و آب و... می پرداختند. این شرکت ها به صورت پیمانی کارگران را استخدام می کردند، حداقل دستمزد ماهانه کارگران در ازاء ۸ الی ۱۲ ساعت کار در روز حدود ۹۰۰ تومان و متوسط حقوق نزدیک به چهار هزار تومان بود. کارگران از بیمه درمانی و سایر امکانات رفاهی کاملاً محروم بودند. علیرغم سنگینی کار، هیچ وسیله ایمنی در اختیار کارگران قرار نمی گرفت. در این میان سرمایه داران داخلی نیز حیب خود را از زحمات کارگران بر می کردند. آنها به صورت پیمانکار مانع رسیدن حقوق های قرار دادی به کارگران می شدند. مثلاً طبق قرار داد شرکت، باید به نگهبانی که ۱۲ ساعت کار می کند، ۵۸۴۷۷ ریال پرداخت شود. حال آنکه پیمانکار ایرانی تنها ۱۵/۰۰۰ ریال آن را پرداخته و بقیه را به حیب می زند. با پیروزی قیام شرکت ها عمدتا تعطیل شدند و بیش از سه هزار کارگر بیکار ماندند. در حال حاضر تنها شرکت های دواپزه، اردیبهشت، سینوس و رولکو با کمی بیش از ۱۰۰۰ کارگر و به کارفرمایی پیمانکاران داخلی به کار خود، با همان شیوه سابق ادامه می دهند. کارگران بیکار شده، ابتدا انتظار داشتند که پروژه ها به زودی پیاده شوند. زیرا به خوبی می دیدند که به لحاظ فنی و قدرت سازندگی نیازی به کارگران و مسئولین خارجی ندارند، ولی انتظار به طول انجامید. لذا کارگران برای پیدا کردن کار شروع به فعالیت کردند.

تشکیل شورا و آغاز مبارزه متشکل

کارگران به زودی دریافتند که دست های متفرق و پراکنده، محکوم به شکست است. لذا چاره کار را در تشکیلات شورائی دیدند. در پی این مساله با تلاش مستمر کارگران "شورای کارگران پروژه ای (فصلی) گچساران و حومه" با انتخاب ۵ عضو اصلی و دو عضو علی البدل و ۲ بازر، موجودیت یافت و ساختمان مخروبه پست و

وقفه پذیر را با پیمانکاران (که عمدتا فئودال های منطقه می باشند) و حامیان آنها آغاز کرده و به بیش از ۳ هزار کارگر قول داد که تا بازگشت همه کارگران به سر کار این تلاش را ادامه دهد.

ماه ها تلاش شورا و شکایات متعدد به شورای انقلاب، وزارت کار و امور اجتماعی، استانداری، فرمانداری و مسئولین شرکت نفت، گوش شنوایی نیافت. آنها بارها اعلام کردند که نیروی انسانی ماهر، نیمه ماهر و ساده منطقه قادرند با نظارت مستقیم دولت کلیه پروژه های نیمه تمام را با عالی ترین شکل به پایان برسانند. ولی پروژه ها نیمه تمام و کارگران گرسنه ماندند.

آنها که خود سال ها با کار مستمر، شرکت ها را ساخته بودند مجبور شدند با فروش وسائل ناچیز زندگی، قوت روزانه خود را فراهم کنند. ولی این جریان تا کی می توانست ادامه یابد؟ زمانی رسید که کارگران دیگر آهی در بساط نداشتند، و طبیعی بود که کاسه صبر کارگران لبریز شود.

خواست های انقلابی و به حق نفت گران بیکار

به این دلیل در آستانه سالگرد انقلاب، شورا خواست های عمومی کارگران را اعلام کرد و اخطار نمود که در صورت بی جواب ماندن آن، پس از یک هفته کارگران دست به تحصن خواهند زد. خواست های کارگران عبارتند از:

۱- ایجاد کار بدون سرمایه امپریالیستی و قطع دست پیمانکاران و دلالان.

۲- حق بیمه بیکاری برای همه بیکاران که مستقیماً از طریق شورا باید پرداخت شود.

۳- تأمین بهداشت و خدمات درمانی برای عموم کارگران و زحمتکشان بدون هیچ قید و شرطی.

۴- کنترل قیمت ها به خصوص ارزاق عمومی و کنترل بازار توسط نمایندگان صالح و مردمی بازار.

در سالگرد انقلاب کارگران بیکار برای آنکه نشان دهند خواهان تداوم انقلاب هستند، فعلا نه در تظاهرات عمومی شرکت کردند ولی در عین حال آنها انتظار داشتند که انقلاب حداقل وسائل معیشت را برای آنها فراهم سازد. یکی از کارگران در خیابان فریاد می زد: "زن و دختران من از فقر... و دیگری می گفت: "خورش خانه ما استخوان های قصاصی است که

پس از پایان نماز عده ای جماعت دار که تعدادی از آنها نیز به کلت مجهز بودند، و عمدتا از دو روستای "دیل" و "آرو" آورده شده بودند (این دو روستا در منطقه نفوذ مدیر کل آموزش و پرورش قرار دارد) برای آنکه به ندای امام جماعت پاسخ مثبت داده باشند به سوی محل شورا رفته و تمام انانیه آن را به غارت بردند و بعد از آن به محل تحصن رفتند. رجاله ها و اوباش پس از تعارفات معموله! یعنی همان رکیک ترین دشنام ها که این روزها معمولاً تار تمام انقلابیون و عناصر مترقی می شود، حملات همه جانبه ای را علیه کارگران و خانواده های شان آغاز کردند. در این هجوم سه نفر از کارگران متحصن از ناحیه کتف، دست و پا با گلوله زخمی شده و حدود ۳۰ نفر به ضرب چماق مجروح و تعداد بیشتری مضروب گردیدند. ۱۶ نفر از کارگران متحصن نیز دستگیر شدند. در این میان مادر یکی از کارگران نیز از شدت ترس به طور غیر طبیعی وضع حمل می کند. به گفته یکی از کارگران در این روز بیش از تمام دوران رژیم طاغوت، در گچساران تیر شلیک شده است.

فرای آن روز و برای تکمیل پیروزی اوباش و چماق داران و افراد مسلح با تعداد بیشتری از عشاير همراه با پاسداران، ساختمان فرمانداری را محاصره می کنند و نمایندگان شورای پروژه ای را با تهدید اسلحه مجبور به امضای توافق نامه می نمایند. در این توافق نامه گفته شده به ۵۰۰ نفر از کارگران بیکار، در اولین فرصت کار داده خواهد شد و دیگران در آینده به طور زنجیره ای باید در انتظار کار بمانند. وقتی کارگران از محتوای توافق نامه (که در واقع زور نامه است) مطلع می شوند دست به تظاهرات می زنند.

پس از این جریان، دادستان ۱۸ نفر از کارگران، از جمله تعدادی از نمایندگان را خرابکار و ضد انقلاب خوانده و آن ها را "تحت تعقیب قانونی" قرار می دهد. اسامی این کارگران از رادیو فارس نیز اعلام می گردد.

سیاه پاسداران گچساران نیز با صدور اعلامیه ای اعلام می کند: "... به عوامل سودجو و فرصت طلب اخطار می شود که در صورت اخلال و بلوا به عنوان مفسد فی الارض و قیام علیه جمهوری اسلامی، دستگیر و تحویل دادگاه انقلاب اسلامی خواهند شد." تحصن با حمایت وسیع عناصر و نیروهای مترقی روبرو شد، اما پاسخ

بوجه به خواست های آنها، شروع به تهدید نمود. کارگران می گویند برای بیشترشان، موضع دادستان از قبل روشن بود؛ چرا که او فردی است که در سال ۴۶ با سرودن شعری در مدح شاه خائن، شاه را حامی اصلی قرآن و مذهب شیعه و بانی انقلاب سفید نامیده و در عوض از یک شغل ساده به پست، نان و آب دار رسیده بود (در حال حاضر این شخص دادستان استان کهگیلویه و شهرستان بهبهان نیز می باشد).

بعد از جواب دادستان، نوبت نماز جمعه رسید، در این مراسم که مصادف با چهارمین روز تحصن بود، رئیس آموزش و پرورش گچساران و فئودال ها و خوانین با نفوذ منطقه که به گفته کارگران بیکار همگی در مقابل خواست های کارگران ایستاده اند، برای اولین بار شرکت کردند؟!!

در آنجا امام جماعت ضمن حمله ای شدید به شورای پروژه ای، شورا را جاسوسخانه، و افراد آن را ضد انقلاب نامید و علناً مردم را علیه کارگران تحریک کرد.

ایجاد کار همراه با خلع ید از سرمایه داری وابسته راه حل مشکل بیکاران

اما مسئولین امور باهمه بزن و بگیرها و سایر اقداماتی که انجام داده اند نتوانستند و خواستند این مساله را درک کنند که بدون برآوردن حقوق حقه کارگران بیکار و بدون پاسخ انقلابی به خواست های منطقی کارگران، بهویژه "ایجاد کار بدون سرمایه امپریالیستی و قطع دست پیمانکاران و دلالان" نخواهند توانست به چاره جویی و حل این مشکل و سایر مشکلات مشابه بپردازند. پس از آن که تأثیر تبلیغات سوء فروکش کرد و عمق فاجعه مشخص شد، از همه طرف پشتیبانی از کارگران اوج می گیرد. تعدادی از پاسداران به عذرخواهی می آیند و حتی یکی از سرشناس ترین افراد شهر ضمن عذرخواهی، اعتراف می کند که فریب خورده است.

با شکست شیوه های ارتجاعی و آگاهی بیشتر مردم از خواست های به حق کارگران بیکار، زمینه برای قدرت گرفتن شورا روز به روز بیشتر می شود تا جایی که امید است این نفتگران انقلابی، به خواست های حقه خود یعنی ایجاد کار و مبارزه متشکله در جهت خلع ید از سرمایه داران پیش بروند.

نگاهی به جنبش ضد استعماری، ضد دیگتاتوری و ضد فئودالی عشایر قهرمان "قشقایی"، "لر" و "خمسه"

ترکیب اجتماعی ایل

در ایلات، اقشار مختلف اجتماعی کاملاً از هم متمایزند، "قشر مطرود" پائین ترین قشر اجتماعی ایل متشکل از آهنگران، شتربانان، نوازندگان و... می باشد که بیشترین بار فشار و ستم اجتماعی و طبقاتی بر دوش آنهاست. پس از آن رعایا یا افراد معمولی ایل هستند، که اغلب دامدار و کوچ نشین و برخی از آنها زارعان ساکن می باشند. اینها نیز مانند آهنگران و شتربانان بار بیشتر فشارها و نارسائی های ایلاتی و بیگاری ها و مزدوریها را به دوش می کشند. بعد از رعایا کدخداها، رئیس تیره های کوچک هستند. کار آنها رساندن دستورات اقشار بالاتر به رعایا و رسیدگی به امور اداری آنهاست. بالاتر از کدخداها کلانتران قرار می گیرند، که خود به دو دسته "کلانتران درجه اول" و "کلانتران درجه دوم" یا "کیخاها" تقسیم می شوند. کار کلانتران درجه اول، انتخاب کدخدا برای هر تیره، نظارت بر کارهای آنان و دادن دستورات لازم برای حفظ نظم عشایری و مسائل اداری و سیاسی عشایر می باشد. "کیخاها" از نظر درجه اجتماعی قدری پائین تر از کلانتران قرار دارند، و عمدتاً افرادی هستند که به علل مختلف نتوانسته اند کلانتر شوند بالاتر از کلانتران، "خوانین" هستند، خوانین در واقع روسای تیره ها و طوایف بوده و بر کلیه امور اداری، سیاسی و اقتصادی و روابط عشایر حاکم اند. در راس همه خوانین و سایر طبقات مردم "ایلخان" قرار می گیرد.

عامل اصلی وجود و ادامه زندگی ایلی فقر و بدبختی ناشی از روابط و مناسبات استثماری و حاکمیت امپریال

ارتش رضا خان ۲۰ تن از مردان ایل خمسه را زند ه زند به چاه انداخت و روی آنها را با خاک ولجن پر کردند

در جنوب و جنوب غربی و قسمتی از نواحی مرکزی ایران ۱۳ ایل بزرگ "ترک" و "لر" و "خمسه" به سر می برند، که در مجموع بیش از ۱/۵ میلیون نفر جمعیت دارند، ترکها یا قشقایی ها بزرگترین ایل منطقه از ۷ طایفه نسبتاً بزرگ، لرها از ۴ طایفه و خمسه نیز از دو طایفه تشکیل شده اند در دهه های اخیر، ایل بزرگ قشقایی در مسائل سیاسی مملکت دخالت فعال داشته است.

ما از همان اول مصدقی بودیم

مبارزه ی ضد استعماری و ضد دیگتاتوری عشایر

استعمارگران انگلیسی که مدت ها پیش از حکومت رضاخان نفوذ خویش را در ایران گسترش داده بودند، در جریان جنگ جهانی اول، مناطق جنوب را یکسره زیر سلطه ی استعماری خود درآوردند. و با تشکیل "پلیس جنوب" از هیچگونه قتل و غارت و تجاوز فروگذار نمی کردند. عشایر دلیر منطقه، در برابر هجوم آنها رشادتها و دلاوریهای بسیاری از خود نشان داده، پس از سالها جنگ و گریز توانستند، پلیس جنوب را منحل کرده و قوای هند و انگلیس را از جنوب خارج سازند.

ایلها در زمان حکومت قاجار و اوایل حکومت رضاخان بعلت ضعف قوای دولتی، سد و مانعی در جهت اهداف آنها بودند، زیرا که خانها هرگز تمایلی به اطاعت از حکومت مرکزی نداشتند، لذا دولت مرکزی هم با انواع و اقسام حیلها، تفرقه و تشتت آتش جنگ و برادرکشی را در میان

بعد از کودتای امریکایی و با تثبیت دولت کودتا و تشکیل ساواک، بسیاری از خوانین مزدور با قبول همکاری ساواک، تحت حمایت کودتا-چیان درآمده، شروع به معامله ی سیاسی بر سر توده ی عشایر و گرفتن پست و مقام های دولتی کردند. به قول یکی از ریش سفیدان "دره شوری": "ما از همان اول مصدقی بودیم و اکثر خانها شاهی بودند".

در فاصله سالهای ۳۹ - ۳۲ دولت و دربار برای تثبیت خود به خوانین مزدور روی آوردند، تا از این طریق عشایر دلیر را تحت انقیاد خویش درآورند. با فرستادن افسران انتظامی به داخل توده ی عشایر و ایجاد انتظامات، رژیم در واقع همان برنامه ی "اسکان" و کنترل سیاسی - نظامی رضا خان را دنبال می کرد. منتهی این بار انتظامات عشایر از حمایت کلانتران و خوانین مزدور برخوردار بود.

در سالهای ۴۲ - ۳۹ با بالا

توسل جستند. در برخی از روستاها زمین ها را مکانیزه اعلام کردند، در حالی که اصلاً تراکتور و کمباین در کار نبود. در بعضی دیگر از روستاها با بهره گیری از درگیری و دو دستی بین عشایر سلطه ی خود را برقرار می کردند. در پیاده شدن این اهداف پلید، ژاندارمری و دستگاههای انتظامی با گرفتن رشوه های گوناگون با آنها همکاری می کردند.

عشایر روستاهای فوق که اکثراً از طایفه ی "دره شوری" هستند، بر علیه این روابط ظالمانه اعتراض می کنند. خوانین به منظور خفه کردن هر نوع اعتراض و برای قدرت نمائی و ترساندن دیگران، تیره ی "نفر" از طایفه ی "دره شوری" را با قریب ۲۲۰ خانوار جمعیت، از محل اصلی خود به فیروز-آباد تبعید می کنند. و اراضی و مراتع آنها را تصاحب نموده از کشت عشایر "نفر" روی زمینها جلوگیری می کنند. در همان حال به کمک ژاندارمری از هیچ شکنجه و آزاری نسبت به عشایر فروگذار نمی کنند. به گفته ی یکی از عشایر "رئیس انتظامات وقت عشایر در جواب سلام گورستان را نشان ما می داد، چون می خواست قدرت خوانین را بالا ببرد".

خوانین منطقه بعد از رفم با غصب اراضی و مراتع روستائیان تلاش می کردند برای چراگاههای آن روستاها پروانه ی "چرا" بگیرند تا به حاکمیت خویش در مراتع جنبه قانونی بدهند، این امر حتی متغیر با اصل باصطلاح ملی کردن جنگلیها و... بود. از طرف دیگر چون چراگاهها و مراتع و اراضی متعلق به توده ی عشایر بود، زحمتکشان به هیچ قیمتی حاضر نمی شدند آن را از دست بدهند. و کوشش می کردند تا از صدور پروانه ی "چرا" برای خوانین جلوگیری کنند.

بعد از شکایات زیاد و سالها

شهرها در جنگال امپریالسم

گذری در محلات شهر (۶)

فساد یکی از عملکردهای نظام سرمایه داری و امپریالیزم در جامعه

لحاظ اجتماعی مطلوب نبوده و مورد پذیرش عموم نیست. کارهایی که برای ارضاء خواستها و تمایلات کاذب یا تجاوزکارانه صورت می گیرد. مثلاً کسی که دزدی یا قماربازی یا عیاشی می کند، اغلب در نظرگاه عامه مردم فردی فاسد و... بحساب می آید. از این نکته فعلاً صرف نظر می کنیم که معیارهای رایج تا چه حد مبتنی بر حقایق است، من باب مثال آیا نسبت به دزدیهای کوچک و ناشی از اضطرار، بیشتر حساسیت وجود دارد یا در مورد غارت دسترنج توده های مردم توسط استثمارگران و یا...

بهر حال بحث ما پیرامون مسائل و یا انحرافات نظیر فحشاء، اعتیاد، دزدی، قمار و... است که از مظاهر جوامع طبقاتی بطور عام و جوامع سرمایه داری و وابستگان آنها بطور خاص است. از جمله شاهدیم که در کشور خودمان علیرغم اینکه یکسال از جنبش مردمی و قیام خونین بهمن ماه می گذرد، از این نظر هم جامعه دچار تغییر و دگرگونی اساسی نشده است، و کم و بیش در همان ابعاد جامعه قبلی ادامه یافته است.

همچنانکه در حاشیه شهر و در یرتگاههای گود، شاهد زندگی فلاکت بار محرومین جامعه مان هستیم. در گوشه و کنار شهر نیز شاهدانسانها و بخصوص جوانانی هستیم که متأثر از نظام استثماری و عملکردهای

و فرعون ذی الاوتاد الذین طغوا فی البلاد فاکثروا فیها الفساد .
سوره فجر آیه ۱۲ - ۱۰
"فرعون و سیستم حاکم که صاحب پایه های قدرت و کاخهای استوار بودند، در زمین وشهرها (با ظلم و ستم و استثمار توده های محروم) به طغیان (علیه قانونمندیهای تکامل و نظام حاکم بر هستی) پرداختند و فساد را (که از ماهیت استثمارگرانه و تجاوزکارانه شان برمی خاست)، اشاعه و رواج دادند."

در جستجوی آثار و عملکرد امپریالیزم و سرمایه داری در کشورهای تحت سلطه و بطور خاص در میهن خودمان، به بررسی حاشیه نشینی پرداختیم و بدنبال آن به نمونه هایی از گودنشینی و حاشیه نشینی اشاره کردیم. اگرچه در این زمینه سخن بسیار زیاد است و نمونه های فراوانی در دست است، ولی بدلیل محدود بودن صفحات نشریه، موقتاً از بیان آنها می گذریم و درج آنها را به فرصتهای بعدی موکول می کنیم. اما در این مقاله سعی خواهیم کرد که وجه دیگری از حضور امپریالیزم را در شهرها مورد بررسی قرار دهیم. ضمن بحثها و گزارشهای قبلی، یکی از مقولات عامی که در شهرها، گودها و حاشیه ها با آن برخورد کردیم مسئله رشد فساد، دزدی، اعتیاد، جنایت و... بود. مسائلی که شاید

تراز می‌گیرد. عامل اصلی وجود و ادامه زندگی ایللی فقر و بدبختی ناشی از روابط و مناسبات استثمار و حاکمیت امپریالیزم برجامعی ماست. علت جابجایی ایلها و کوچ آنها از این منطقه به آن منطقه ناشی از تغییر آب و هوا در فصول مختلف سال می‌باشد.

در زندگی ایلاتی دامها و انسان ها دقیقاً زندگی همدیگر را کنترل می‌کنند، اقتصاد ایلاتی بر تعداد گوسفندانش استوار می‌باشد که در واقع مفیدترین و مناسب‌ترین ثروت عشایر است. در بین عشایر کوچ‌کردن، تقریباً بحالت تقدس رسیده، به طوری که اسکان در یک شهر یا روستا برایشان ناراحت‌کننده است، "اسکان" برای آنها سلب آزادی و اسکان‌های اجباری دولت‌ها را تداعی می‌کند. عشایری که مجبور به اسکان شده‌اند، یا به علت نداشتن مراتع و یا به سبب زورگویی های سیاسی دولت‌های وقت از بین رفته، و پس از مدتی در روابط شهرنشینی حل می‌شوند.

در کنار عوامل طبیعی نند خشکسالی، زورگویی‌های خوانی، ز از عوامل محرومیت عشایر از سرخ و چراگاه می‌باشد. خوانین با تصرف کلیه زمین‌های عشایر نشین هر ساله حدود ۷۰۰ - ۶۰۰ تومان برای هر "بر" (۳۰۰ رأس) گوسفند حق‌المرتعی می‌گیرند؛ علاوه بر آن سالانه ۳۰٪ بهره‌ی مالکانه دریافت می‌دارند. این بهره‌های مالکانه و حق‌المرتعی‌ها برای توده‌ی عشایر بسیار سنگین می‌باشد. و هنگامی که نتوانند آن را بپردازند یا اعتراض کنند، اجباراً تن به زندگی تاجیک (غیرعشایری) می‌دهند.

توده‌ی عشایر به خاطر تحرک زندگی‌شان روحیه‌ی پervasلايت دارند، در گذشته اسب سواری و شکار حیوانات وحشی جزئی از ورزش‌ها و تفریحاتشان بوده‌است.

در زندگی ایلاتی تمامی دستورات از طرف خوانین صادر می‌شود، تلاش خوانین و عمالشان این است که فرهنگ خان‌خانی و فئودالی را بر اساس "چه فرمان یزدان چه فرمان خان" بین توده‌ها گسترش دهند. ترویج این فرهنگ حاصلی جز فقر، گرسنگی و محرومیت برای توده‌ها ندارد. این واقعیت را درسیمای آفتاب سوخته و رنج‌کشیده‌ی تک‌تک عشایر محروم می‌توان دید.

هرگز تمایلی به طاقت‌زحمت‌مردی نداشتند، لذا دولت مرکزی هم با انواع و اقسام حیل‌ها، تفرقه و تشتت آتش جنگ و برادرکشی را در میان آنها روشن می‌کرد. تا اینکه رضاخان با تکیه به انگلستان توانست عده‌ای از خانها را سرکوب کرده، عده‌ای دیگر را هم اسکان و بعضی را هم به جاهای دیگر کوچ دهد.

در سال ۱۳۱۳ حکومت مرکزی تصمیم به اسکان آنها گرفت، از آنجا که اسکان عشایر به خاطر اهداف سیاسی و نظامی بود، در جریان آن هیچگونه توجهی به شرایط اجتماعی و اقتصادی زندگی عشایری نشد. ایلات توسط نیروهای ارتش در نقاط مختلف از حرکت بازنگه‌داشته شدند و هرگونه مقاومت آنها توسط نیروهای نظامی سرکوب گردید. در داراب به‌گفته‌ی یکی از عشایر ارتشی‌ها ۲۰ تن از مردان یک تیره از عشایر عرب ایل خمسه را زنده زنده به چاه ریختند و چاه را از خاک و لجن پر کرده و دهانه‌اش را بستند. یک مرد عشایری می‌گفت "هیچکدام ما به مرگ خدا نمرديم، همه‌ی ما را رضا شاه تو چاه ریخت". جریان "اسکان"، تا تبعید رضاخان ادامه داشت، اما چون سکون متاثر با ضرورت‌های زندگی عشایر بود، عشایری که "اسکان" داده شدند بر اثر همان تحرک و غرور خاص ایلایاتی خویش، نبودن آب و چراگاه و نامناسب بودن زمین‌ها برای زراعت نمی‌توانستند آرام بگیرند. در نتیجه گروه‌گروه دست به فرار زده، با کوله باری از خشم و نارضایتی، خود را برای انتقام آماده می‌کردند. در جریان جنگ جهانی دوم، با کاهش فشار نیروهای نظامی، عشایر مهاجرت را از سر گرفتند. اما کینه و نارضایتی از رژیم را همچنان بدل نگه‌داشتند. بعداً این خشم انقلابی را با حمله به پادگان‌های ژاندارمری در سال ۲۲ و نهضت جنوب در سال ۲۵ نشان دادند. در سال ۲۲ ضربه‌ی سنگینی به قوای دولتی و ژاندارمری وارد نموده و با انفجار پل "خان" در راه "مروودشت" توانستند راه ارتباطی آنها را قطع کنند. در نهضت جنوب، توده‌ی عشایر، پادگان و شهرهای کازرون و بوشهر را تصرف کرده و در صدد تصرف شیراز بودند که با توطئه‌ی خوانین مزدور مجبور به تسلیم گردیدند. در این جریان بسیاری از مراتع، خانه‌ها و دارایی عشایر از بین رفت.

حان را دنبال می‌کرد. منتهی این بار انتظامات عشایر از حمایت کلاشتران و خوانین مزدور برخوردار بود. در سالهای ۴۲ - ۳۹ با بالا گرفتن سروصدای رفرم ارضی و نیز بروز خشکسالی، فکر داشتن زمین و آب بین عشایر رشد کرد. و خیلی از آنان با این ترتیب به کشاورزی و سکونت روی آوردند.

اگرچه با شروع رفرم، رژیم تلاش می‌کرد، فئودال‌ها و خوانین را به سمت سرمایه‌داری وابسته بکشاند، اما خوانین کمتر تسلیم این جریان شدند. رفرم ارضی که حاکمیت آنها را در روستاها بلامانع می‌دانست، برایشان حداقل یک ده شش‌دانگ در نظر می‌گرفت. لذا خوانین توانستند، زیر عنوان اراضی مکانیزه و بهانه‌های دیگر روستاهای زیادی را کماکان تحت حاکمیت فئودالی و خانی خود حفظ کرده و از رعیت‌بهره‌ی مالکانه دریافت نمایند.

این خوانین فئودال، برای چرای گوسفندان خود که در آن موقع بیش از نیم میلیون رأس بودند، به مراتع نیاز داشتند. لذا بهره‌ی مالکانه را افزایش داده و برای عشایر حق المرتعی تعیین کردند. آنها برای ادامه‌ی غارت و چپاول عشایر به انواع حیل‌ها

از دست بدهند، و توسل می‌برند. از صدور پروانه‌ی "چرا" برای خوانین جلوگیری کنند.

بعد از شکایات زیاد و سالیها سرگردانی، که در نتیجه‌ی آن هزاران رأس دام از عشایر از بین رفت، در سال ۴۸ از جانب رژیم دو نفر مامور برای رسیدگی به شکایات مردم تعیین می‌شوند. ولی آنها بجای برآورده کردن خواسته‌های عشایر، از آنان تقاضای رشوه می‌کنند، اما اهالی "دره‌شوری" از این کار خودداری می‌کنند، در مقابل مامورین فوق با همکاری خوانین، شبانه با گروهی مزدور مسلح به اهالی حمله می‌کنند. تا به خیال خود آنها را سرکوب نمایند. این درگیری‌ها بدون نتیجه تا سال ۵۰ ادامه پیدا می‌کند.

با شروع مبارزه‌ی مسلحانه و اوج‌گیری آن، از یکسو و وجود زمینه‌های عینی و شرایط مساعد استراتژیک مناطق عشایری، از سوی دیگر، رژیم به وحشت افتاده و برای پیشگیری از گسترش مبارزه‌ی مسلحانه بویژه در این منطقه، سیستم پلیسی و خفقان‌آورتری را برقرار می‌کند. و به دنبال آن درگیری‌ها و اعتراضات عشایر هم سرکوب می‌شود.

(ادامه دارد)

زندگی نامه برادر حاج حمزه

بقیه: صفحه ۱۶

مذهبی و تنی چند از اعضای جوان نهضت آغاز کرد. سال ۵۶، در شروع مبارزات توده‌ای مردم، به کمک همراهانش، تحت عنوان جنبش مسلمانان ایران و به منظور جهت دادن به محافل سیاسی مذهبی، حرکت را ادامه داد. پس از آزادی عده‌ای از برادران مجاهد از زندان مجدداً ارتباطش را با آنان برقرار نمود، و فعالیت‌هایش را در جهت حمایت از سازمان گسترش داد. به هنگام ورود امام به ایران در کمیته استقبال مستقر در مدرسه رفاه فعالیت می‌نمود. شب پیروزی قیام بهمن ماه ۵۷، در تحویل گرفتن رادیو تلویزیون شرکت داشت، و دو هفته اول پس از قیام اخبار رادیو تلویزیون زیر نظر او تنظیم می‌شد. بعد از این مرحله امور مهندسی رادیو تلویزیون را به عهده گرفت. حدود ۵۶-۵۷ ماه در پست معاونت وزارت کشور خدمت می‌کرد، و اکنون نیز معاونت وزارت ارشاد ملی در امور جهانگردی را به عهده دارد.

سازمان و منجمله مجاهد شهید علی میهن‌دوست جلسات تعلیماتی داشت. در بیستم مهر ۵۵ به دلیل ارتباط با مجاهدین خلق دستگیر و به سلول‌های اوین منتقل شد. دوران بازجویی را در اوین هم‌بند مجاهدین شهید علی‌اصغر بدیع‌زادگان، علی میهن‌دوست و... بود و خاطرات شورانگیزی از این دوران بیاد دارد. در بیدادگاه رژیم نتوانستند مدرکی بر علیه او پیدا کنند، و لذا پس از هفت ماه در دور دوم محاکمه تیره و در اردیبهشت ۵۱ از زندان آزاد شد. بعد از خروج از زندان فعالیت‌هایی را در زمینه جلب حمایت مادی و معنوی برای مجاهدین آغاز کرد، و در محافل مخفی طرفدار سازمان، فعالیت نمود.

سال‌های ۵۴ - ۵۳ پس از ضربه منحرفین چپ‌نما به سازمان، ارتباط او قطع شد. به این علت فعالیت‌های سیاسی را در کنار جناح‌های مترقی

پنی از سرورده‌ی می‌در سپهر، کودها و حاشیه‌ها با آن برخورد کردیم مسئله رشد فساد، دزدی، اعتیاد، جنایت و... بود. مسائلی که شاید با اندکی مسامحه در محاورات روزمره و مصطلح بتوان از آن تحت عنوان کلی: فساد نام برد. هر چند در اینجا ممکن است موارد فوق مصداق حقیقی این کلمه نباشد، چرا که قاعده‌ی عملکردهای جنایت بار و ضدبشری استثمارگران با اقداماتی که اساساً از روی اضطرار و در اثر حاکمیت ظلم و استثمار و نابرابری و... صورت می‌گیرد، به لحاظ مضمون و محتوی مشابه نیست، اما بهرحال در یک بررسی اجمالی با این واقعیت برخورد می‌کنیم که مسائلی نظیر اعتیاد و... بخلاف مسائل قبل، نه تنها در جنوب شهر، در گودها، حاشیه‌ها و... بلکه در مناطق مرفه‌تر و حتی در شمال شهر هم حضور دارد. ولی از موضع مختلف اجتماعی - طبقاتی که مسئله را از اساس دگرگون می‌کند. به این معنا که در شمال شهر از فرط برخورداری از امکانات زندگی و تجمل و رفاه برای تسکین و آرامش بخشیدن به وجدان و درون خود به مواد مخدر و یا عیش و نوش‌های آنچنانی پناه می‌برند. در حالیکه در جنوب شهر بدلیل فقر و محرومیت از حداقل نیازهای اولیه زندگی، و متأثر از فرهنگ منحل اجتماعی و تبلیغات و... بدامن چنین گردابه‌های خانمان براندازی می‌افتند.

... اما قبل از وارد شدن به بحث توجه به این نکته ضروری است که امپریالیسم و عملکردهای مختلف آن در جامعه ما از یکدیگر تفکیک پذیر نیست. بعبارت دیگر بر شمردن وجوه مختلف آن به معنی عدم ارتباط و فقدان پیوستگی آنها نسبت بهم نمی‌باشد، بلکه این بررسی‌ها که از زوایای مختلف بعمل می‌آید برای شناخت دقیق‌تر جامعه و بویژه عوارض گوناگون حضور حاکمیت امپریالیسم می‌باشد. وگرنه جهل و فقر، دوروی یک سکه‌اند، کما اینکه فساد و بیکاری هم‌زادند و... و همه اینها مقدمه‌ناشی از سلطه امپریالیسم است. با اینحال در جهت بازشدن بیشتر این مسئله است که آنرا از ابعاد گوناگون مورد بررسی قرار می‌دهیم. و اما اصل بحث:

بر اساس قضاوت‌های رایج، فساد به مجموعه اعمالی اطلاق می‌شود که به

در گوشه و کنار شهر نیز شاهدانسانها و بخصوص جوانانی هستیم که متأثر از نظام استثمار و عملکردهای امپریالیستی و فرهنگ ضد مردمی به نوعی به فساد آلوده شده‌اند. واقعیت تلخی که با آن مواجه هستیم اینست که، مستمراً شاهد گسترش کمی اینگونه مسائل در سطح کشورهای تحت سلطه و از جمله میهن خودمان هستیم. روشن است که این گسترش، در شهرها ابعاد بسیار گسترده‌تری دارد و قابل مقایسه با روستاها نیست. حتی آمار و ارقام دولتی و رسمی زمان شاه را هم که در دادگستری مشاهده کنیم، نشانگر رشد مداوم چنین پدیده‌ای است. تعداد معتادین همواره رو به افزایش است، آمار قتل‌ها هر روز بیشتر می‌شود، دزدی ابعاد وسیع‌تری بخود می‌گیرد و فحشاء گسترده‌تر می‌گردد. آمار فجایع مختلف در شهرهایی نظیر تهران، قاهره، آنکارا، بوئنوس آیرس و... سرسام آور است. و گوئی در هر لحظه و ثانیه‌ای قتلی و غارتی و تجاوزی و... شکل می‌گیرد.

روشن است که فساد مورد بحث اختصاصی به کشورهای تحت سلطه ندارد، بلکه در ابعاد بسیار گسترده‌تر و بشکل دیگر در کشورهای سرمایه‌داری بویژه امریکا، انگلستان و فرانسه مشهود است. البته فساد که در درون کشورهای سرمایه‌داری و امپریالیستی وجود دارد، اساساً متفاوت با فساد است که در کشورهای تحت سلطه است، شبیه تفاوتی که در بین طبقات مرفه و طبقات محروم است. چرا که کشور های امپریالیستی با استثمار خلق‌ها، خود منشأ فسادند.

تلقی‌های متفاوت از مسئله فساد:

در جامعه ما کسی نیست که فساد را تأیید کند و یا حتی در محکوم کردن و در خیال خویش به مبارزه با آن پیش قدم نشود. حتی شاه خود را از پیشگامان مبارزه با فساد می‌دانست!! و هر از چندی رهنمودی! هم در این زمینه‌ها می‌داد، و یا این اواخر ماده‌و قانونی را برای از بین بردن فساد به لیست طویل مواد انقلاب سفیدش اضافه می‌کرد!

(ادامه دارد)

مردم و مجاهدین

خواهران و برادران عزیز! این هفته نامه‌های زیادی داشتیم در مورد یکی از شگردهای جدید ارتجاع. این حمله‌ی جدید وقتی مفهوم واقعی خود را می‌یابد که در کنار سایر حملات به ما که گزارش‌هایش را خوانده‌اید و می‌خوانید بررسی گردد. اصل قضیه این است که در شماره ۱۵ مجاهد آیه‌ای مورد استناد قرار گرفته که دو کلمه‌ی آن به علت اشتباه چاپی جا افتاده است. این مسئله دست‌آویزی شده‌است تا مرتجعین در کمین نشسته به خیال خود برگ برنده‌ای را بدست آورند و جنجال بپا کنند و چاپخانه‌های احزاب و دستجات معلوم الحال به کار بیافتند و اعلامیه پشت اعلامیه صادر بفرمایند که آی جماعت به فریاد برسید که اسلام بریاد رفت و مجاهدین کاری با قرآن می‌کنند که در عرض ۱۴۰۰ سال کسی جرات آن را نداشته است. چرا؟ چون که در مجاهد شماره ۱۵ صفحه ۱۲ دو کلمه "دمرالله" از آیه مربوطه "تعمدا" جا افتاده و آیه تحریف شده‌است! البته ما را با اعلامیه‌نویسان کذائی و هوجی‌گران حرفه‌ای کاری نیست و با توجه به اینکه در همان جا شماره آیه ذکر شده‌بود، مسالراً اصولاً منتفی می‌دانیم. ولی به خواهران و برادران خود تذکر می‌دهیم که علیرغم این قبیل عوام فریبی‌ها که هم برای ما و هم برای شما چندان هم نامانوس و غریب نیست، دو کلمه جا افتاده به هیچ وجه به نفع مرتجعین نیست، زیرا از قضا بر اساس همین دو کلمه حتمیت نابودی مرتجعین تاکید می‌گردد.

و تأسف ما از اینکه اشتباه‌مان اتفاقاً در مورد این تاکید (جاافتادن عبارت دمرالله) صورت گرفته برآستی مضاعف است. ما این قبیل عوام‌فریبی‌ها را چیزی جز قسمتی از یک توطئه‌ی حساب شده و گسترده علیه خود و توسط نیروهای مرتجعی که خود را در آستانه‌ی زوال می‌بینند نمی‌بینیم. ما به خوبی می‌دانیم که اساس موجودیت

معیارها و ارزش‌های جدید و انقلابی برخورد کرد. فی‌المثل اگر فرزند شما شاگرد اول بوده و حالا به علت آغاز یا گسترش مبارزات اجتماعی خود مثل گذشته به درس و مشق نمی‌رسد نباید ناراحت شد. باید دید فی‌الواقع ارزش‌های جدیدی که در طول مبارزات خلق قهرمان‌مان بوجود آمده چقدر عمل فرزندان شما را تأیید و یا تکذیب می‌کند. از سوی دیگر خواهران و برادران ما نیز باید توجه داشته باشند که با آداب و سنن و ارزش‌های اجتماعی چگونه برخورد کنند. به خصوصی مسئله اخلاق انقلابی در این رابطه بسیار بسیار مهم است. خواهران و برادران ما باید به این نکته‌ی اساسی و اصولی آگاه باشند که یک مجاهد باید چه در صحنه‌ی نبرد و چه در صحنه‌ی سیاست و چه در محیط خانواده و چه... همواره اخلاق انقلابی یک مجاهد را داشته باشد. کسی نمی‌تواند نام مجاهد را به روی خود بگذارد مگر اینکه با ارزش‌های مجاهدین زندگی کند. مثلاً عشق به خلق، تقدم دادن به منافع خلق، فداکاری و ایثار در راه خلق به عنوان یک اصل مهم اخلاقی، باید تبلور عینی داشته باشد و بنابراین نمی‌توان در خانواده از این مسائل چشم پوشید آیا خانواده ما، پدر و مادر و خواهران و فامیل ما جزئی از این خلق نمی‌باشند؟ آیا نباید آنها را با معیار اخلاق انقلابی خود دوست داشت و در راهشان فداکاری کرد؟

خواهران و برادران کارگروستائی‌ما اخیراً در اغلب نامه‌های خود شهادت مجاهد شهید عباس‌عمانی را به ما تبریک و تسلیت گفته‌اند، و هریک با بیانی از او یاد کرده‌اند. در بین نامه‌ها، نامه برادران م. ب از سال، ع. م. ش کارگر نیروگاه برق یزد، ع. ن از مشهد، ک. م از همدان از محتوای عاطفی و همدارنده‌ای برخوردار بوده‌است که از گلیه‌ی این خواهران و برادران تشکر می‌کنیم.

۱۵۰ مجاهد در خانه‌ها و دکان‌های این محل به فروش می‌رود. مجاهد را به درماترهای کوچک آشنا، دکان‌های خلوت بی‌مشتري، به کارگاه‌های پر سرو صدا در میان شاگردهای رنجبر و مکانیک و تراشکار، به خانه‌های محقر پاک که در آنجا دوستان‌مان را می‌یابیم، می‌بریم.

زنگ خانه‌ی یکی از کوجه‌های اول فلکه را زدیم. در باز شد، زن خانه داری ظاهر شد. اولین بار بود که مجاهد می‌خرد، وقتی پرسیدیم مجاهد را می‌شناسی؟ گفت: "شوهرم کارگر است یکسال و نیم‌است که بیکار است. خیلی به رجوی علاقه دارد. آخر فقط اوست که طرفدار کارگر است. آنقدر قرض کرده‌ایم که از خجالت می‌خواهیم زیر خاک برویم." مجاهد را گرفت و پولش را به اصرار داد. هفته بعد که به در خانه‌اش رفتیم بی‌مقدمه پرسید "پولش چقدر است؟" مجاهد را به نانوائی محل بردیم، آن شاگرد خمیر گیر صدایمان کرد و مجاهد را خرید. جلوی چشمان‌مان در حالی که عرق می‌ریخت و با سرعت و زحمت کار می‌کرد، مجاهد را باز کرد و به آن خیره شد. دیگر منتظر پولش نشدیم در یک کارگاه کشفای برادری پرسید چرا مجاهد دیر آمد؟ این بار هر چهار نفرشان یک مجاهد خریدند. برادری که قبلاً مجاهد را کمونیستی می‌دانست، این بار آن را خرید. مادر پیرش هم کنارش بود. یکباره مادر با خشم شروع به ناسزا گفتن کرد. و به پسر حمله کرد. پسر آنقدر عصبانی شد که برای چند ثانیه شروع به کتک زدن مادر کرد. بعد مکثی کرد و بابه فرار گذاشت. مادرش با درماندگی گفت "هفت سر عاقله هستیم بخدا بچه‌ام مریض است و نمی‌توانم ببرمش دکتر. بخدا نفت نداریم، پول نان شب نداریم، این جنس‌ها قرضی است، هم‌ماش را قرض کرده‌ایم، آن وقت این پسر دو تومن پول می‌دهد روزنامه می‌خرد."

"به زنی خواستیم مجاهد را بفروسیم، گفت سواد ندارد، فردایش در خیابان طالقانی دیدمش چادر مشکی روی سرش انداخته بود و کنار خیابان‌های گریه می‌کرد. جلو رفتم او هم مرا شناخت، گفت هر روز

خواهر م. ح. الف از تربت جام گزارشی از وضع انجمن جوانان مسلمان تربت جام (اهل تسنن) برایمان فرستاده‌اند. ضمن خوشحالی بسیاری که از این گونه فعالیت‌های خواهران و برادران اهل تسنن خود به ما دست داد، آرزو می‌کنیم این پیوند هرچه بیشتر عمیق و گسترده گردد. خوشحال خواهیم شد که گزارش فعالیت‌های دقیق این عزیزان را بخوانیم و در صورت لزوم چنانچه کمکی از دست‌مان برآید کوتاهی نخواهیم کرد.

از همه خواهران و برادران اهل تسنن می‌خواهیم که: با توجه به اینکه در برنامه‌ی کار ما تساوی اسلامی بین تسنن و تشیع از اهمیت خاصی برخوردار است چنانچه در مواردی لغزش‌هایی از هریک از خواهران و برادران‌مان در این زمینه مشاهده کردند ما را در جریان قرار دهند تا در اصلاح آن بکوشیم، موفق باشید.

خواهری بنام الف. م. از همدان نامه بسیار صادقانه‌ای نوشته است و ضمن تکرار انتقادات متعددی که به سازمان از جانب نیروها و گروه‌های دیگر می‌شود، از ما خواسته است که نام‌ماش را چاپ کنیم. این خواهر و هم‌چنین برادر ح. م. از نجف‌آباد که از همین موضع برایمان نوشته‌است و سایر خواهران و برادران از این قبیل ما را دچار تضادی اخلاقی می‌کنند. چراکه از یک سو افراد صادقی هستند که علیرغم نظرات اشتباه‌شان، موضعی کینه‌توزانه نداشته و در نتیجه ما در قبال آنها احساس مسئولیت می‌کنیم. ضمن استقبال از شهادت و صداقت این خواهران و برادران، توصیه می‌کنیم که مقداری در نوشته‌ها و اعلامیه‌ها و موضع‌گیری‌های عملی ما دقیق‌تر باشند.

برادر پاسداری از تهران - بدون نام - برایمان نوشته: "ارتجاعیون و فلائنه‌ها را تحمل خط‌امام نیست و روز به روز به ضعف این معلوم الحال‌ها افزوده می‌شود" این برادر پاسدار پیشنهاد کرده‌است از آنجا که ما به راستی و خالصانه همراه و همگام با امام خمینی بوده‌ایم، تحلیلی از قیام و نهضت امام همراه با تمام مدارک جانبی رضائی‌ها جنیف‌زاده‌ها... در یک مجموعه گرد آوریم. برادر عزیز مسلماً تو خودت

تلگرام گان‌دیدهای منتخب

شورای معرفی نامزدهای انقلابی و ترقی خواه

برای مجلس شورای ملی به

آقای بنی صدر رئیس جمهوری

ما نامزدهای انتخاباتی از سوی شورای معرفی نامزدهای انقلابی و ترقی خواه برای شرکت در انتخابات نخستین دوری مجلس شورای ملی جمهوری اسلامی ایران اعتراض شدید خود را به تصمیمی که در زمینه انجام انتخابات در "دومرحله" اتخاذ شده است اعلام می‌داریم و از شما به عنوان مسئول تضمین آزادی‌های اساسی و حقوق قانونی مردم ایران تقاضا داریم که با استفاده از اختیاراتی که قانون اساسی و روح مبارزه انقلابی ملت ایران بر عهده‌ی شما گذاشته است از اجرای این طرح که هدفی جز ایجاد مانع برای شرکت نمایندگان انقلابی ملت در مجلس شورای ملی ندارد جلوگیری نمایید.

۵۸/۱۲/۱۱

غلامرضا آذرش - عباس آگاه - مهدی ابریشم‌چی - سید محمود احمدی علی محمد تشید - حسن توانیان فرد - یزدان حاج حمزه - عباس داوری اشرف ربیعی - مسعود رجوی - ماه‌منیر (فاطمه) رضایی - محمد سیدی‌گاشانی معصومه شادمانی (کبیری) - حاج محمد شانه‌چی - مریم طالقانی - عذرا علوی طالقانی - مریم قجر عضدانلو - علی گلزاده غفوری سید عبدالکریم لاهیجی - مجید معینی - محمد ملکی - علیرضا جعفری منصور - منوچهر هزارخانی - پرویز یعقوبی

اگر مدرکی هست چرا ارائه نمی‌دهید؟

توجیه شوند مگر خونریزی‌های ساطق. برادران گردن‌شین و ترکمن نشین و بلوچ بشین را اکتفا نمی‌کند؟ حزب در تلگراف خود اکیدا خواستار رسیدگی عادلانه به موضوع شده است. و درخواست کرده که چنانچه دلیل و مدرکی در بین‌هست بهتر است که به جای جار و جنجال از طریق محاکم قانونی به دادستانی تهران احاله شود تا حقایق بر همگان روشن گردد. در خاتمه ضمن تاکید بر رهبری "امام خمینی" و اشاره به نقش مبارزانی چون "میرزا کوچک خان" و "دکتر مصدق" و "دکتر حسین فاطمی" پشتیبانی خود را در خط ضد امپریالیستی ضد صهیون نیستی از "امام" اعلام کرده است. از آنجا که بازار تهمت و شایعه و عوام‌فریبی کاملاً داغ است، ما نیز از گلیه‌ی مقامات مسئول می‌خواهیم که با در نظر گرفتن مسئولیت سنگین خویش برخوردی انقلابی و شایسته با این قبیل مسائل داشته باشند. و چنانچه

در روزنامه‌های کثیرالانتشار دهم بهمن‌ماه از قول آقای وجیه‌الله موسوی دادستان انقلاب اسلامی همدان اتهاماتی به آقای حسن بشردوست نسبت داده شده است. این اتهامات مورد تکذیب شدید حزب "مجاهدان جنگل" قرار گرفته است. رونوشت متن تلگرافی که از ستاد روابط عمومی این حزب به آقای قدوسی مخابره شده است به انضمام مقداری اسناد و مدارک در رابطه با همین جریان به دست ما نیز رسیده است. در این تلگراف ضمن بر شمردن سوابق مبارزاتی آقای بشر دوست - رهبر حزب - شدیداً به نحوه‌ی برخورد دادستان انقلاب اسلامی همدان حمله شده است. در قسمتی از تلگراف آمده است "با مارک ضد انقلابی و سرسپردگی رژیم به این مجاهد، متأسفانه تمامی اعمال مزدور رژیم و فئودال‌های خونخوار منطقه‌ای و ایادی را ذل و اوباش این... اینک با نیشخند از ما توقع معذرت خواهی دارند" آنگاه ضمن اشاره به گذشته، آقای دادستان

حساب شده و گسترده علیه خود و توسط نیروهای مرتجع که خود را در آستانه زوال می بینند نمی بینیم. ما به خوبی می دانیم که اساس موجودیت این نیروها بر عوام فریبی استوار است و به همین دلیل از پخش هرگونه شایعه و افترا و تهمت روگردان نیستند.

کسی نمی تواند نام مجاهد را بر روی خود بگذارد مگر اینکه با ارزشهای مجاهدین زندگی کند.

● اخیراً تعدادی نامه از پدران و مادرانی رسید که از وضع مبارزاتی و یا اخلاق مبارزاتی و اجتماعی فرزندان خود، که هوادار سازمان می باشند گله کرده اند. بدون اینکه وارد موارد تک و خاص هریک از نامه ها بشویم چند تذکر را لازم می بینیم. اول اینکه این پدران و مادران عزیز توجه داشته باشند که با چه "فرزندانی" سروکار دارند. این فرزندان به راستی و به حق نسل انقلاب هستند. و نسل انقلاب بودن یعنی تفاوت کیفی داشتن در تمام مراحل و مقاطع و ابعاد زندگی با یک زندگی معمولی. بنابراین باید در برخورد با این عزیزان با

عاطفی و همدارنده های برخورداری بوده است که از کلیه این خواهران و برادران تشکر می کنیم.

گزارشی از یک کار عمیق سیاسی - مردمی

● گزارش بسیار جالبی داشتیم از یک تیم فروشنده مجاهد از یکی از محلات جنوب شهر. این گزارش در عین حال تکان دهنده، گذشته از اینکه برای خود ما بسیار انگیزاننده بود، می تواند برای خواهران و برادران دیگر ما رهنمودی باشد که شیوهی کمک به ما را به بهترین وجهی می آموزاند. این گزارش در واقع گزارش یک کار عمیق سیاسی - مردمی است و بنابراین جا دارد کلیه خواهران و برادرانی که از ما رهنمود می خواهند که چه کاری می توانند بکنند، بارها و بارها آن را بخوانند و آموزش ببینند. متأسفانه به علت کمبود جا فقط قسمت هایی از این گزارش را می آوریم:

"هر هفته و هربار که مجاهد و ویژه نامه هایش در می آید، در فلکه و کوچه های یکی از محله های جنوب شهر تهران، مجاهد را مثل یک پیک رهائی بخش، پیک آزادی و پیک بهاری به کوچه های زمستان زده محرومان می بریم. محله کوچکی است اما هربار ۱۲۰ تا

بوده ایم، تحلیلی از قیام و نهضت امام همراه با تمام مدارک جانبازی رضائی ها حنیف تراده و... در یک مجموعه گرد آوریم. برادر عزیز مسلماً تو خودت شاهدهی که بیشترین تحلیل ها و خالصانه ترین تجلیل ها را ما از امام و قیام شوکمند خلق مان کرده ایم - به گواهی تمامی انتشارات سازمان در این یکساله ای اخیر - و باز هم این کار را ادامه خواهیم داد حالا شکل و زمان انتشارش چگونه و چه موقع باشد این بسته به امکانات و شرایط است.

● برادری از شیرگاه بنام م. ف. برایمان نوشته است شخصی که در گذشته مامور ساواک بوده و برای خود او هم گزارش داده است، پس از ۴ ماه زندان آزاد گشته و از کارمند ساده دفتری به ریاست شعبه ای در همان اداره ارتقاء مقام یافته است. و جالب تر اینکه هم اکنون نیز علیه انقلاب تبلیغ می نماید. ما در این رابطه چیزی نداریم بگوئیم جز چشم روشنی گفتن به آقایی که انسان - دوستانه به فکر این قبیل افراد هستند! ● برادر طلبه ای از قم نامه ای در دو خط برایمان فرستاده که به علت کوتاهی عینش را درج می کنیم:

"چوب و چماق و تهمت دیگر اثر ندارد - فاشیست، فالانژ، مرتجع گویا خبر ندارد". موفق باشید.

برای تمام این فرزندان راستین خلق آرزوی موفقیت کرده، امیدواریم که تا به نور رسیدن تمامی هدف هایمان در کنار هم باشیم.

اعلام جرم مجاهدین خلق ایران علیه روزنامه جمهوری اسلامی

حضرت آیت الله قدوسی دادستان کل انقلاب! روزنامه جمهوری اسلامی در مسیر تحریکات و فتنه انگیزی های خود علیه مجاهدین و در جهت ایجاد آشوب در آستانه انتخابات مجلس شورای ملی، در شماره مورخ یکشنبه ۱۲ اسفند ۵۸ در سرمقاله روزنامه تحت عنوان "شعارها و هدفها" ضمن طرح یکسری مطالب بی ربط، اتهامات ناروا و تحریک کننده ای را به مجاهدین خلق ایران وارد آورده است.

منجمله در این سرمقاله از "حضور فعال مجاهدین خلق در کردستان" صحبت شده است. از آنجا که مطالب مطروحه کذب و صرفاً برای تحریک و فتنه انگیزی می باشد و اساساً مغایر مواضع سیاسی مجاهدین خلق بود است، بدین وسیله علیه این روزنامه اعلام جرم نموده و تقاضای رسیدگی فوری داریم.

با احترام - مجاهدین خلق ایران

۵۸/۱۲/۱۲

هوشیاری انقلابی خود را حفظ کنیم

داده است. او دردنباله ای اظهاراتش می گوید چند روز قبل پس از اخراج از کار به یک عمل بمب اندازی به سوی مرکز حزب جمهوری اسلامی، مبادرت ورزیده است! فرد مورد اشاره ضمناً اظهار می دارد که چند روزی است به تهران آمده و اکنون برای بازگشت به شهر خودش پول نداشته و تقاضای کمک مالی دارد.

یکی از مسئولین سازمان پس از اطلاع از این امر، احساس می کند که علی القاعده باید توطئه ای علیه مجاهدین تدارک دیده شده باشد تا در آستانه انتخابات سازمان ما را به یک ماجرای مشکوک بکشانند و یا

مجاهد، متأسفانه تمامی اعمال مروری رژیم وفود الهی خونخوار منطقه ای و یادی را ذل و اوباش شان... اینک با نیشخند از ما توقع معذرت خواهی دارند "آنگاه ضمن اشاره به گذشتهی آقای دادستان در قسمت دیگر تلگراف می خوانیم:

"آقای استوار یکم بازنشسته و حقوق بگیر بازمانده از رژیم طاغوت

بقیه از صفحه اول

هشدار مجاهدین خلق ایران نسبت به انواع توطئه ها بر علیه مجاهدین در آستانه انتخابات مجلس شورای ملی

حیثیت مجاهدین خلق را مخدوش کرده و افکار عمومی را بر علیه سازمان تحریک و فتنه و آشوب به راه اندازند.

از جمله این توطئه ها:

۱- چاپ و نشر اعلامیه های مجعول (حتی با آرم سازمان) به نام مجاهدین خلق به عنوان اعلامیه های منتشره ی سازمان، یا به عنوان اعلامیه هایی که قبلاً چاپ شده ولی منتشر نشده و از مراکز مجاهدین خلق به دست آمده است. خبر چنین توطئه ای مشخصاً از چند شهرستان رسیده است.

۲- جعل نامه ها و اعلامیه هایی به نام احزاب و گروه های دیگر و خطاب به مجاهدین خلق با استفاده از اوراق چاپی و مارکدار این گروه ها که در دستبردها و حملات به مراکز آنها به دست آورده اند، یعنی در صدد هستند با استفاده از اوراقی که ضمن تصرف مقر بعضی احزاب و گروه ها به دست آورده اند نامه هایی خطاب به مجاهدین جعل کرده و سپس با اصطلاح دست به افشاگری بزنند.

۳- تهدید به حمله یا ترتیب دادن حملات ساختگی به مراکز و موسسات دولتی به نام مجاهدین خلق، منجمله در روزهای اخیر به برخی از این موسسات تلفن شده که مجاهدین خلق قصد حمله به این موسسات را دارند و نیز ایادی ارتجاع به دنبال پخش کردن اعلامیه مجعول و مسخره شان به نام "عملیات بزرگ" که از طرف دادستان کل انقلاب به اصطلاح کشف و توسط محافل و ارگان های شناخته شده مورد تبلیغات فتنه انگیزانه قرار گرفت، در صدد برآمده اند تا حملاتی ساختگی را به برخی موسسات دولتی کرده و چنین وانمود کنند که حمله از جانب مجاهدین صورت گرفته است....

مجاهدین خلق ایران بدین وسیله توجه کلیه هموطنان مبارز و خلق قهرمانان را نسبت به این قبیل توطئه ها جلب کرده و پیشاپیش توطئه گران را نسبت به عواقب سوء این قبیل توطئه های خائنه هشدار داده و یادآور می شوند که:

یریدون لیطفثوا نورالله باقواهمم والله متم نوره و لو کره الگافرون.

مجاهدین خلق ایران ۵۸/۱۲/۱۲

مقامات مسئول معرفی نماید. جوان مراجعه کننده پس از مواجهه با این برخورد، که احساس می کند دستش رو شده است ابتدا دچار لکنت زبان و تناقض گوئی گشته و شرکت خود را در عمل مورد ادعایش انکار و سپس با عجله و در حال فرار دفتر سازمان را ترک می کند و می گوید که من از ابتدا چنین حرفی نزده ام.

برچسب و اتهام تازه ای را به ما منتسب نمایند. بنابراین شخصاً با او برخورد نموده و سوالاتی به عمل می آورد و می گوید آنچه تو انجام داده ای به هیچ وجه کار یک هوادار ما نیست و از او می خواهد تا چنانچه واقعاً دست به چنین کاری زده است بایستی الساعه همراه با نماینده سازمان خودش را به

وظایف دانشجویان انقلابی در قبال اقشار و طبقات اجتماعی

می‌گیرد که "در تغییر پدیده" شرکت کنیم.

علی (ع) با زیباترین بیان در مورد کسانی که از شناخت عمیق برخوردار نیستند می‌گوید: "لم یعرف علی العلم بفرس قاطع" (خطبه ۱۷) هرگز بر دانش دندان نیز نگشوده است (تا به عمق آن دست یابد، آن را بجشد و لمس کند) به قول یکی از انقلابیون "برای شناخت گلایی باید آن را به دندان کشید (و خورد)". به همین دلیل وقتی صحبت از برخورد با طبقه کارگر می‌کنیم منظور ما فقط مشاهده حالات آنها نیست بلکه در جوهر قضیه منظور "شرکت در تغییر انقلابی طبقه کارگر" است. بدین معنا که فقط وقتی دانش ما در مورد طبقه کارگر واقعا ارتقاء خواهد یافت که پایایی دریافت‌های کلی و تئوریک از این طبقه به میان آنها برویم و به تبلیغ در میان کارگران بپردازیم و آنها را در جهت تشکل و ارتقاء مبارزات طبقاتی‌شان راهنمایی کنیم. در غیر این صورت یک پای شناخت ما می‌لنگد.

با توجه به مطالب فوق معلوم می‌شود که، هرچند دست‌یابی به تحلیل صحیح از وضع طبقه کارگر ایران و رسیدن به تحلیل مشخص از شرایط مشخص، بررسی تئوریک تمام مطالبی که در شماره‌ی قبل ذکر کردیم را ایجاب می‌کند، ولی این بدان معنا نیست که مدت‌های طولانی بنشینیم و مطالعه کنیم. تا "انبانی از تئوری" درباره‌ی طبقه کارگر شویم و تازه آن وقت برخورد عینی با این طبقه را شروع کنیم. بلکه شیوه‌ی صحیح این است که پس از کسب معلومات اولیه و داشتن حداقل لازم از آموزش‌ها به تدریج به میان کارگران برویم و ضمن شرکت فعال در تغییر انقلابی این طبقه، دریافت‌های طبقاتی خود را عمق بخشیم. در این صورت تئوری و عمل با به پای هم رشد خواهند یافت و درک ما از طبقه کارگر "واقعا" عمق خواهد گرفت.

چهارهائی برای برخورد عینی با طبقه کارگر وجود دارد؟

الف - برخورد مستقیم: بدین معنا که از هر فرصت ممکن برای تماس با توده‌های کارگر و لایه‌های مختلف آن استفاده کنیم. اصلی‌ترین شکل برخورد با کارگران همانا شرکت فعال در امر تولید، دوشادوسی کارگران می‌باشد. با چنین شیوه‌ای ما از نزدیک با کارگران آشنا خواهیم شد مشکلات آنها را خواهیم شناخت و ضمن شرکت در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی آنها موفق خواهیم شد با دست یافتن به دریافت‌های واقعی، شیوه‌های صحیح مبارزاتی را در برابر آنها قرار دهیم. غالبا مؤثرترین نوع تبلیغ در میان کارگران در جریان شرکت فعال در امر تولید امکان پذیر می‌شود.

ولی در بسیاری از موارد روشنفکران ممکن است به دلیل سایر اشتغالات سیاسی و تشکیلاتی نتوانند در جریان شرکت در فعالیت‌های تولیدی به هدف تغییر انقلابی این طبقه جامه‌ی عمل بپوشانند در این صورت باید در پی فرصت‌های دیگر برای برخورد عینی با کارگران بود. در این حالت بهترین راه شرکت فعال در فعالیت‌های صنفی - سیاسی کارگران است. این فعالیت‌ها ممکن است در محیط کارخانه و یا در سایر محل‌ها انجام گیرد مانند راهپیمائی‌ها و میتینگ‌های کارگری، اعتصابات و تحصن‌ها و... در این صورت باید فعالانه در گردهم‌آئی‌های کارگری شرکت کنیم و ضمن آن در فرصت‌های مناسب به بحث و گفتگو با کارگران بنشینیم و در همین جریان است که می‌توانیم ضمن جهت دادن به حرکت کارگران از آنها بسیاری چیزها را فرابگیریم. کما اینکه این روزها کارگران راهپیمائی‌ها، سمینارها و سایر مراسم خاص خود را دارند، وظیفه‌ی دانشجویان انقلابی است که از اخبار این گردهم‌آئی‌ها مطلع شوند و در آنها شرکت کنند. بدین ترتیب است که با تماس‌های تنگاتنگ با طبقه کارگر درک ما از استثمار ارتقاء خواهد یافت و معنی حرف‌هایمان را در مورد این طبقه خواهیم فهمید.

ب - شیوه غیر مستقیم: از آنجا که حتی اگر موفق شویم تماس نسبتا

زیادی از نزدیک با کارگران داشته باشیم درک عینی ما، در محدوده‌ی خاصی خواهد بود و با بخش محدودی از کارگران تماس خواهیم داشت، برای گسترش اطلاعاتمان در این زمینه می‌بایست به عینیت‌هایی که بطور غیر مستقیم قابل دسترسی است بهای کافی بدهیم.

به این منظور باید بطور مرتب صفحات کارگری نشریات مختلف را بخوانیم و نیز نشریات و کتب جدید در این زمینه را مورد مطالعه قرار دهیم، مخصوصا مطالعه نشریات ویژه کارگران که منعکس کننده مسائل کارگری، خواسته‌ها و طرز تلقی خاص کارگران از مسائل روز است، "حتما" باید مطالعه شود. همچنین باید اخبار کارگری را با علاقه دنبال کنیم و با جمع‌بندی آنها تغییرات عمومی طبقه کارگر را مورد بررسی قرار دهیم مثلا این روزها کارگران ما با تاکید بسیار در مبارزه‌ی همه‌جانبه برای پایه‌ریزی شوراهای واقعی کارگری فعال هستند همچنین تلاش می‌کنند تا جلوی تدوین و تصویب هر نوع قانون کاری را که کارگران و نماینده‌های واقعی آنها در تهیه‌ی آنها نقش تعیین کننده نداشته باشند بگیرند، و نیز با خواسته‌ی صنفی روز یعنی مساله‌ی "سود ویژه" روبرو می‌باشند، دانشجویان انقلابی باید با دقت به مطالعه و پی‌گیری این اخبار بپردازند.

به این ترتیب ضمن آشنائی با مسائل ویژه کارگران از نزدیک تئوری‌های ما از شکل کلی و عام به صورت مشخص و خاص در خواهد آمد در چنین جریانی است که قادر خواهیم بود قضاوت‌های صحیح‌تری نسبت به مبارزات طبقه کارگر داشته باشیم.

اشکال عام مبارزه‌ی طبقه کارگر

می‌دانیم که در هر مرحله از مبارزات خلق‌ها بر حسب ضرورت‌های خاص تاریخی و شرایطی که حاکم است شیوه‌های گوناگون و اشکال متفاوتی برای تحقق اهداف مبارزه‌ی علمی باید رعایت شود. طبقه کارگر از بدو شکل‌گیری در ستیزی دائمی با خصم

خود یعنی سرمایه‌داری بسر می‌برد. این مبارزه در جوهر خود پیوسته نابودی نظام سرمایه‌داری را در نظر دارد؛ منتهی شکل مبارزه بر حسب شرایط تغییر می‌کند ولی می‌توان اشکال مبارزاتی طبقه کارگر را بطور کلی به دو دسته تقسیم کرد: (۱)

الف - سندیگائی

این نوع تشکل معمولا در جوامعی مناسب است که به هر دلیل هنوز طبقه کارگر به مرحله‌ی کسب قدرت سیاسی و نابودی تام و تمام نظام سرمایه‌داری نزدیک نباشد. به همین علت در این مرحله مبارزه سندیگاها معمولا در محدوده‌ی خواسته‌های صنفی و افزایش امتیازات اقتصادی محدود می‌شود. البته این بدان معنا نیست که مبارزات سندیگائی کارگران جنبه‌ی سیاسی ندارد بلکه جنبه‌ی سیاسی مبارزات مغلوب، و در مقابل بعد اصلی یعنی بعد اقتصادی جنبه‌ی فرعی دارد. مثلا در جوامع صنعتی اروپائی و آمریکائی که سرمایه‌داری پیشرفته غرب در سایه‌ی استثمار و غارت وحشتناک زحمتکشان کشورهای زیر سلطه هنوز به عمر تاریخی خود ادامه می‌دهد، کارگران در سندیگاها و اتحادیه‌ی سندیگاها کارگری متشکل می‌شوند.

ب - شورائی

شوراهای کارگری در واقع اشکالی از مبارزه کارگران را شامل می‌شوند که در حقیقت کارگران در فکر کسب قدرت سیاسی می‌باشند. البته باید متذکر شویم که منظور ما شوراهای واقعی است نه شوراهای قلابی و شکلی که این روزها نهادهای سرمایه‌داری و ارتجاعی سعی می‌کنند بر کارگران تحمیل کنند.

در شماره‌ی آینده به بررسی شوراهای بطور خلاصه خواهیم پرداخت.

(۱) - در این بحث، ما مساله اشکال عام مبارزه‌ی طبقه کارگر را به طور کلی و خلاصه مورد بررسی قرار می‌دهیم چرا که این موضوع در شماره‌های مختلف نشریه‌ی مجاهد و انتشارات بخش کارگری سازمان به طور مفصل بررسی شده است.

به یاد استاد شهید نجات‌اللهی

و مناسبت ویژه‌ی شهادت او بود. استاد در واپسین لحظات رژیم فاسد شاه خائن، و در اوج وحشی‌گری‌های سگ‌های زنجیری شاه و امپریالیسم به شرف شهادت نائل شد. زرنال‌های فاشیست به عنوان آخرین برگ‌های شاه، قدرت را دردست گرفتند و با ادامه حکومت نظامی به کشتار گسترده فرزندان خلق پرداختند. دانشگاه که همواره به عنوان سنگر آزادی، مدافع آگاه توده‌ها و صدای اعتراض آنان بوده است بار دیگر به جنبش درآمد و انجام رسالت سنگین خویش را بدوش گرفت. تحصن قهرمانانه استادان موحی جدید در حرکت رو به تصاعد مبارزات ضد دیکتاتوری بود و خون استاد نجات‌اللهی این تحصن را در خدمت اعتلای هرچه بیشتر جنبش خلق قرار داد. فرزند دلیر خلق کرد با شهادت خویش بار دیگر پیوند اقشار مختلف را مستحکمتر نمود و خوش رهنمودی برای کسانی شد که در زیر چکمه‌های ارتش مزدور آزادی‌رافریاد می‌کردند.

براستی که "خوشابه حال انسانهایی که...

اخیرا به مناسبت آغاز کار کمیسیون تحقیق جنایات شاه خائن مادر استاد شهید نجات‌اللهی کتابی درباره‌ی او گردآوری کرده، و یک نسخه آن را هم برای سازمان ماسال داشته است. ما نیز بدین وسیله یاد این فرزند دلیر خلق را بیش از پیش زنده نگه می‌داریم.

"خوشا به حال انسان‌هایی که برای رهایی انسان‌های زیر ستم بیا می‌خیزند، مبارزه می‌کنند، جهاد می‌کنند و مرگ شرافتمندانه، مرگ سرخ را استقبال می‌کنند و... سخنان بالا قسمتی از پیام پدر طالقانی به مناسبت شهادت فرزند آگاه و رشید خلق، استاد کامران نجات‌اللهی است برآستی که خلق قهرمان ما حق دارد به داشتن و فداکردن چنین فرزندانانی به خویش ببالد. استاد نجات‌اللهی یکی از درخشان‌ترین چهره‌های بخون پییده میهن ما است. چهره‌هایی که تلور شرف و آزادگی و عشق به رهایی خلقند. لیکن چیزی که به وی ویژگی خاصی می‌دهد، و چهره او را از سایر شهدا متمایز می‌گرداند، موقعیت خاص

بقیه از صفحه اول

خواسته‌های قانونی مجاهدین خلق ایران از ریاست جمهوری و سرپرست ...

قانونی به نجات این انتخابات قیام نموده و وسایل زندگی تفاهم‌بار شورائی و مسالمت‌آمیز کشور را در آینده فراهم نمایند:

- ۱ - یک مرحله‌ای کردن انتخابات.
- ۲ - دخالت فعال قضاات منتخب ریاست جمهوری در کلیه‌ی مراحل انتخابات و به‌ویژه در تشکیل هیئت‌های فرعی نظارت و گماشتن اعضا صندوق‌ها.
- ۳ - منع دخالت عموم نیروهای انتظامی منجمله کمیته‌ها در تشکیل هیئت‌های فرعی نظارت و اعضا صندوق‌ها.
- ۴ - متغی کردن بعضی جابه‌جائی‌ها و تصفیه‌های هفته‌های اخیر در وزارت کشور و فرمانداری‌ها که با تمایلات و حب و بغض‌های ویژه‌ی گروهی صورت گرفته است، مخصوصا "در رابطه با گارمندان بی‌گناه آن وزارت خانه.

بدیهی است که انتظار داریم شخص ریاست جمهوری و فرماندهی کل قوا و همچنین سرپرست وزارت کشور، بر اساس بی‌طرفی و احترام به آراء همه‌ی اقشار و صفوف مردم، و با توجه به مسئولیت‌های قانونی‌شان به خواست‌های حقه‌ی فوق هرچه زودتر جامه‌ی عمل بپوشانند.

مجاهدین خلق ایران
۵۸/۱۲/۱۲

چهارهائی برای
بر خورد عینی با طبقه کارگر
وجود دارد؟

سراسر دلت ما از استعمار ارمنی خواهد
یافت و معنی حرفهایمان را در
مورد این طبقه خواهیم فهمید.
پ - شیوه غیر مستقیم: از آنجا
که حتی اگر موفق شویم تماس نسبتا

خاص تاریخی و شرایطی که حاکم است
شیوههای گوناگون و اشکال متفاوتی
برای تحقق اهداف مبارزه علمی باید
رعایت شود. طبقه کارگر از بدو
شکلگیری در ستیزی دائمی با خصم
و خلاصه مورد بررسی قرار می دهیم
چرا که این موضوع در شماره های
مختلف نشریه مجاهد و انتشارات
بخش کارگری سازمان به طور مفصل
بررسی شده است.

و سپس سرپرست و زورگر سرور و
همهی اقشار و صفوف مردم، و با توجه به مسئولیت های قانونی شان به
خواست های حقیقی فوق هرچه زودتر جامه عمل بپوشانند.
مجاهدین خلق ایران
۵۸/۱۲/۱۲

پیام سازمان مجاهدین خلق ایران به پیشگاه خلق قهرمان صحرای رهبری انقلابی آن، جبهه پولیساریو

همان طور که قبلا "به اطلاع رسید به دعوت جبهه پولیساریو هیاتی
از طرف سازمان مجاهدین خلق ایران برای شرکت در مراسم سالروز اعلام
تشکیل "جمهوری دموکراتیک عربی صحرا" عازم این کشور شد. این هیات
پیامی به شرح زیر برای مردم صحرا و جبهه پولیساریو به همراه داشت:

به نام خدا

و
به نام خلق قهرمان صحرا و ایران

و
به نام تمام خلقهای مستضعف جهان

هیات نمایندگی "سازمان مجاهدین خلق ایران" افتخار دارد که صمیمانه
- ترین درود و تبریکات انقلابی و توحیدی را از سوی کلیه خواهران و برادران
مجاهد خود به مناسبت چهارمین سالروز اعلام "جمهوری عربی دموکراتیک صحرا"
به پیشگاه خلق قهرمان صحرا و رهبری انقلابی آن، جبهه پولیساریو تقدیم
دارد.

"جبهه آزادی بخش خلق" "ساقیه الحمراء وادی الذهب" نام شکوهمندی
است که انقلاب بیون ایران از سالهای سیاه دیکتاتوری شاه با آن آشنا بوده و
میعاد بستاند و نام شهید "ولی مصطفی سید" نیز همیشه در کنار انقلاب بیون و
دیگر شهدای بخون خفتهی خلقها برای ما یادآور مبارزات قهرمانانه و گواهی
بر حیات انقلابی خلق صحرا بوده است. مادر "ساقیه الحمراء" رود سرخ خروش
خلق را می بینیم که از صحرا تا آمریکای لاتین، از فلسطین تا ایران، از
اریتره تا فلپین جاریست. و در آن نبض هزاران مرد و زن انقلابی
تا قفسه رفیع شهادت در تپش است.

ما در سرزمین طلائی (وادی الذهب) صبح پیروزی خلقها را می بینیم
که بزودی در غروب مرگبار امپریالیسم جهانخوار طلوع خواهد کرد: "اليس
الصبح بقريب" صبحی روشن در افق طلائی که تا محو کامل استثمار انسان از
انسان و ظهور "جامعه بی طبقه توحیدی" امتداد دارد. و خلقهای
مستضعف، هم چنانکه قرآن پیام داده رهبر آنند: "ونريدان من علي الذين
استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمه ونجعلهم الوارثين..." ارادهی خدا (که
در عزم آهنین خلق متجلی است) رنجبران و محرومان را سرانجام بر عرصه
گیتی حاکم می گرداند. و آنان را وارث به حق زمین قرار می دهد. بنابراین
شرکت در اجتماع نمایندگان جنبشهای آزادی بخش و انقلابی جهان که در
حقیقت پیشخان مستضعفین هستند، از نظر مجاهدین خلق بسیار افتخار
آمیز است چرا که این مجمع تجلی عالی ترین و انقلابی ترین آرمانهای انسان
عصر ماست؛ عصر کبیر آگاهی خلقها، عصر رشد و شکوفائی جنبشهای
آزادی بخش در سراسر جهان.

خواهران و برادران رزمنده و انقلابی! امروز در شرائطی گنار شما
عزیزان آمده ایم که یک سال از قیام شکوهمند ۲۲ بهمن ۵۷ در ایران می گذرد
و خلق قهرمان ایران به رهبری قاطعانه "امام خمینی" بزرگترین دیکتاتوری
قرن اخیر را ساقط و مرحله اول پیروزی خود را جشن گرفته است. آمده ایم
تا بگوئیم مطمئن باشید که مصمم تر از پیش در گنار هم مبارزه را تا نابودی
کامل امپریالیسم جهانخوار و مرتجعین ادامه خواهیم داد. آمریکا و دست
نشاندهانش ملک حسن ها و سادات ها و... را در زباله دان تاریخ مدفون

خواهیم ساخت. آمده ایم تا بر ضرورت هرچه بیشتر پیوند میان جنبشهای
آزادی بخش و انقلابی تاکید کنیم. و از رمز پیروزی در داخل و خارج مرزها
که تنها و تنها در پناه جبهه واحد ضد امپریالیستی امکان پذیر است سخن
بگوئیم. امروز در مملکت ما علیرغم تلاشهای مذبوحانه مرتجعین و سازشکاران
لیبرال فریاد خروشان خلق: "مرگ بر آمریکا" است.

خلق قهرمان ما خواستار ادامه پیگیری مبارزه با آمریکا است و مجاهدین
خلق نیز از بدو پیروزی انقلاب با تاکید بر لغو کلیه مناسبات اقتصادی،
سیاسی و نظامی با آمریکا در جهت فراهم آوردن زمینه های عینی و عملی
حدت ضد امپریالیستی خلق تلاش نموده اند و با حمایت توده های میلیونی
و نیروهای انقلابی و مرفقی از برنامه ۱۲ ماده ای گاندیداتوری برادر مجاهد
مسعود رجوی، سازمان ما عملا "در مرکز ثقل انقلابی کشورمان قرار گرفت."
خواهران و برادران!

سازمان مجاهدین خلق ایران با توجه به دستاوردها و تجربیات ۱۵
ساله انقلابی خود که از میان خون و اسارت و شکنجه بدست آورده توانسته
است به سهم خود پیچ و خم و مشکلات یک مبارزه آزادی بخش را درک کند و
به همین دلیل امروز ما و شما معنی حرفهای یکدیگر را می فهمیم، چرا که هر
دو وارث تاریخی خونبار از مبارزات دراز مدت خلقهایمان با استعمار و
امپریالیسم و ارتجاع منطقه هستیم. تولد ما و شما در فردای مرگ رفرمیسم و
مبارزات قانونی در کشورهایمان بوده است. به درستی می توان سرگوب خونین
"العیون" در ۱۹۶۷ را با ۱۵ خرداد ۴۳ در ایران مقایسه کرد. تولد سازمان
مجاهدین خلق و جبهه پولیساریو، سیاس خون شهیدان العیون و ۱۵ خرداد
است. ما و شما پیشخان مبارزه مسلحانه، و جنگ چریکی در کشورهایمان
بوده ایم، و آن را رمز پیروزی تمام خلقهای تحت ستم بر امپریالیسم می دانیم.
بسیج و سازمان دهی عظیم خلق، تکامل نظام شورائی که البته دارای سنت های
تاریخی در کشور شماست و نقش فعال و سازمان یافتهی زنان و جوانان در
انقلاب شما که نشانهی بلوغ سیاسی این انقلاب است همه و همه ثمرات نبرد
مسلحانه آزادی بخش در گذر یک سازمان سیاسی - نظامی است. درود بر
جبهه آزادی بخش پولیساریو که توانست بنیاد این مبارزه مسلحانه را
پی ریزی نماید. درود بر مردم قهرمان صحرا که رنج تاریخی استثمار کهنه و
نور به دوش کشیدند و مبارزه خود را به سمت پیروزی نهائی رهنمون گشتند.
و این چنین است که شما توانسته اید در نامساعدترین شرائط جغرافیائی
و با استفاده از کمترین امکانات تکنیکی پیروزی های چشم گیر سیاسی - نظامی به
دست آورید. چرا که شما بر نیروی لایزال خلق تکیه داشتید و علیرغم ضربه -
ها، رشد کردید. و توطئه های دشمنان غدار، گاری از پیش نبرد. اکنون نیز،
در ایران اوج گیری مجدد مبارزات ضد امپریالیستی خلق ما آمریکا را به عکس -
العملهای بین المللی در قبال ایران واداشته است. صهیونیست های جنایتکار
و مرتجعین وابسته به تلاشهای مذبوحانهی دست می زنند، اما غافل از اینکه
حرکت جوشان خلقها چون سیل بنیان کنی بنیاد پوشالی شان را در هم خواهد
ریخت.

آیا سرنوشت شاه خائن برای آنها کافی نبود؟ آیا آنها فریاد شهیدان را
نشنیدند؟ آنها نمی دانند که شهادت آزادی هر انقلابی راستین و از بندرسته
است. اما به هرحال، از دیدگاه ما، تشکیل جبهه متحد خلق در داخل
کشورمان جدا از پیوند ضد امپریالیستی با دیگر خلقها و جنبشهای آزادی بخش

جهان نمی باشد. و بر همین اساس در برنامه ۱۲ ماده ای و برنامه های حداقل
انتظارات مرحله ای خود از جمهوری اسلامی حمایت کامل و کمک مادی و معنوی
از تمام جنبشهای انقلابی و آزادی بخش را طرح کرده ایم. به عبارت دیگر
جنبشهای انقلابی در سراسر جهان همه اجزاء یک پیگر
واحدند که بدون مدد یکدیگر قادر به ادامه ی حیات نمی باشند. همچنان که
دشمنان آنها نیز یک صف واحدند و همان آغاز حیات سیاسی جدید ایران
بر این نکته پای فشرده ایم که پیروزی انقلابمان بدون پیروزی دیگر خلقها
کامل نیست.

مجاهد نستوه پدروالقای در دیدار با هیئت کوبائی می گوید:
هر انقلاب ضد استبداد، ضد استعمار، ضد استثمار، در هر گجای جهان،
انقلاب اسلامی است. این گفتهی پدر بیانگر وحدت و
یکپارچگی مبارزات رهایی بخش در سراسر جهان است.
ما با تکیه بر همین دیدگاه سعی کرده ایم که در داخل کشورمان مرزهای
کاذب بین جریانهای انقلابی خلق را درهم بشکنیم و آن را تا سطح مرزبندی
سیاسی - استراتژیک ارتقاء دهیم.

تاثیر پذیری معنوی سازمان ما از انقلاب الجزایر و تاثیر پذیری مادی و
معنوی آن از انقلاب فلسطین پیشخان جنبشهای آزادی بخش منطقه گواه این
مدعاست و اینک خوشحالیم که پیوندهای معنویمان با "جنبش آزادی بخش
خلق صحرا" نیز با این دیدار گم گم زمینه های عینی و عملی خود را پیدا
می کند. ما احساس کردیم که به منظور ایفای مسئولیت خود با یستی پولیساریو
را به مردمان معرفی و بشناسانیم و بدین جهت در نشریه "مجاهد" ارگان
رسمی سازمان مجاهدین خلق ایران چندین شماره به معرفی پولیساریو برای
توده های وسیع مردم پرداختیم و سپس مجددا "بر ضرورت حمایت های مادی
و معنوی تاکید کردیم و ما از همان فردای انقلاب ایران خواستار گشایش
دفتری برای پولیساریو در تهران بودیم.

ما با چنین دیدگاهی آرزومندیم که بزودی شاهد شکل گیری جبهه
نیرومندی از نیروهای انقلابی و ضد امپریالیست در شمال آفریقا باشیم که در
آن پولیساریو نقش اساسی و انقلابی خود را به عهده بگیرد.

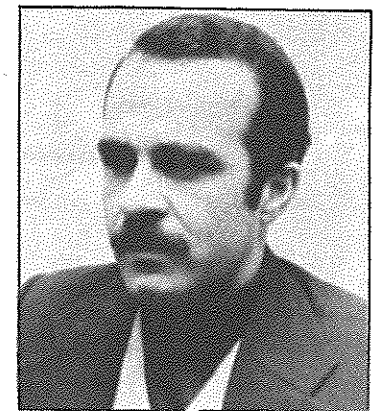
ما اراده کرده ایم تا در مسیر آرمان های مکتبی و توحیدی خود همراه
باشما و آفریقای بیخواب گامهای هرچه بلندتری در جهت تحکیم وحدت ضد -
امپریالیستی خلقها برداریم از جزیره های ثبات امپریالیسم ویتنام ها یساریم
و آمریکا و تمامی امپریالیست ها و مرتجعین را در آن مدفون سازیم. چه خوب
می گوید چه گوارا: "عمل ما فرا خواندن به جنگ گروهی علیه امپریالیسم است،
پیامی برای اتحاد ملل علیه دشمن بزرگ نسل بشر یعنی امپریالیسم آمریکا" اگر مرگ
است، گو در رسد. این همان امید منبعث از حقیقت است، حقیقت تداوم راه
انقلاب و حقیقت لایزال پیروزی که در سرنوشت مستضعفین جهان رقم خورده
است. و در پیش روی ما پیام الهی است: "الا ان نصر الله قريب". آگاه
باشید به درستی که یاری خدا نزدیک است.

سلام بر صحرا - درود بر ایران
مرگ بر امپریالیسم و مرتجعین وابسته اش
پیروز باد مبارزات خلقهای جهان
سازمان مجاهدین خلق ایران

باسوابق انقلابی کاندیداهای مجاهدین خلق ایران آشناشویم

برادر مجاهد مجید معینی

**کاندیدای
مجاهدین خلق ایران
برای مجلس شورای ملی
از تهران**



برادر مجاهد مجید معینی یکی از اعضای فعال سازمان مجاهدین خلق ایران است که بیشترین عمر مبارزاتی-اش را در زیر شکنجه‌های جلاادان آریامهری گذرانده است. وی پس از ۴ سال و ۶ ماه پایداری دلیرانه در زیر شکنجه به عنوان سبیل مقاومت مجاهدین شناخته شد.

مجید در سال ۱۳۲۶ در یکی از محلات جنوب شهر تهران متولد شد. وی از همان کودکی یک زندگی سخت و توأم با کار و زحمت را گذراند. احساس مسئولیت نسبت به سرنوشت مردم محروم و محنت زده‌ی ما در زیر چنگال رژیم ستمگر پهلوی، وی را به میدان مبارزه کشاند. او به عنوان یک طلبه‌ی پرشور و یک موجد انقلابی به جامعه‌ی می‌اندیشید که عاری از هرگونه ظلم و بهره‌کشی انسان از انسان بوده و یگانگی و توحید اجتماعی را محقق سازد، لذا وقتی که

گسترده‌ی فعالیت‌های مجید

ارزنده‌ای که مجید در آن ایام برای سازمان تهیه کرد، نقش به‌سزائی در استحکام و تثبیت سازمان مجاهدین در سال‌های سخت و بحرانی ۵۱-۵۵ ایفا کرد.

مجید بارها و بارها اقدام به چاپ و تکثیر دفاعیات، جزوات و اعلامیه‌های سازمان کرد. شبکه‌های متعددی که وی با کمک یاران برای پخش اعلامیه‌ها و مخصوصاً دفاعیات شهید مهدی رضائی در بهمن‌ماه ۵۱ (کمی پس از جشن‌های دهمین سال "انقلاب سفید") در تمام تهران و اکثر شهرستان‌های ایران به‌وجود آورد، ساواک را دچار وحشت ساخته بود. مزدوران در حالی که گیج شده بودند، در بدر به دنبال پیدا کردن سرنخ‌ها و فعالین این شبکه‌ی گسترده بودند. در جریان همین پیگردها بود که مجید در ۱۵ بهمن ۵۱ در یکی از خانه‌های مرکز فعالیت او و هم‌زمانش، دستگیر شد.

عجز و درماندگی شکنجه‌گران

از این لحظه به بعد مجید به مدت چهار سال و ۶ ماه تحت بازجویی و شکنجه‌ی مزدوران ساواک قرار داشت، تمام ابزار گوناگون شکنجه بر روی بدنش به آزمایش گذارده شد، تمام زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های تهران را دید. او با همه‌ی بازجویان و شکنجه‌گران در این مدت برخورد کرد و همه‌ی آنها را خسته و عاجز کرده بود، از لحظه‌ای که وی را دستگیر کردند، شکنجه شروع شد و به‌جز مدت کوتاهی که به زندان قصر فرستاده شد بقیه‌ی این مدت را در شکنجه‌گاه‌های قزل قلعه، اوین، کمیته‌ی مشترک و ساواک زیر بازجویی بسر می‌برد. پشت

در سال ۵۳ وقتی که جلاادان مجید را پس از کشف برخی از دروغ‌های او و آشکار شدن اسرار فعالیت‌هایش به شکنجه‌گاه کمیته بردند، مزدوران به وی گفتند: "آن زمان که تو شکنجه می‌شدی و مقاومت می‌کردی سال ۵۱ بود، حالا سال ۵۳ است! شکنجه‌ها خیلی کاملتر شده، دیگر نمی‌توانی حرف‌زننی..."

اما این دفعه هم مجید مزدوران را به خفت و درماندگی دچار ساخت. این‌بار مجید ۱۳ ماه زیر شکنجه قصابی شد. سال ۵۴ مزدوران به او گفتند: ما ابزارهای جدید شکنجه را روی تو آزمایش می‌کنیم. شکنجه‌گران هربار که در نبرد با اراده‌ی مقاوم مجید شکست می‌خوردند از جانب مقامات بالاتر شان مورد سرزنش قرار می‌گرفتند و این مساله بازجویان را بیشتر خشمگین می‌کرد. پس از شکست یک تیم بازجویی، او را به تیم دیگری می‌دادند. آن تیم هم برای بحرف درآوردن مجید وحشی‌گری را شدیدتر می‌کرد. یک‌بار در شب عاشورا مجید را به اتاق شکنجه بردند، شکنجه‌گر از او پرسید: "امشب چه شبی است؟" مجید پاسخ داد: "شب عاشورای حسینی". جلااد به مجید می‌گوید: "نه! امشب شب عاشورای توس است" آنشب مجید را تا صبح شکنجه کردند ولی بازهم چیزی به دستشان نیامد.

مجید در داخل سلول و هنگام رفت و آمد به بهداری (برای یانسان زخم‌ها) و یا داخل اتاق بازجو و هر جایی که امکان تماس با سایر زندانیان وجود داشت از فعالیت باز نمی‌ایستاد. خبر می‌گرفت، پیام می‌فرستاد، روحیه می‌داد و... بعد از مدتی که مزدوران فهمیدند که شکنجه در این شکل هیچ نتیجه‌ای جز خسته کردن خودشان ندارد، برای مجید جیره‌ی شکنجه مقرر کردند. به این صورت که او را به طور مرتب هر روز تعداد معینی شلاق می‌زدند (این را شکنجه‌گران جیره‌ی روزانه می‌گفتند) سپس وقتی که حرف نمی‌زد این مقدار

مبارزه برنداشت او به خاطر اقامت طولانی‌اش در سلول‌ها و آشنائی وسیع نسبت به نحوه‌ی بازجویی پس دادن، تحمیل بازجوها، تجارب خود را جمع بندی کرده و رهنمودهایی تهیه کرده بود که به افراد تازه دستگیر شده و هرکس که با او در یک سلول قرار می‌گرفت، آموزش می‌داد؛ و در ضمن روحیه‌ی رزمندگی و مقاومت آنها را تقویت می‌کرد. مجید هر وقت به شکنجه‌گاه می‌رفت آیات قرآن را با صدای بلند می‌خواند ولی شکنجه‌گران هر بار به وی می‌گفتند "بجای قرآن اشهدت را بگو که دیگر بر نمی‌گردد". اسارت در سلول‌های انفرادی که شب و روز در آنها معلوم نبود، مجید به شدت ضعیف شد و عمده‌ی توانائی‌های جسمی‌اش را از دست داد عوارض شدید ناشی از شکنجه هنوز مجید را رنج می‌دهد.

مجید هرگاه به سلول عمومی انتقال می‌یافت، از طریق سایر زندانیان با بیرون ارتباط برقرار می‌کرد؛ یک‌بار در سال ۵۴ نحوه‌ی ارتباط او با بیرون لو رفت، و در نتیجه یکی از مخفی‌گاه‌های اسلحه و مدارک او به دست ساواک افتاد، شکنجه دوباره شروع شد.

سرمشق مقاومت

شکنجه‌ی مجید بالاخره در سال ۵۶ هنگامی که نمایندگان صلیب سرخ برای بازدید از زندانیان سیاسی به ایران آمدند، قطع شد. پس از آن مجید را به زندان قصر فرستادند، در زندان قصر در کنار سایر برادران مجاهد به فعالیت خود ادامه داد. او به عنوان یک عضو ارزنده و کارآمد همواره نقش فعالی در مبارزات داخل زندان داشت به خصوص روحیه‌ی شکست ناپذیری و مقاومت او همواره به عنوان یک سرمشق و الگو، برای برادران مجاهد اسیر آموزنده بود.

مجید در طول ۶ سال اسارت خود در سخت‌ترین شرایط و زیر انواع شکنجه‌ها و آزارها

برادر مجاهد علی محمد تشید

**کاندیدای
مجاهدین خلق ایران
برای مجلس شورای ملی
از تهران**



برادر مجاهد علی‌محمد تشید، از اعضای سال ۴۸ سازمان مجاهدین خلق ایران است. وی هنگامی که سال اول دانشکده‌ی علم و صنعت بود عضوگیری شد و در یکی از خانه‌های جمعی سازمان، مشغول فعالیت گردید. فعالیت او بیشتر در شاخه‌ی نظامی سازمان متمرکز بود و در جریان تجدید سازماندهی سال ۵۰ که به منظور ایجاد شکل متناسب برای ورود به مرحله‌ی عملیات نظامی، صورت گرفت او در یکی از گروه‌های ضربت، مسئولیت نظامی تیم را به عهده داشت.

مقاومت در برابر شکنجه‌گران ساواک

لیکن پس از مدت کوتاهی، قبل از اینکه سازمان از هر حیث برای ورود به مرحله‌ی عملی آماده شود، ضربتی شهریور ۵۰ پیش آمد که در اثر آن عدده‌ی زیادی از اعضاء و از جمله علی‌محمد دستگیر شدند.

علی‌محمد در اوین به شدت زیر شکنجه قرار گرفت. ساواک در حالیکه می‌دانست مقادیر معتدله‌ی اسلحه و مهمات متعلق به سازمان توسط علی‌محمد جاسازی شده‌است، ولی مقاومت برادر مجاهد ما موجب گردید که دشمن نتواند باین سلاح‌ها دسترسی پیدا کند. در نتیجه همه‌ی آنها توسط اعضای بیرون زندان جابجا شدند و بعداً در مبارزه‌ی مسلحانه علیه رژیم شاه مورد استفاده‌ی مجاهدین قرار گرفتند. این مساله که خشم ساواک را برانگیخته بود، موجب گردید که حکومت او را در بیدادگاه بالا ببرند. وی در سال ۵۱ در یک بیدادگاه نظامی محاکمه و به ۱۰ سال زندان محکوم شد.

در دوران اسارت نیز علی‌محمد همچنان به مبارزه‌ی خود علیه پلیس مزدور زندان ادامه داد. پلیس او را در سال ۵۱ به زندان شیراز تبعید

در آن ایام به شدت مورد هجوم‌های فرصت‌طلبانه‌ی اپورتونیست‌های چپ‌نما و مرتجعین راست قرار داشت، به فعالیت پرداخت.

اودر زمره‌ی آن دسته از اعضای متعادل و مقاوم سازمان بود که در روزگار سختی و فتنه، هرگز از موضع اصولی - انقلابی و یکتاپرستانه‌ی یک مجاهد واقعی عدول نکرد و در هر شرایطی با انحراف و ارتجاع در صفوف نیروهای خلق به مبارزه برخاست.

علی‌محمد تشید در سال ۵۷ به دنبال اوج‌گیری مبارزات قهرمانانه خلق ایران از زندان آزاد شد و به صفوف مجاهدین در بیرون زندان پیوست.

مسئولیت‌های نظامی

در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن‌ماه علی‌محمد در بخش نظامی سازمان اقدامات ارزنده‌ای در جهت دستگیری جانپان ساواک و تحویل آنها به دادستانی انقلاب انجام داد. وی در حین انجام یکی از این ماموریت‌های نظامی که به دستگیری عده‌ی زیادی از سرسپردگان رژیم سابق منجر شد، از ناحیه یا مورد اصابت گلوله قرار گرفت

جامعهای می‌اندیشید که عاری از هرگونه ظلم و بهره‌کشی انسان از انسان بوده و یگانگی و توحید اجتماعی را محقق سازد، لذا وقتی که با ایدئولوژی و خط مشی سازمان مجاهدین خلق ایران آشنا شدو چهره‌ی اصیل و انقلابی اسلام را شناخت لحظه‌ای در پیوستن به صفوف مجاهدین درنگ نکرد. مجید از سال‌های ۴۹-۵۰ از طریق شهدا، مصطفی جوان خوشدل و محمد مفیدی با سازمان ارتباط داشت و مدت‌ها ضمن برگزاری جلسات مذهبی نیمه مخفی در محلات و مساجد جنوب شهر به شناسائی و ارزیابی عناصر مبارز و مستعد برای عضو گیری می‌پرداخت، هم‌چنین نقش فعالی در برقراری ارتباط بین گروه‌ها و معرفی افراد و گروه‌های انقلابی مسلمان به سازمان طی سال‌های ۵۱-۵۰ ایفا کرد. فعالیت‌های گسترده‌ی برادر مجاهد مجیدی معینی طی سال‌های ۵۱-۵۰ در زمینه‌ی ترویج مشی مسلحانه و فرهنگ سازمان (اسلام انقلابی) در میان مردم و جذب عناصر علاقمند و سمپاتی‌زبان و تهیه‌ی انواع امکانات حیاتی از قبیل اسلحه، پول، مواد شیمیائی، خانه و امثالهم برای سازمان بسیار مقتضی بود. به خصوص در آن سال‌ها که سازمان جز به اتکاء به این حمایت‌ها و امکانات نمی‌توانست باقی بماند.

زندگی مخفی

یک بار ساواک در اوایل فروردین ۵۱ به قصد دستگیری مجید به محل سکونت وی در مدرسه‌ی علمیه‌ی شاهچراغ حمله کرد که وی از این حمله قلاباگاه شده، و آنجا را ترک نموده بود. ساواک به نقاط دیگری نیز برای دست‌یابی به مجید یورش برده بود، لیکن هربار حملات مأموران با هشیاری مجید عقیم می‌ماند؛ بالاخره مجید برای فرار از تور پلیسی زندگی مخفی را آغاز نمود.

از اوائل سال ۵۱ رابطه‌ی مجید با سازمان فعالتر گردید، و مسئولیت‌هایی در زمینه‌ی تامین تدارکات سازمان و تهیه‌ی سلاح به وی واگذار گردید. او بخوبی از عهده‌ی انجام تمام این مسئولیت‌ها برآمده، و طی مدت کوتاهی توانست مقادیر معتنا بهی اسلحه برای سازمان تهیه کند، که قدرت آتش مجاهدین را در مبارزه علیه رژیم فاشیستی شاه افزایش می‌داد، امکانات

کردند، شکنجه شروع شد و به‌جز مدت کوتاهی که به زندان قصر فرستاده شد بقیه‌ی این مدت را در شکنجه‌گاه‌های قزل قلعه، اوین، کمیته‌ی مشترک و ساواک زیر بازجویی بسر می‌برد. پشت او را بارها و بارها سوزاندند به طوری که تا مدت‌ها نمی‌توانست راست بایستد. مجید را به طور فرسایشی شکنجه می‌دادند، بدین معنی که ساواک وقتی بی‌برده بود که به این سادگی نمی‌تواند مقاومت او را بشکند، تصمیم گرفت که برای احتراز از مرگ او در زیر شکنجه، شکنجه‌ها را بطور تدریجی اما دائم بر او وارد کند شکنجه‌ها شامل بی‌رحمانه‌ترین انواع آن از قبیل شلاق، آپولو، قفس آهنی (قفسی که کف آن آهنی بود و با شعله حرارت سرخ می‌شد و زندانی را به داخل آن می‌انداختند) و شوک الکتریکی، به صلیب کشیدن، سوزاندن زیر ناخن (به وسیله‌ی سوزنی که روی آتش سرخ می‌شد) سوزاندن با شمع، بی‌خوابی و... بود. شکنجه آنقدر ادامه یافت و پایداری مجید چنان استوار و خلل‌ناپذیر بود که همه‌ی جلادان بعد از مواجهه با او به عجز و درماندگی خود اعتراف می‌کردند، اغلب بازجویان و حتی مقامات ساواک از بازجویی کردن مجید و روبرو شدن با او کراهت داشتند. مقاومت مجید در سول‌های کمیته در سال ۵۴ بر سر زبان‌ها افتاده بود. زندانیان سیاسی بیاد دارند که این مقاومت در جو آن سال‌ها چه تاثیر شگرفی بر روحیه‌ی زندانیان داشت. مجید آنقدر بازجویان را عصبانی کرده بود که هرگاه وی را به شکنجه‌گاه می‌بردند، شکنجه‌گران مجبور می‌شدند داروی اعصاب بخورند. گاهی اوقات جلادان از شدت ضعف از او عاجزانه تقاضا می‌کردند که حرف بزند! یکی از بازجویان به نام "محمدی" به هنگام شکنجه و بازجویی وی همواره تعادل عصبی‌اش را از دست می‌داد. مجید را یکبار در سال ۵۲ به زندان قصر فرستادند، حتی به بی‌دادگاه نیز فرستاده شد و به ۳ سال زندان محکوم شد ولی چیزی نگذشت که مزدوران ساواک متوجه شدند مجید هیچکدام از اسرار فعالیت‌های سازمان را که در سینه داشته فاش نساخته است و بنابراین شکنجه دوباره شروع شد.

اوچ وحشی‌گری‌های ساواک

مجید هرگز رازی را برای بازجوها نمی‌گوشود، نتیجتا آنها بی‌پوده وقت خود را تلف می‌کردند.

این صورت که او را به طور مرتب هر روز تعداد معینی شلاق می‌زدند (این را شکنجه‌گران جیره‌ی روزانه می‌گفتند) سپس وقتی که خرف نمی‌زد این مقدار را در روز بعد افزایش می‌دادند و به این ترتیب حجم شکنجه به تدریج به صورت تصاعدی افزایش پیدا می‌کرد. از این موقع به بعد مجید را هر روز پس از صبحانه مستقیما به اتاق حسینی جلاد می‌بردند و بر روی بدن پر از زخم و مجروحش ضربات شلاق (کابل ضخیم) را بی‌رحمانه می‌کوفتند. تا مدتی مجید به این نحو شکنجه می‌شد، ولی باز هم نتیجه‌ای نمی‌داد.

محکومیت مجدد

مزدوران پس از این که ۲ سال از پایان محکومیت ۳ ساله‌ی او می‌گذشت دوباره او را محاکمه کردند و این بار به حبس ابد محکوم ساختند. مجید در داخل سلول نیز لحظه‌ای دست از

گاندیدای مجاهدین خلق ایران برای مجلس شورای ملی از تهران



مادر مجاهد "کبیری" در سال ۱۳۱۵ در یک خانواده‌ی مذهبی در اراک متولد شد. از سنین جوانی (حدود ۱۶ سالگی) در پی شناخت اسلام راستین و انقلابی در محافل و مجالس مذهبی فعالانه شرکت می‌کرد. از حدود سال ۵۰ با مجاهدین خلق آشنا شد. اسلام انقلابی را که به دنبالش بود در مجاهدینی چون مصطفی جوان خوشدل که با او آشنائی خانوادگی

این صورت که او را به طور مرتب هر روز تعداد معینی شلاق می‌زدند (این را شکنجه‌گران جیره‌ی روزانه می‌گفتند) سپس وقتی که خرف نمی‌زد این مقدار را در روز بعد افزایش می‌دادند و به این ترتیب حجم شکنجه به تدریج به صورت تصاعدی افزایش پیدا می‌کرد. از این موقع به بعد مجید را هر روز پس از صبحانه مستقیما به اتاق حسینی جلاد می‌بردند و بر روی بدن پر از زخم و مجروحش ضربات شلاق (کابل ضخیم) را بی‌رحمانه می‌کوفتند. تا مدتی مجید به این نحو شکنجه می‌شد، ولی باز هم نتیجه‌ای نمی‌داد.

در دوران اسارت نیز علی‌محمد همچنان به مبارزه‌ی خود علیه پلیس مزدور زندان ادامه داد. پلیس او را در سال ۵۱ به زندان شیراز تبعید کرد. در زندان شیراز نیز علی‌محمد دست از مبارزه برنداشت. در جریان درگیری سختی که میان زندانیان سیاسی شیراز و مزدوران ساواک در اوائل ۵۲ رخ داد، علی‌محمد بعنوان عامل محرک و شروع‌کننده این درگیری همراه‌باعدی دیگری از زندانیان تحت شکنجه و آزار پلیس قرار گرفت. بدنبال این درگیری علی‌محمد را به مدت ۷ ماه در یک سلول انفرادی قراردادند. او همچنین یک دوره اعتصاب غذای طولانی را در زندان با موفقیت از سر گذراند.

عدم انحراف از مواضع مجاهدین خلق

سال ۵۴ علی‌محمد به اوین انتقال یافت و در روابط مجاهدین، که

مادر مجاهد معصومه‌ی شادمانی (کبیری)

داشت فرا یافت. از این پس فعالیت اجتماعی - سیاسی‌اش شکل گرفت. در اعتراضات افشاگرانه‌ی خانواده‌های مجاهدین اسیر فعالانه شرکت می‌کرد. رژیم جلاد پهلوی قصد آن کرده‌بود که رهبران سازمان مجاهدین خلق را تیرباران کند. در وحشت حکومت سرنیزه و شلاق کمتر کسی جرات اعتراض داشت. اما در همین زمان بازار تهران بیاد دارد که مادران و خواهران پرشوری اللهاکبرگوبان دست به افشای رژیم زدند. خام شادمانی از عناصر فعال این تظاهرات بود. سال ۵۱ در حمله‌ی ساواک به منزلشان یکی از فرزندان او در ارتباط با مجاهدین خلق دستگیر می‌شود، و فرزند دیگری مخفی می‌شود. از این پس زندگی پراضطراب و دغدغه‌ای را آغاز می‌کند. مزاحمت‌های بی‌دری ساواک مانع از ادامه‌ی مبارزه‌اش نمی‌شود. در این فاصله چندین بار دستگیر می‌شود. یکبار در سال ۵۲ به مدت ۶ روز در اوین تحت بازجویی قرار می‌گیرد، ولی پلیس بجائی نمی‌رسد.

همراهی و همگامی و کمک و مساعدت خانواده‌های زندانیان سیاسی از کارهای او در این دوران است. اینان ساعت‌های متوالی پشت درهای شکنجه‌گاه کمیته‌ی مشترک ساواک و شهرستانی، و درهای زندان قصر

به‌شرایط سخت فرزندان اسیرشان اعتراض می‌کردند. مادرکبیری در روحیه دادن به خانواده‌های زندانیان و کمک به محرومین بی‌سرپرست جنوب شهر یا خانواده‌هایی که زندانی داشتند فعالانه قدم بر می‌داشت. سال ۵۲ جلادان زندان قصر محدودیت فراوانی برای اقامه‌ی نماز زندانیان سیاسی ایجاد می‌کنند. بازهم مثل همیشه او به همراهی دیگر خانواده‌ها فریاد و پیام فرزندان اسیرشان را به گوش مردم می‌رسانند. همگی به قم می‌روند و جلوی صحن حضرت معصومه (ع) فریاد اعتراض بلند می‌کنند.

خانواده‌های زندانیان مجاهد بخوبی یاد دارند که چگونه بر سر مأمورین زندان که از باده‌ی غرور سرمست بودند، مادرکبیری فریاد می‌زد و آنان را به عاقبت شومشان و پیروزی حق و خلق قهرمان هشدار می‌داد.

تشکیل محافل اجتماعی - مذهبی و شرکت در جلسات آموزش قرآن (به‌خصوص در ماه رمضان) همواره در متن فعالیت‌هایش جای خاصی داشت.

دستگیری و شکنجه

شم مهر ۵۳ به همراه فرزند دیگری دستگیر می‌شود. یازده ماه در

دستگیری و محاکمه انجام داد. وی در حین انجام یکی از این مأموریت‌های نظامی که به دستگیری عده‌ی زیادی از سرسپردگان رژیم سابق منجر شد، از ناحیه پا مورد اصابت گلوله قرار گرفت و مجروح گردید. علی‌محمد تا مدتی بعد از پیروزی قیام چنین مسئولیت‌هایی در بخش نظامی سازمان برعهده داشت.

به دنبال پیشنهاد طرح "میلیشای مردمی" (چریک نیمه‌وقت) که سازمان مجاهدین خلق ایران به منظور مقابله‌ی توده‌ای با حملات و تهدیدات امپریالیستی و به عنوان مکمل ارتش خلق در آذرماه جاری ارائه داد، سازماندهی و ایجاد واحدهای "میلیشیا" در دستور کار سازمان قرار گرفت. برادر مجاهد علی‌محمد تشدید از بدو تشکیل این واحدها که عمدتا از نیروهای جوان ترکیب یافته‌اند، در شورای فرماندهی آن فعالیت داشته و نقش فعال و ارزنده ای در آموزش و رهبری آنها داشته‌است.

کمیته‌ی مشترک ساواک و شهرستانی توسط جلادانی چون تهرانی و آرش و محمدی و... وحشیانه شکنجه می‌شود. آثار و عوارض این شکنجه‌ها هنوز پس از چندین سال او را رنج می‌دهد. بالاخره در بیدادگاه نظامی رژیم به حبس ابد محکوم می‌شود. در زندان با حفظ روحیه‌ی انقلابی خود در مبارزات سیاسی زندانیان همچون اعتصاب ملاقات (نوروز ۵۷) و اعتصاب غذا برای اعتراض به کشتار مردم مبارز تهران در ۱۷ شهریور فعالانه شرکت می‌کند.

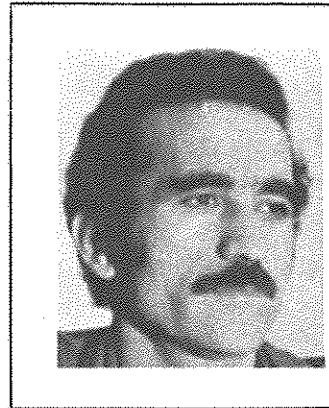
بالاخره پس از تحمل ۴ سال و ۴ ماه زندان در ۲۱ دیماه ۵۷ به همت خلق قهرمان ایران آزاد می‌شود. عکس او به هنگام خروج از زندان در حالیکه عکس بزرگی از امام را بر سر دست دارد و شعار "درود بر خمینی، سلام بر مجاهد" را می‌دهد، در مطبوعات داخلی و خارجی منعکس می‌شود.

پس از آزادی از زندان بطور فعال در ارتباط با مجاهدین خلق، مبارزات سیاسی - اجتماعی‌اش را در جهت حفظ و تداوم انقلاب ادامه می‌دهد.

مادرانی چون کبیری در پیشبرد انقلاب و پرورش نسل انقلابی نقش بسزائی دارند. نسلی که با جانفشانی‌اش طومار منحوس نظام شاهنشاهی را درهم پیچید و اکنون نیز بر سر آنست که پیروزی‌اش را تا تحقق جامعه‌ی قسط اسلامی تداوم بخشد.

برادر مجاهد علیرضا جعفری منصوری

کاندیدای مجاهدین خلق ایران برای مجلس شورای ملی از تهران



برادر مجاهد "علیرضا منصوری" در سال ۱۳۲۵ در شهر لاهیجان متولد شد. زندگی علیرضا تلسور همهی رنج‌ها و فشارهایی است که در جامعه نابرابر و مبتنی بر استثمار، نهایتاً بر دوش طبقه محروم و رنجبر به ویژه کارگران، سنگینی می‌کند. از همان اوان کودکی با فقر آشنا شده فقری که می‌بایست سال‌ها آن را تجربه کند. هنوز کودکی بیش نبود که کانون کوچک خانواده‌شان از شدت فقر از هم پاشید. برادر بزرگترش همراه پدر به دست فروشی پرداخت، و علیرضا همراه مادر، از پدرش جدا گردید و زندگی مشقت‌باری را آغاز کرد.

آشنائی با کار طاقت‌فرسا

مادر فقیر علیرضا در مزارع جای کار می‌کرد، و علیرضا که هنوز شش ساله نشده بود، در همان مزرعه کنار مادر به طور روز مزد مشغول کار شد. دوره‌ی ابتدائی را همراه با کار طاقت‌فرسا به پایان رسانید و وارد دبیرستان شد. ولی به علت فقر و محرومیت نتوانست به تحصیل ادامه دهد. لاهیجان را ترک کرد و به تهران آمد. مادرش نیز قبلاً به تهران آمده بود و در کمال فقر زندگی خود را می‌گذرانید. علیرضا در تهران هرطور بود وارد یک هنرستان شبانه روزی شد. سال سوم هنرستان بود که ۱۵ خرداد پیش آمد. هنرستانهای شبانه روزی فعال شده بودند و رژیم که برای سرکوب مردم و خواباندن شورش از هر وسیله‌ای سود می‌جست تصمیم گرفت که برای جلوگیری از فعالیت هنرستان‌های شبانه روزی، فرم هنرستان را فقط روزانه کند. با این کار مشکلی دیگر بر انبوه مشکلات علیرضا و سایر همکلاسیهای فقیر و محرومش اضافه شد. بعد از ظهرها در مغازه‌ی الکتریکی و بعدها در نجاری کار می‌کرد و مخارج مادر و زندگی خود را تأمین می‌نمود. ایمان او به آینده و انگیزه‌های قوی و متعالی اوسبب شد که با هر مشقتی که شده دوره‌ی هنرستان را به پایان برساند، و در کارخانه‌ها به طور موقت مشغول به کار شود.

می‌چرخد. او پس از مدتی توانست جندتن از کارگران را متشکل کند، و علیه سران منفور بخش‌های کارخانه مشغول فعالیت شود. رئیس یکی از بخش‌ها علیه او و سایر کارگران پرونده سازی می‌کند و علیرضا و دوستان کارگش را به عنوان اخلال‌گر و خرابکار به قسمت امنیتی کارخانه معرفی می‌نماید.

فعالیت علیرضا و سایر کارگران سرانجام به ثمر می‌رسد و منجر به بازنشستگی رئیس مزبور می‌گردد. رئیس مربوطه مجبور می‌گردد مخارج زیادی جهت بایگانی کردن شکایت‌های علیرضا و کارگران صرف کند. همزمان با اوج‌گیری قیام توده‌ها، رژیم سرسپرده مانند ماری زخمی به خود می‌پیچید، و به هر وسیله‌ای متوسل می‌شد. بارها سعی می‌کرد توسط عناصر سرسپرده‌اش در راه آهن و با استفاده از ناآگاهی برخی از کارگران آنها را به تظاهرات به نفع خود بکشاند. لیکن علیرضا با افشاکاری و کار توضیحی گسترده مانع از پیوستن کارگران به چنین تظاهراتی می‌شد. یک بار که او را به زور سرنیزه برای شرکت در مراسم ششم بهمن برده بودند از مراسم فرار کرد، و به حرم فرار از مراسم مورد مواخذه و بازخواست و پرداخت جریمه قرار

خواهر مجاهد مریم عضدانلو

کاندیدای مجاهدین خلق ایران برای مجلس شورای ملی از تهران



خواهر مجاهد "مریم عضدانلو" در سال ۳۲ در یک خانواده‌ی متوسط در جنوب شهر تهران متولد شد. دوران ابتدائی و متوسطه را در تهران به‌تمام رسانید، و وارد دانشگاه صنعتی شریف، رشته‌ی متالوژی شد. او با عنوان مهندسی از این دانشکده فارغ التحصیل گشت.

آغاز حرکت‌های سیاسی - اجتماعی

فعالیت‌های سیاسی خود را به طور مشخص از سال ۴۹ که دانش‌آموز کلاس چهارم دبیرستان بود آغاز کرد. در دوره‌ی دانشگاه ابتدا در گروهی که افرادش عمدتاً از دختران مبارزی تشکیل می‌شد که از دوره‌ی دبیرستان باهم آشنا شده بودند، فعالیت خود را گسترش داد. البته اقدامات این گروه عمدتاً شامل جمع‌آوری اخبار و مطالب از رادیوهائی که در حمایت از انقلاب خلق ایران برنامه پخش می‌کردند، می‌شد. در ضمن او رهنمودهای سازمان را در رابطه با کوهنوردی، شهرگردی، کارگری، در کارخانجات مختلف و... بکار می‌بست. و با بهره‌گیری از کتاب‌های ایدئولوژیک و سیاسی سازمان، شناخت تئوریک خود را بالا می‌برد. او در این مسیر عمدتاً از راهنمائی‌های برادر مجاهدش محمود عضدانلو بهره می‌گرفت. بعد از دستگیری برادرش در سال ۵۲، مریم در رابطه با گروه جدیدی که از سازمان تغذیه می‌کرد، قرار گرفت. همچنین، از آن تاریخ به بعد او به مثابه‌ی یک کانال ارتباطی فعال بین داخل و خارج زندان انجام وظیفه می‌نمود. و نیز از هیچگونه کمک مادی و معنوی به خانواده‌های زندانیان سیاسی که آسیب فراوانی از رژیم وابسته دیده بودند، دریغ نمی‌ورزید.

موضع قاطع در برابر جریان

اپورتونیستی

بار سنگینی را از دوش سازمان بر می‌داشت. شب‌های متعددی را تا صبح بیدار می‌ماند و به آماده کردن و تکثیر مطالب آموزشی می‌پرداخت.

در سال ۵۶ سازمان هنوز با آثار شوم ضربه‌ی اپورتونیست‌های چپ‌نماچه به لحاظ مادی و چه به لحاظ معنوی درگیر بود. کمبود امکاناتی از قبیل خانه، ماشین و... از یکطرف و تور گسترده‌ی پلیسی رژیم از طرف دیگر، از تحرک نیروهای انقلابی به مقدار قابل ملاحظه‌ای کاسته بود. مریم در چنین شرایطی با آوری سازمان را یاری می‌داد. او از یکطرف امکانات مادی برای سازمان تهیه می‌نمود و از طرف دیگر با اجرای قرارهای پیچیده باعث رد گم کردن و فرار انقلابیون از جنگال پلیس می‌شد.

مریم به علت ارتباط فعالی که با دانشجویان داشت در جمع‌آوری اخبار دانشجویی و انتقال آنها به سازمان نقش عمده‌ای را ایفا می‌کرد. و بالعکس خطوط سازمان را در رابطه با محیط‌های دانشگاهی پیاده می‌نمود. مأموریت سازمانی دیگر خواهر مجاهد مریم عضدانلو در سال ۵۶ ارتباط گرفتن با گروه‌هایی بود که عمدتاً بعد از ضربه‌ی ۵۴ شکل گرفته بودند، و جدا از سازمان عمل می‌کردند. ارتباط با این گروه‌ها به سبب جو عدم اعتمادی که پس از ضربه و نیز در اثر سمپاشی‌های رژیم وابسته و در محیط خفقان‌آور، بوجود آمده بود، بسیار مشکل می‌نمود. مریم با این گروه‌ها علیرغم مشکلات فراوانش تماس می‌گرفت، و در ارائه‌ی کیفیت سیاسی - ایدئولوژیک سازمان به آنها تلاش می‌کرد. او در جریان قیام مردم در سال گذشته نقش فعالی ایفا کرد.

بعد از قیام نیز جزو اولین ایجاد کنندگان تشکل دانشجویی در دانشگاه بود که بعدها منجر به تشکیل انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاه صنعتی شریف شد.

عضویت در

سازمان مجاهدین خلق

مریم در سال‌های خفقان و دیکتاتوری در اندیشه‌ی یک مبارزه‌ی

انگیزه‌های قوی و متعالی اوسبب شد که با هر مشقتی که شده دوره‌ی هنرستان را به پایان برساند، و در کارخانه‌ها به طور موقت مشغول به کار شود.

علیرضا سرانجام در راه آهن به طور روز مزد با حقوق ماهیانه ۳۳۰ تومان مشغول به کار شد. در همانجا بود که به ماهیت ضد کارگری رژیم، بیشرتی برد و شعله‌های آگاهی در وجودش زبانه کشید و چراغی شد فراراه فردایش. او کارگران قدیمی را که به طور پیمانی استخدام شده بودند می‌دید که چگونه وحشیانه استثمار می‌شوند. علیرضا بارها بجای کارگران قدیمی، که بلحاظ تحصیل در سطوح بسیار باثینی بودند و برای تبدیل شدن از کارگر پیمانی به رسمی، مجبور بودند امتحان بدهند، در امتحانات آنها شرکت می‌کرد تا بتواند تأثیری در افزایش حقوق آنها داشته باشد. او می‌دید که چگونه امور کارخانه دست مشت‌ی مفت‌خوار و رشوه‌گیر

برای شرکت در مراسم ششم بهمن برده بودند از مراسم فرار کرد، و به جرم فرار از مراسم مورد مواخذه و بازخواست و پرداخت جریمه قرار گرفت. در دوران انقلاب در تسخیر پادگان‌ها شرکت بسیار فعالی داشت. در پادگان "جی" با جوان دیگری در سنگری به فاصله ۱۵۰ متر از محل تیراندازی مزدوران رژیم، مشغول پرکردن خشاب بودند که تیر مزدوران به سر رفیق همراهش می‌خورد. علیرضا با تلاش زیادی برادر مجروحش را از سنگر خارج کرده و جسد نیمه جان‌ش را از لای درختها به بیرون منتقل می‌کند. ولی تلاش‌های او سودی نمی‌بخشد و آن عزیز شهید می‌شود. علیرضا در شب‌های بعد از قیام تا صبح بامردم و نوجوانان محل، پاسداری می‌داد، و روزها راجعت بالابردن آگاهی‌های سیاسی خود در دانشگاه می‌گذراند. پس از پیروزی قیام شگوهمند خلق در ۲۲ بهمن، علیرضا می‌دید که

بدون تردید تحقق آرمان‌های ضد استعماری "مجاهدین" و بنای ساختمان جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی اساسا به انکاء کارگران و دهقانان و عموم زحمتکشان رزمنده‌ای تحقق می‌پذیرد که ضامن اجتماعی پیروزی نظام قسط و رمز بنیادین استقرار آن به شمار می‌روند. این همان وعده‌ی الهی حاکمیت مستضعفین بر زمین و محو تاریخی طبقات استثمارگر و هرگونه ظلم و بهره‌کشی است. این نیز مسلم است که در شرایط اقتصادی-اجتماعی و سیاسی کنونی میهنمان، کارگران در کنار سایر نیروها و اقشار خلق نقش فعالی در مبارزه علیه دشمن امپریالیست دارند که با همت عناصر آگاه و پیشتاز این طبقه در جهت رشد آگاهی سیاسی آنها، روز به روز چشم‌انداز انقلاب رهایی بخش ضد امپریالیستی و در نهایت ایفای نقش رهبری کننده‌ی طبقه‌ی کارگر را در این انقلاب روشن‌تر می‌نماید.

موضع قاطع در برابر جریان اپورتونیستی

در سال ۵۴ سازمان با ضربه‌ی اپورتونیست‌های چپ نما مواجه شد. مریم علیرغم کوشش‌های مذبح‌خانه و متد اپورتونیست‌ها که از کانال‌های مختلف برای جذب او به عمل آوردند، هرگز به دامشان نیفتاد. او علاوه بر موضع قاطع در برابر آنان کوشید تا در مواضع اصولی و صحیح استوار بماند. به عبارت دیگر او جزو آن دسته از افراد معدودی بود که در اثر ضربه‌ی جریان اپورتونیستی به مواضع انحرافی یا ارتجاعی دچار نشدند. او که پیوسته در جستجوی حقیقت اصیل و انقلابی اسلام بود، هیچگاه به تفکرات و استنباطات راست‌گرایانه و بی محتوای گرایش پیدا نکرد.

سازمان مجاهدین خلق

مریم در سال‌های خفقان و دیکتاتوری در اندیشه‌ی یک مبارزه‌ی انقلابی و رهایی‌بخش و اسلامی به سازمان مجاهدین خلق ایران روی آورد، و در سال ۵۶ به عضویت سازمان درآمد، و همگام با انقلابیون یک باخته‌ی خلق مبارزه کرد. سازمان در آن شرایط در جهت خنثی کردن آثار ضربه‌ی اپورتونیستی بود، و عمدتا انرژی‌هایش را در رابطه با شکل‌گیری و انسجام درونی خود صرف می‌کرد. در آن دوره با وجود شرایط پلیسی وحشتناک حاکم بر جامعه، سازمان توانسته بود از یک قوام نسبی برخوردار شود. و آموزش‌های سیاسی ایدئولوژیک را در داخل سازمان آغاز کند. منظم کردن مطالب آموزشی انرژی زیادی می‌گرفت. و دستاوردهای ایدئولوژیک سازمان‌نیاز به تکثیر و گسترش داشت، و مریم در این زمینه

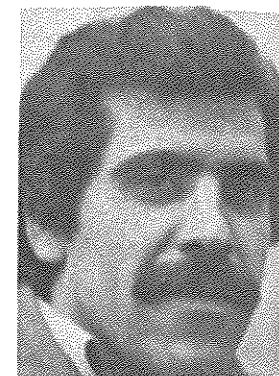
دانشگاه بود که بعدها منجر به تشکیل انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاه صنعتی شریف شد.

علاوه بر این در یک سال اخیر مسئولیت‌های دیگری را نیز عهده‌دار بوده است از جمله این که، او یکی از مسئولین اولیه‌ی سازماندهی میلشیای خواهران دانش آموز بوده است. خواهر مجاهد مریم عضدانلو در طول تابستان گذشته، اداره و سرپرستی اردوهای انقلابی سازندگی خواهران دانش آموز را نیز به عهده داشت. وی در این اردوها، آنها را طی آموزش و تجربه، با دردها و محنت‌های توده‌ی ستم‌دیده‌ی روستائی آشنا کرد، و در عین حال مسئولیت‌انقلابی و توحیدی ایشان را در تلاش به خاطر رهایی‌شان از زیر بار ستم یادآور شد.

غلامرضا آذرش

پرسنل انقلابی ارتش - درجه‌دار نیروی هوایی

کاندیدای
مجلس شورای ملی
از طرف شورای معرفی
کاندیداهای
انقلابی و ترقی خواه



"غلامرضا آذرش" در سال ۱۳۳۱ متولد شد و در سال ۵۰ به استخدام نیروی هوایی درآمد. او گروه‌بان دوم بود که به تبریز منتقل

شدت سرکوب مردم، چالپوسی و نوکرفتگی و یا اطاعت کورکورانه بود. ارتشی که در آن افسران ایرانی علیرغم هوش و کارآئی و صلاحیت‌شان از درجه‌دار امریکائی اطاعت و حرف‌شنوی داشتند. ارتشی که انبار اسلحه‌های سنگین و گرانقیمت امریکائی - اسرائیلی بود و بول آن، ریال به ریال از جیب توده‌های محروم پرداخت شده بود.

در دام ضد اطلاعات

غلامرضا این روابط سیف و ضد مردمی را می‌دید و نمی‌توانست آنها را تحمل کند. او اطاعت کورکورانه را نه تنها قبول نمی‌کرد، بلکه مدام در هر محل و محفلی دیگران را نیز به نفی اطاعت کورکورانه دعوت می‌کرد، و به افشای ماهیت طبقاتی ارتش می‌پرداخت. او به خوبی شاهد بود که چگونه در این ارتش سربازان را به زور به خدمت سربازی می‌کشاند. و در اشکالی نظیر گماشتگی برده‌وار استمارش می‌کنند. به علت همین مخالفت‌ها و افشاگری‌ها بود که دیری نپایانجامید که در دام هشت پای رکن ۲ و ضد اطلاعات گرفتار شد. پس از بازجویی‌های مداوم که با کتک و شکنجه‌های وحشیانه توأم بود او را تحویل "دادرسی" ارتش دادند. در پرونده‌اش چنین نوشته شده بود: "جرم: اهانت به رئیس مملکت و

اقدام علیه امنیت کشور". البته که وقتی ارتش شاهنشاهی ابزار حفظ بقا رژیم شاه باشد، طبیعی است که درافتادن با آن خیانت به شاه تلقی می‌شود. زیرا توده‌های ارتشی وسیله‌ای بودند که باید منافع شاه و اربابانش را حفاظت می‌کردند. غلامرضا که دیگر نمی‌خواست در درون ارتشی با چنین روابط ظالمانه و ضد خلقی باقی‌بماند در پاسخ رئیس دادگاه که پرسیده بود اتهامات وارده را قبول دارید یا نه؟ گفته بود: آری! چرا که می‌دانست اتهامات او در واقع، افتخارات او هستند. او را در آن بیدادگاه فرمایشی به ۳ سال زندان محکوم کردند. ابتدا به زندان قصر حمشیدیه و از آنجا به زندان قصر منتقل شد. در زندان هم در مقابل فشارهای پلیس به مقاومت پرداخت. بارها به علت نادیده گرفتن مقررات پوسیده زندان و زیر پا گذاشتن مقررات یوج و مسخره‌ی آنها، با پلیس درگیری پیدا کرد. و مورد ضرب و ستم و اهانت قرار گرفت. بارها از ناحیه‌ی پا آویزان کردند، ولی او هر بار با روحیه‌ای قوی‌تر و اراده‌ای صیقل یافته‌تر به مبارزه‌ی خود ادامه می‌داد. در زندان با افکار انقلابی و نظرگاههای توحیدی "مجاهدین خلق ایران" آشنا شد و تحت نظر برادران مجاهد، نقطه نظرها و تعلیمات سازمان را آموزش دید. ارتباط و

همکاری وی با مجاهدین اسیر، در ارتقاء دانش و شخصیت انقلابی او تأثیر فراوان گذاشت.

فعالیت در شهرک اکباتان

در سال ۵۶ از زندان آزاد شد. او در ایام قیام در شهرک اکباتان به کارگری مشغول بود و در تشکیل اجتماعات و آگاهی دادن به کارگران و هدایت تظاهرات نقش فعالی داشت. فعالیت‌های او چندان اوج گرفت که به درگیری با عوامل ساواک انجامید و مجبور شد که کار خود را ترک و از شهرک اکباتان خارج شود. او بعد از آن نیز همچنان در تظاهرات خیابانی و درگیری با پلیس فعالانه شرکت می‌کرد! و در روزهای قیام در سقوط پادگانهای "باغشاه" و "پادگان جی" در سنگرمبارزه‌ی مسلحانه قرار داشت، و مردم را تعلیم می‌داد. بعد از قیام شکوهمند خلق دوباره به نیروی هوایی رفت و از بدو ورودش اجتماعاتی تشکیل داد و به آگاه کردن پرسنل انقلابی ارتش در مبارزه علیه بقایای عوامل رژیم سابق و رکن ۲ پرداخت.

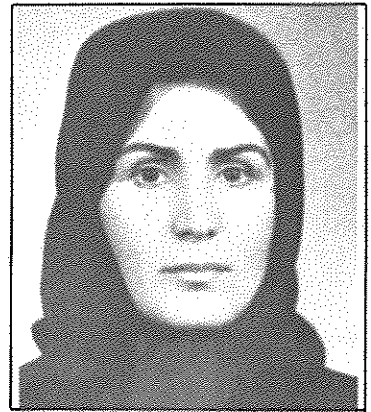
فعالیت شورائی و تدوین اساسنامه

غلامرضا می‌دانست که به هر بهایی که شده نباید گذاشت سیستم روابط استعماری در درون ارتش باقی بماند و دیگر، توده‌های ارتشی نباید

آلت بی اراده‌ای در دست فرماندهان باشند. شعار توخالی عدم دخالت ارتش در سیاست، باید لغو شود. با همین دیدگاه در انتخابات شوراهادر ارتش شرکت کرد، و علیرغم کارکنی‌های مرتجعین دست راستی، تحت حمایت درجه‌داران انقلابی به عنوان نماینده‌ی "شورای ستاد گروه تهران" انتخاب شد، و اکنون همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دهد. او در تدوین اساسنامه‌ی شوراها برای ارتش نقش فعالی داشت، و در جلسات مربوطه در افشای عناصر وابسته و مزدور سهم عمده‌ای داشته‌است. این افشاگری‌ها همواره مورد حمایت و پشتیبانی پرسنل انقلابی نیز قرار می‌گرفته‌است. رار غلامرضا آذرش درجه‌دار انقلابی نیروی هوایی هیچگاه به آلت بی‌اراده‌ای در دست فرماندهان تبدیل نگردید، و همواره سعی کرده‌است خود را در زمره‌ی سپاهیان قرار دهد که "علی علیه السلام" در وصف آنان می‌گوید: "سپاهیان که از روی آگاهی و بصیرت و از سر اراده و تصمیم از خدا و رسول و جانشینانش در زمین بیروی می‌کنند؛ کسانی که در مشکلات بردبارند، در برابر مردم دیر به خشم می‌آیند، و سریعاً اشتباهات‌شان را در می‌یابند؛ در حالی که با توده‌ی مردم مهربانند، با زورمندان و دشمنان خدا و خلق بسیار قاطع و همراه با قهر انقلابی برخورد می‌نمایند".

سوابق سیاسی خواهر مریم طالقانی فرزند پدر طالقانی

نامزد شورای
معرفی گاندیداهای
انقلابی و ترقیخواه
برای مجلس شورای ملی



خواهر "مریم طالقانی" فرزند پدر طالقانی در سال ۱۳۱۹ یعنی اوایل دوران مبارزات ۴۰ ساله "پدر" در تهران متولد شد. پس از تحصیلات متوسطه وارد دانشسرا گردید. سال ۴۲ از دانشسرا فارغ التحصیل شد و به تدریس مشغول گشت، که هنوز هم ادامه دارد. وی در تمام طول حیات معلمی اش همواره نقش فعالی در آگاه ساختن جوانان و تربیت فرزندان خلق داشته است. به طور کلی دوران زندگی او، مصادف با چهل سال فراز و نشیب های مبارزه، دستگیری، محاکمه و اسارت پدر به دست مزدوران رژیم شاه بوده و خواهر مریم از همان کودکی ناظر و شاهد این صحنه ها بوده است.

یار و یاور پدر

به خصوص در فاصله ی سال های بعد از خرداد ۴۲ تا پیروزی قیام، او

همواره به عنوان یار و یاور "پدر طالقانی" در مبارزات ایشان از هیچ کمک و امکانی دریغ ننموده است.

مقاله "از ارشادات و آموزش های پدر نیز بهره مند بوده است. وقتی که پدر به زندان می افتاد این مریم بود که به هنگام ملاقات با ایشان دست نوشته ها و تفاسیر پدر را از داخل زندان بیرون می آورد. بارها پدر از طریق فرزندش مریم وارد و بدل کردن رمزها و پیام ها و آدرس-هایی توانست از داخل زندان با بیرون ارتباط برقرار نماید. خواهر مریم هر بار که به ملاقات پدر می رفت از قبل مسائل سیاسی و وقایع مهمی که بین دو ملاقات اتفاق افتاده بود، در ذهن خود آماده می کرد، تا برای پدر گزارش کند، و این در حالی بود که معمولاً چند مامور صحبت های آنها را

هنگام ملاقات کنترل می کردند. پدر نیز در این ملاقات ها هر پیشنهاد و رهنمودی که به نظرش می رسید به وی می داد. به ویژه پس از ضربتی اپورتونیست های چپ نما در سال ۵۴ "پدر" همواره در ملاقات ها با ذکر نمونه هایی از مقاومت و پایداری کادرهای اصیل مجاهد به فرزندش مریم دل داری و روحیه می داد، و او را به ادامه ی راه تشویق می نمود. تاثیر سخنان پدر باعث شده بود که مریم در آن سال های خفقان در پی گیری مسائل سیاسی تردید ننماید. در همین سال ها خواهر مریم طالقانی با خانواده های شهدا و زندانیان "مجاهدین خلق ایران" آشنا شد، و در مبارزات آنها شرکت نمود. در جریان اوج گیری مبارزات مردم در نیمه سال ۵۷، او نقش فعالی در تظاهرات و حرکت های مردم داشت. به ویژه پس از آزادی

پدر از زندان، او که به طور کامل در جریان وقایع سیاسی روز قرار داشت، اخبار و اطلاعات لازم را برای جمع بندی و تصمیم گیری در اختیار پدر قرار می داد.

پی گیری و احساس مسئولیت وی در این ایام چنان بود که به کلی خانه و خانواده و سایر وابستگی ها را رها ساخته و تمام وقت خود را صرف این کار کرده بود. برخورداری از چنین کانال خبری مطمئنی برای پدر بسیار مفید بود، و به ایشان امکان می داد که بتوانند با قطعیت نسبت به مسائل و قضایای موجود موضع گیری کنند و راه حل ارائه دهند، به همین جهت همواره مریم را به خاطر تلاش هایش در این زمینه مورد تشویق قرار می داد.

موضع گیری های آگاهانه

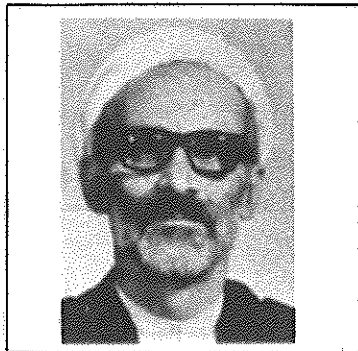
خواهر مریم طالقانی، تحت تاثیر تربیت و روحیه ی آزادمنشانه ی خود همیشه از دنباله روی کورکورانه اجتناب می ورزیده است. به ویژه بعد از پیروزی قیام و آغاز قطب بندی نیروها او همواره سعی می نمود که از طریق مطالعه ی همه آراء و اندیشه ها و کسب شناخت دقیق نسبت به نظریات گروه های مختلف، راه خویش را آگاهانه برگزیند و حقیقت را با معیار عملگردها و صداقت نیروها بسنجد. به همین علت او حاضر نبود که با احراز پست و مقامی رضایت نفس و آسودگی خویش را تامین سازد و در مسیر جریانات خود به خودی حل شود. به خصوص که او نمی خواست پیوندی را که همیشه با توده های محروم داشت، قطع نماید. لذا تصمیم گرفت با مشورت و راهنمایی پدر، اقداماتی در جهت برخورد و

تماس نزدیک با کارگران و زحمت کشان تهن دست جنوب شهر انجام دهد، و با دردها و مسائل آنان آشنا گردد. در اثر همین برخوردها بود که او به گفته ی خودش مشاهده کرد که چگونه روز به روز جامعه از شیوه ی "قسط" که پدر آن را "قراردادن هر چیز و هر کس در جای واقعی خود"، معنی می کرد، فاصله می گیرد. و از آن غریب و دگرگونی بنیادی که حضرت علی (ع) ضمن تشریح مفهوم انقلاب نام می برد، خبری نیست، بلکه باز همان فاصله های وحشتناک طبقاتی و تقسیم به اقلیت غنی و اکثریت فقیر بر جامعه حکم فرماست.

پیام خواهر مریم طالقانی

خواهر مریم طالقانی اقدامات ارزنده ای نیز در جهت ورود فعال زنان مبارز مسلمان به صحنه ی فعالیت های سیاسی و اجتماعی داشته است و در این زمینه با تشکل زنان فعال و ترقی خواه و تبادل نظر درمبارزه ی مشکلات و نارسائی های مربوطه، قدم های مثبتی در جهت احقاق حقوق زنان در میهن ما برداشته است. مریم طالقانی به عنوان فردی که با توده ی مردم بوده و درد آنها را احساس کرده، در رابطه با انتخابات نمایندگی مجلس شورای ملی پیامش این است: "مردم باید سعی کنند اشخاص را نه با شخصیت کاذب و ساختگی شان که با القاب متعدد و یا سنگر گرفتن پشت شخصیت هایی مثل "مام" فراهم می شود، بلکه با شخصیت واقعی و اکتسابی خودشان بشناسند. و ببینند چه دستاوردها و کارنامه ی عملی داشته و چقدر به درد مردم رسیده اند. و نماینده ی خود را از میان این ها انتخاب کنند..."

حجت الاسلام دکتر علی گلزاده (غفوری)



نامزد شورای
معرفی گاندیداهای
انقلابی و ترقیخواه
برای مجلس شورای ملی

حجت الاسلام غفوری در سال ۱۳۰۴ متولد شد و پس از گذراندن مدارج علمی، همواره نقش استادی خود را نسبت به فرزندان این مرز و بوم ایفا نموده، و در این مدت نیز دست از مبارزه ی خود بر علیه رژیم منفور و وابسته ی پهلوی بر نداشته است. استاد غفوری در سال ۱۳۳۸ به دنبال یک سخنرانی تحت عنوان "گفتار ما" در کوی قائن بازداشت شد. او به دفعات متوالی به وسیله رژیم دیکتاتوری شاه دستگیر و در زندانهای کمیته و قزل قلعه زندانی شده است.

امید رهایی و استقلال

در سال های دهه ی ۴۰ استاد غفوری در زمینه تربیت جوانان پرشور و برومند تلاش و کوشش فراوان نمود. او از فعالیت متشکل و آگاهانه جوانان مسلمان دفاع میکرد، و آنان را در جهت یک مبارزه ی اجتماعی سوق می داد. همواره آرزو مند بود که روزی فرا رسد که امپریالیسم و صهیونیسم در جامعه ی ایران و در جوامع اسلامی و جهان سوم ریشه کن شود، و خلق قهرمان ایران و کشورهای تحت سلطه بتوانند همانند ملت رشید، آزاده و مستقل سرنوشت خویش را بدست گیرند. به همین علت همیشه با سخنرانی های خود پشتهای برای حفظ و استمرار این روحیه ی رهایی بخش بود. از هر زمینه فعالیت اجتماعی که گشوده می شد، استقبال کرده و

تحقیقات اجتماعی - اسلامی

بیشترین کوشش محقق شهید گلزاده در شناساندن اسلامی واقعی، و زدودن زنگارهای ارتجاعی از اسلام راستین، و ارائه محتوای انسان ساز و تاریخ ساز مکتب توحید بوده است. و در این مسیر قدم های موثری برداشته و کوشیده است تا با پشتکار و نوآوری های راه حرکت فرهنگی جامعه را باز کند. و از این طریق ضربه ای بر سکوت و بی حرکتی جامعه در سالهای دیکتاتوری و خفقان وارد سازد. او در سال های خفقان کتب دیقیمتی را در زمینه های اقتصادی و اجتماعی (از جمله کتاب با ارزش "انفال" تالیف نموده است. از دیگر تالیفات ایشان کتب زیر را می توان نام برد:

نظامات اجتماعی اسلام، نهیلیسم - و کتابی تحت عنوان قانون اساسی که هم اکنون در دست تالیفات در دوران پس از پیروزی دکتر غفوری کوشید تا سنگر مردم و اسلام راستین را همچنان پاسداری کند و به همین دلیل از طرح اسلامی و مردمی شوراهای انقلابی (خواست اسلامی پدر طالقانی) دفاع کرده و خواستار تداوم انقلاب رهایی بخش ضد امپریالیستی بوده است.

سوابق سیاسی دکتر حسن توانا پان فرد

عضو هیات علمی دانشگاه
صنعتی شریف

تحت فشار محافل و انجمن های استکباری، قتل داشت، و از نشانی او پنهان گردید. قواین مصوب خبرگان که متضمن دفاع از سرمایه داری و نظام استعماری

کتابخانه مجلس شورای ملی

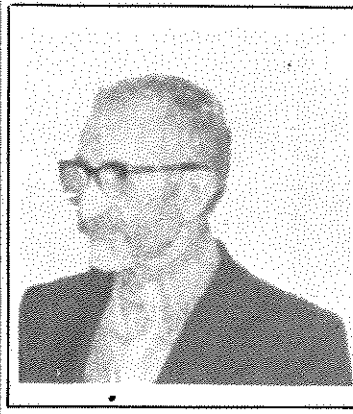
دکتر "توانا پان فرد" در سال ۱۳۳۲ در تهران متولد شد.

حاج محمد میر شانه چی

گاندیدای مجلس شورای ملی از طرف شورای معرفی

حاج محمد مدیر شانه‌چی

کاندیدای مجلس شورای ملی از طرف شورای معرفی
کاندیداهای انقلابی و ترقی خواه
عضو شورای دفتر پدراطالقانی و معتمد بازار



روابط سیاسی با پدراطالقانی

حاج محمد شانه‌چی از سال ۵۵ دست از فعالیت در بازار کشید و همه‌نیروی خود را صرف فعالیت‌های سیاسی نمود. او در طی سالهای خفقان کمک‌های زیادی به خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی نموده‌است. شانه‌چی بعد از آزادی مجاهد اول پدراطالقانی، در دفتر ایشان به فعالیت سیاسی خود ادامه داد و عضو شورا و مسئول امور سیاسی دفتر شان بود. او اکنون یکی از معتمدین بنام بازار تهران می‌باشد.

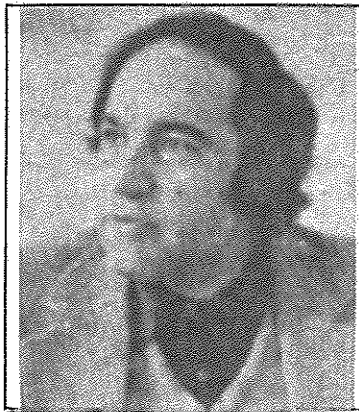
حاج محمد شانه‌چی همواره از نیروهای مترقی و انقلابی حمایت کرده‌است. و در حملاتی که توسط عده‌ای ناآگاه و چاق‌دار به مراکز مجاهدین صورت می‌گرفت، به دستور پدراطالقانی از مرکز مجاهدین دفاع می‌کرد. در جریان تخلیه ستاد مجاهدین خلق به اتفاق رئیس دادگستری در محل حضور یافتند و حمایت خود را از مجاهدین اعلام نمودند.

و نیز در جریان تحصن خانواده‌های شهدای مجاهدین که در اعتراض به بی‌قانونی و حمله‌ی مرتجعین به مرکز امداد مجاهدین صورت گرفت، بوسیله پيامی که از طرف فرزند امام خمینی، حاج احمدآقا خمینی، برای خانواده‌ها آورد به تحصن آنها خاتمه داده‌شد.

حاج محمد مدیر شانه‌چی در سال ۱۳۵۱ در مشهد متولد شد. فعالیت‌های مبارزاتی خود را از ۱۴ سالگی آغاز کرد. سالها شاگرد استاد محمدتقی شریعتی بود. بعد از شهریور ۲۵ تا ملی شدن صنعت نفت در هیئت مؤتلفه اسلامی فعالیت می‌کرد. بعد از واقعه ۳۰ تیر به تهران آمد و در حضور مجاهد اول آیت‌الله طالقانی به شاگردی مشغول شد، و از تفسیرهای انقلابی و نظرگاههای مترقی پدراطالقانی بهره‌مند گردید. همزمان با اینکار شروع به فعالیت سیاسی در جبهه ملی اول نمود. او بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ که اختناق موجود در جامعه امکان فعالیت علنی را نمی‌داد، فعالیت در جلسات مخفی را آغاز کرد. و این‌نحوه کار تا سال ۳۹ و آغاز مجدد فعالیت علنی جبهه ادامه داشت. در بهمن ۴۱ به زندان افتاد و بعد از ۶ ماه بازداشت، آزاد گردید. بعد از "انقلاب سفید" آریامهری که دیکتاتوری و خفقان افزایش پیدا کرد، حاج محمد شانه‌چی، همچنان بطور مخفی به روشنگری‌های خود ادامه داد. تا اینکه در سال ۵۱ در جریان حمله ماموران ساواک به خانه‌اش دستگیر و همراه همسر و فرزندان به کمیته‌ی شهربانی منتقل گردید. بعد از ۴۸ ساعت، همسر و یکی از فرزندان را به که از شدت تب می‌سوخت - آزاد کردند، ولی حاجی و دو فرزند دیگرش را به اوین منتقل نمودند در اوین بدلیل شکنجه و آزار زیاد مریض شد و به بیمارستان شهربانی منتقل گردید. چون جلادان ساواک احتمال می‌دادند که حاج محمد شانه‌چی در زندان شهید بشود، او را از بیمارستان مرخص کردند. ولی پسر بزرگ او که فعالیت سیاسی و گروهی داشت، تا پایان قیام در زندان ماند، و دخترش ۶ ماه پس از دستگیری آزاد شد. دختر مبارز او بعد از آزادی بلافاصله مخفی شد و پس از ۲ سال زندگی مخفی به شهادت رسید.

سوابق سیاسی دکتر توانایان فرد

کاندیدای مجلس شورای ملی از طرف شورای معرفی
کاندیداهای انقلابی و ترقی خواه



دکتر "توانایان فرد" در سال ۱۳۲۲ در دروازه‌نار تهران به دنیا آمد. و پس از طی دوره‌ی آموزش متوسطه و دانشسرا به عنوان معلم تعلیمات دینی در آموزش و پرورش استخدام شد. پس از مدتی در رشته‌ی اقتصاد دانشگاه تهران نیز به ادامه‌ی تحصیل پرداخت و بعد از گرفتن لیسانس به عنوان دبیر دبیرستان در تهران به تدریس مشغول شد. لیکن چیزی نگذشت که از طرف ساواک طی یک دادگاه فرمایشی صلاحیت وی برای تدریس رد شد، و متعاقب آن از آموزش و پرورش رژیم وابسته شاه نیز اخراج گردید. دکتر توانایان فرد پس از محرومیت از تدریس، درصدد برآمد که برای ادامه‌ی تحصیل به خارج برود، که باز هم با دخالت ساواک ممنوع‌الخروج گردید. لذا به منظور طی دوره‌ی فوق‌لیسانس وارد دانشگاه ملی شد. سرانجام پس از گذشت سه سال بالاخره با تغییر جو سیاسی امکان خروج از کشور را یافت و عازم هندوستان شد. در هندوستان نیز به علت فعالیت علیه رژیم شاه تحت پیگرد و فشار پلیس و سفارت شاه قرار گرفت. علاوه بر آن به علت بیماری مالاریا که به آن مبتلا شده بود نتوانست دوره‌ی دکتر را به پایان برساند، لذا هندوستان را به قصد انگلستان ترک نمود. در انگلستان پس از معالجه، ضمن ادامه‌ی تحصیل (دوره دکترای اقتصاد) در صفوف دانشجویان مسلمان به مبارزه و افشاگری علیه سیاست‌های ضد مردمی و جنایتکارانه رژیم شاه پرداخت.

ترک محیط بی‌درد سرو
روشنفکری خارج

توانایان فرد پس از مدتی فعالیت در خارج به دلیل احساس مسئولیت نسبت به سرنوشت انقلاب و اعتلای اسلام انقلابی تصمیم گرفت که درس و محیط بی‌درد سرو و روشنفکری خارج را ترک گوید و به میدان اصلی نبرد در داخل ایران بیاید، و نتیجه‌ی تلاش‌های فکری خود را در متن مبارزه مردم و پیشتازان انقلابی آنها و نه در خارج و جدای از توده‌ها، ارائه دهد. به خصوص وی به شدت از ضربه‌ی خائنانه اپورتونیست‌های چپ‌نما به سازمان در سال ۵۴ متاثر

تالیفات دکتر توانایان فرد

برخی از این کتابها که بعدا دانشجویان طرفدار وی آنها را منتشر کردند بشرح زیراند:

اقتصاد سیاسی توحیدی، تئوری مصرف - تئوری ارزش کار - بیانی ساده از اقتصاد اجتماعی کارخانجات مونتاژ کشاورزی ایران و سال ۵۷ او مجددا برای ادامه‌ی تحصیل و اتمام تز دکترای خود به انگلستان سفر کرد. در خارج کشور نیز

تحت فشار محافل و انجمن‌های راست‌گرا قرارداداشت، و از نشر اندیشه‌هایش جلوگیری به عمل می‌آمد.

پس از تدوین تز دکترایش تحت عنوان "علل تورم در اقتصاد ایران" به ایران مراجعت نمود، و به فعالیت خود ادامه داد. از آن پس به عنوان یک چهره‌ی مترقی مذهبی مورد استقبال جوانان پرشور قرار گرفت و اندیشه‌ها و کتابهایش انتشار یافت. از جانب جناح ارتجاع و سرمایه‌داران نیز حملات گسترده‌ای با پرچبب "کمونیسم" علیه وی آغاز گردید. لیکن او همچنان از نقطه‌نظرهای خود که به آنها عمیقاً ایمان داشت دفاع کرد و تسلیم نشد زیرا به خوبی می‌دید که پس از سالها مطالعه و رنج و تلاش برای کشف جوهر ضد سرمایه‌داری اسلام راستین، چنین افتراعاتی فی‌الواقع نشان اصالت و درستی نظرگاههایش می‌باشد و هرگز نیایستی از آنها باک داشته باشد.

افشاگری علیه مرتجعین
وسازشکاران

نقش او را در جهت افشای برخی



"دکتر محمد ملکی" دانشیار دانشگاه تهران سال ۱۳۱۲ در تجریش متولد شد. پدرش کارگرفتار بود، و تا پایان عمر به این کار ادامه داد. دکتر ملکی دوره‌ی دبستان و دبیرستان را در

صنعتی شریف

قوانین مصوب خبرگان که متضمن دفاع از سرمایه‌داری و نظام استثماری بود، نیایستی فراموش کرد. برادر توانایان فرد بارها و بارها با امکانات محدود خود توطئه‌ها و حیل‌های سرمایه‌داران اسلام‌پناه را افشا کرد. از جمله با اعلام سکوت یکماهه به مصوبات غیراسلامی خبرگان در مورد مسائل اقتصادی اعتراض کرد. او همچنین تلاش‌های وسیعی را برای ملاقات با "امام خمینی" به عمل آورد، تا ایشان را در جریان توطئه‌هایی که سازشکاران و محافل مدافع نظام سرمایه‌داری در جهت وابسته کردن اقتصاد ایران طراحی می‌کنند، قرار دهد. لیکن کارشکنی‌های متعددی که از جانب مرتجعین و اسلام‌پناهان طرفدار سرمایه‌داری شد، موجب گردید که موفق به مذاکره با امام نشود. او معتقد است که این نیروها همچنین مانع طرح مطالبات در وسایل ارتباط جمعی شده‌اند. بدین لحاظ اکنون مجلس را سنگری می‌داند که از آن طریق خلق ستمزده‌ی ایران را در جریان حقایق بگذارد، و طرح‌ها و نقطه نظرهای خویش را در جهت احیای اقتصاد ایران و مبارزه‌ی بنیادی با وابستگی ارائه نماید.

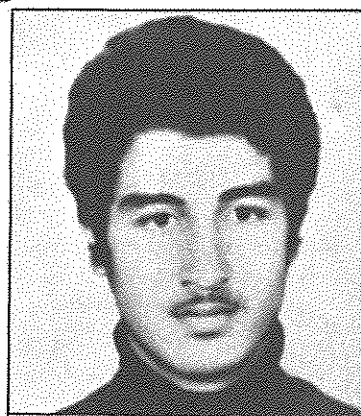
زندگی سیاسی دکتر محمد ملکی
سرپرست دانشگاه تهران

کاندیدای مجلس شورای ملی از طرف شورای معرفی
کاندیداهای انقلابی و ترقی خواه

دبیرستان جلال آل‌احمد (شاهپور سابق) طی کرد. آنروزها در تجریش تنها همین مدرسه وجود داشت، و دانش‌آموزان آن از دو طبقه‌ی کاملاً متمایز تشکیل شده بودند. یک گروه دانش‌آموزان محلی که غالباً فقیر بودند و گروه دیگر فرزندان اعیان و اشرافی که در شمیران زندگی می‌کردند. مانند: سهیلی، شیخ خزئل، ریاضی، کاظمی و... درس بقیه در صفحه ۱۲

یادشیدان را گرامی بداریم

سوابق انقلابی مجاهد شهید حمید رضا فاطمی



ایدئولوژیک و دفاعیات سازمان شد که از آن جمله می‌توان از دفاعیات مجاهدین شهید سعید محسن، مهدی رضائی و... نام برد. دفاعیاتی که در آن سالهای سیاه خفقان و سکوت غله‌ی مقدس انقلاب و مبارزه را در دل جوانان این مرز و بوم زنده و شعله‌ور نگاه می‌داشت و راه خونین آینده را در پیش روی آنها ترسیم می‌نمود.

۱۷ سفند سالروز شهادت

سرانجام در بهمن‌ماه ۵۳ در جریان درگیری خیابان هدایت تهران که به دنبال برنامه‌ی خلع سلاح پیش آمد، یکی از یاران رزمنده‌ی حمید، مجاهد شهید محمد علی باقری مجروح و دستگیر شد. با پیدا شدن مدارکی از خانه‌ی باقری از جمله کاغذ خرید یک دستگاه موتور سیکلت که به نام شهید فاطمی بود، ساواک موفق به دستگیری او و تنی چند از اعضا دیگر گروه شد. حمید و یارانش پس از دستگیری، ماه‌ها در کمیته‌ی باصلاح ضدخرابکاری تحت وحشیانه‌ترین شکنجه‌های آریامه‌ری قرار گرفتند.

پس از گذشت یکسال، در سحرگاه روز ۱۷ اسفند ۵۴ حمید و یار وفادارش "محمد علی موحدی" با قلبی مملو از کینه و نفرت به دشمنان خلق و سرشار از عشق و ایمان به خدا و خلق در برابر جوخه‌ی آتش ایستادند، و با خون پاک خویش سند محکومیت و زوال رژیم منحط شاهنشاهی و حامیان جهان‌خوارش را امضاء کردند.

شهادی شاهی که با نثار خوششان در آن شب‌های تار فساد و خمودی‌خیر از طلوع خورشید آزادی و

به راهش ادامه داد، و بدون توجه به سختی‌ها و مشکلات راه تا مرز ایران پیش رفت. اما در آنجا به علت عدم آشنایی کافی به اوضاع جغرافیایی مرز مجبور به بازگشت شد. ولی از تلاش نایستاد، چرا که در آن هنگامی آتش و خون، گوشه‌گیری و عافیت طلبی کار کسانی نبود که یرتوی از خورشید تابناک اسلام راستین و انقلابی بر روح و جانسان افکنده شده‌بود. به همین دلیل به اتفاق تنی چند از دوستان و همفکرانش گروهی تشکیل داد، و با همان امکانات اندک گروه، مبارزه‌اش را بر علیه رژیم وابسته به امپریالیزم و تمامی مظاهر وابستگی، ادامه داد.

هسته‌ی اولیه‌ی گروه (که بعدها نام "فجر انقلاب" بر آن نهادند) در سال ۵۲ به این ترتیب تشکیل شد، و با پذیرش خط مشی و اصول انقلابی و توحیدی سازمان مجاهدین خلق، یا به میدان مبارزه گذاشت.

شرکت در عمل انقلابی

حمید و یارانش موفق شدند مبارزه‌ی خود را گسترش بیشتری داده، و به عملیات نظامی دست بزنند. در

مجاهد شهید "حمید رضا فاطمی" در اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۳ در خانواده‌ی مذهبی و فرهنگی در شهر مشهد پا به عرصه‌ی وجود گذاشت. او از همان ابتدا در محیط خانواده با اسلام ضدستمری آشنایی پیدا کرد. بعدها به خاطر برخوردهای مستمری که با فقر و محرومیت توده‌های مردم از نزدیک داشت، آن زمزمه‌های نخستین در وجودش چنان اوج گرفت و گسترش یافت که او صادقانه تمام وجود خویش را در خدمت مبارزه برای رهایی توده‌های تحت ستم قرارداد. او تا آنجا پیش رفت که شجاعانه شربت شهادت نوشید و به پیمان خویش با خدا و خلق که میناق خونبار هر "مجاهد خلق" است، وفا کرد.

جستجوی راه‌رهای

او در سن هفده سالگی وارد دانشگاه صنعتی گردید. ورود او به دانشگاه و آشنایی‌اش با مسائل سیاسی - اجتماعی روز و زمینه‌های حقیقت طلبی که از قبل در او وجود داشت، تحولی در فکر و روح او به وجود آورد. و همین تحول سبب شد تا او در صدد جستن راه صحیح مبارزه برآید. درحین همین جستجو بود که از طریق اعلامیه‌ها و جزوات سازمان مجاهدین با راه آنان آشنا شد. او بزودی به این حقیقت پی برد که تنها راه نجات خلق محروم از چنگال رژیم خونخوار و اربابان امپریالیستش، مبارزه مکتبی و مسلحانه‌ی سازمان یافته می‌باشد. و به همین دلیل در صدد تماس با سازمان برآمد. و چون موفق به اینکار نشد، به اتفاق یکی دیگر از دوستان خود تصمیم گرفت که برای طی یک دوره آموزشی چریکی روانه فلسطین شود. این تصمیم به مرحله‌ی اجرا

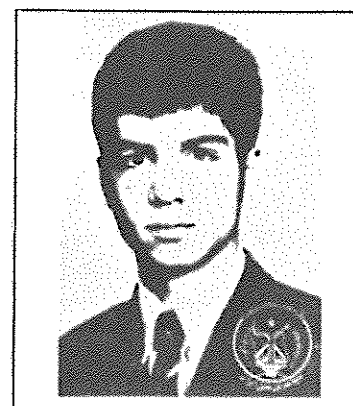
هنگامی که به قصد انجام یکی از مسئولیت‌های تشکیلاتی به اصفهان مسافرت می‌کرد، در بین راه در اتوبوس شناخته شد و تحت نظر قرار می‌گیرد و سرانجام در یک درگیری نابرابر با عامل جنایتکار ساواک و شهربانی و یاسگاه وسط‌راه به شهادت می‌رسد. شهادت محمدرضا لکه ننگ دیگری بود بر بیسانی رژیم دست نشاندده‌ی امپریالیزم و آن را یک گام دیگر به مرگ و نابودی نزدیک کرد.

ویژگی‌های شهید

محمدرضا خوانساری

او مجاهدی بود، بسیار جاک و پرور و شوق و خستگی ناپذیر، بطوری که کمتر در چهره‌اش آثار خستگی دیده می‌شد. برادران هم‌رزم او هیچگاه فعالیت و جست و خیزهای خستگی ناپذیر او را در هنگام کوهنوردی بر روی سنگلاخ‌ها، از یاد نمی‌برند. این تحرک چشمگیر در عین تواضع و فروتنی انقلابی در فعالیت‌های سیاسی او نیز به چشم می‌خورد. به نحوی که به گفته‌ی برادران هم‌رزمش، کسانی را که در کنار محمدرضا فعالیت می‌کردند، خیلی کم ممکن بود احساس خستگی کنند.

محمدرضا اعتقاد عمیقی به سازمان مجاهدین و ایدئولوژی اسلامی و رهایی‌بخش آن داشت. برای او سازمان سمبل همه‌ی آرمانهای خدائی و خلقی‌ای بود که او را به میدان فعالیت و مبارزه وارد کرده‌بود. محمدرضا در سازمان مجاهدین خلق خشم فروخته و درد و رنج‌های سالیان دراز خلقی محروم را می‌دید که در آینده‌ای نه چندان دور، از لوله‌ی سلاح مجاهدین زبانه می‌کشد و آتش به خرمن وجود



آنها مقاومت می‌کردند؛ امکان محفی ماندن موقعیت سازمانی آنها وجود داشت. محمدرضا از این آزمایش با تکیه بر قاطعیت و هوشیاری انقلابی خود سرافراز بیرون آمد. بدین ترتیب که، علیرغم اینکه اسم او در لیست ۳۵ نفری، به عنوان عضو مجاهدین خلق ذکر شده بود، و رادیو عراق نیز در آن زمان این خبر را منعکس کرد، ولی او با بازجوئی پیچیده و مناسبی که تحویل مزدوران ساواک داد، هیچگونه ردیا و مدرکی به آنان نداد. و توانست از اسارت، رهایی یابد.

این عمل محمدرضا آنقدر ظریف و پیچیده بود که حتی برای اعضای سازمان در بیرون از زندان، اصلا غیر قابل باور بود، و در مورد او، احتمال سازش با ساواک، در نظر داشتند.

انتقال تجربیات

اما محمدرضا علیرغم تمامی این مسائل و در شرائطی که اعضای سازمان در بیرون به دلیل همان گمان فوق از اودرومی‌جستند، با پشتکار وجدیتی و وصف‌ناپذیر، همچون تشنه‌ای که به

مجاهد شهید "محمدرضا خوانساری" پس از گذراندن تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشگاه شد، و از همان آغاز ورود به دانشگاه هم‌زمان با تحصیل یا به میدان مبارزه گذاشت، و فعالیت سیاسی خود را آغاز نمود با شور و انگیزه‌ی زائدالوصفی به پی‌گیری اهداف انقلابی و اسلامی‌اش پرداخت.

این شور و انگیزه‌ی جالب توجه محمدرضا، موجب شد تا سازمان مجاهدین خلق، یعنی تنها جریان انقلابی مذهبی در سالهای سیاه اختناق و دیکتاتوری، با او تماس گرفته، و در سال ۴۸ به عضویت سازمان درآید. البته خود محمد تا ۴ ماه که دوره‌ی آموزش‌های مقدماتی را می‌گذراند از مساله‌ی عضویت بی‌اطلاع بود، و پس از ۴ ماه که مساله برای او مطرح شد، بیش از یک ساعت اشک شوق می‌ریخت.

پس از آن محمدرضا در داخل سازمان به فعالیت‌های گوناگون پرداخت، یکی از فعالیت‌هایش این بود که در محیط دانشگاه و خانه و محله و... همه جا ضرورت‌های مهم مبارزاتی روز را مطرح می‌نمود و زمینه‌ی عضوگیری برای سازمان ایجاد می‌کرد. آخر آن روزها انقلابی بودن و مبارزه کردن بدون درک ضرورت‌های مبارزه‌ی مکتبی و پذیرش الزامات آن و آمادگی برای تحمل هرگونه سختی امکان‌پذیر نبود. و لذا خبری از به اصطلاح انقلابیون!! امروزی نبود. مجاهد شهید، به این ترتیب به راهش ادامه داد تا اینکه پس از یورش وحشیانه‌ی مزدوران ساواک به مجاهدین در شهریور ۵۵ جز همان ۳۵ نفر اول دستگیر شد. و تحت بازجوئی و شکنجه قرار گرفت. محمدرضا در زمان دستگیری تحت

شرماری نمی‌کنیم. مگر "لنین" نمی‌گوید که: "جان کلام در این است که ما بتوانیم این تاکتیک را در جهت ترفیع و نه تنزل سطح عمومی آگاهی کارگران... برای پیکار و دستیابی به پیروزی بکار بندیم؟" (بیماری کودکی کمونیسم).

اگرچه ما قصد قیاس مع الفارق نداریم ولی قابل ذکر است که "لنین" خیلی فراتر از اینها هم رفته است. (مراجعه کنید به کتاب "چپ‌روی، بیماری کودکی کمونیسم").

گناه‌ها چیست؟

تکرار می‌کنیم که بهیچ‌وجه قصد مقایسه با خودمان و شرایط ایران را نداریم، لیکن می‌توان پرسید که پس با این تفصیل دیگر گناه "مجاهدین" که همان کلمه‌ای را در سخنرانی بکار برده‌اند (آزادی) که گویا لیبرال‌ها نیز ممکن است با مضمونی صلابت متفاوت، از آن بر علیه مرتجعین استفاده کنند، چیست؟ و آیا می‌توان آنها را متهم نمود که مشخصاً از همان زاویه‌ای با ارتجاع مبارزه می‌کنند که لیبرال‌ها...؟! "بخصوص که در همان شماره ۲۱ آن "مجاهد" با خطوط درشت تاکید کرده‌ایم که: "مخالفت‌ها و انتقادات ما با مخالفت‌های کسانی که طی تحولات اخیر، منافع طبقاتی خود را از دست داده‌اند کیفیتاً متفاوت است. همچنین با مخالفت آنهایی که در پی جاوده‌مقام و مرجعیت هستند تفاوت چشم‌گیری دارد..." به این ترتیب آنهایی را باید زیر علامت سوال قرارداد که برخی سیاست‌هایشان بجای "ترفع" ... معکوس عمل می‌کند.

عملگردهای ارتجاع

ثالثاً - "تشریه کار" می‌نویسد که "مجاهدین" توضیح نداده‌اند که منظورشان از ارتجاع چیست؟

اگر فدائیان معتقدند که نفس برنامه و کلمات و واژه‌هایی که هرکس از آنها استفاده می‌کند، دقیقاً تحت الشعاع عملکرد اوست، دیگر با سابقه‌ی درخشان عملی مجاهدین، طرح چنین سوالی بسیار نابخاست. اگر از روی عملکردها نتوان منظور ما را فهمید، لااقل می‌شد در همان شماره ۲۱ آن مجاهد کنکاش نمود و گفته‌ها را در یافت. چرا که در صفحه‌ی اول، بارزترین خصوصیت سیمای ارتجاع را ضدیت آن

"انتخابات ریاست جمهوری" که فدائیان خود نیز به تحلیل آن همت گماشته‌اند، و چه در "استقبال توده‌ای از مجاهدین" و دهها و صدها نمونه‌ی دیگر حقانیت سیاست مجاهدین را آشکار می‌کند.

مگر منجمله این خود فدائیان نبوده‌اند که تاکنون جنبش ضدامپریالیستی را در تمام اعلامیه‌ها و جزواتشان پیوسته با خصیصه‌ی دمکراتیک مشخص کرده‌اند؟ حال باید دید در مقابل این خصیصه‌ی دمکراتیک چه نیروها و اقشاری، مرجحاً ضدیت ورزیده‌اند؟ آیا زبان خاموش و البته خروشان پراتیک اجتماعی نشان نمی‌دهد که نا-رضایتی‌های توده‌ای نیز مرجحاً به کدام جانب متوجه است؟ البته تردیدی نیست که باید این نارضایتی‌های غریزی را تا اعماق آگاهانه‌ی ضد لیبرالی و ضدامپریالیستی پیش برد و ما نیز این کار را کرده‌ایم. اما صحت و سقم یک روند تاکتیکی نیز قطعا بایستی در ارتباط با وضع و حال موجود نارضایتی‌های توده‌ای سنجیده شود.

لذاست که می‌پرسیم "قلم شکستن" و "ستاد تخلیه‌کردن" و "انحصارطلبانه عمل کردن" و "ضدیت با نیروهای انقلابی" و... راجه‌نیروهایی تاکنون علمداری کرده‌اند یک نگاه سریع به طیف آن دسته از نیروها (چه مذهبی و چه غیر مذهبی) که آگاهانه و یا ناآگاهانه مبارزه‌ی ضدلیبرالی را مطلق نموده و با جداسازی اسکولاستیکی از مبارزه‌ی ضدارتجاعی، دست ارتجاع را تثبیت مان هم که شده باز می‌گذارند، نشان می‌دهد که مساله در اساس برای بسیاری از آنها نه صرف یک تحلیل، بلکه عمدتاً اینست که حداقل در مبارزه‌ی ضدلیبرالی و هرچه غلیظ‌تر کردن آن، "جماق" و "پنجه‌یکس" خیلی کمتر است.

چون از "استقبال توده‌ای از سیاست مجاهدین" نام بردیم، نقل جملاتی از لنین را که فدائیان خود در اواخر آبان ماه گذشته در اعلامیه‌ی شماره الف - ۶۳ آورده‌اند بی‌مناسبت نمی‌دانیم. با این تفاوت که در حال حاضر ایداً به هزمونی بازی‌های زیانبار که جز تضعیف وحدت عمل نیروهای مترقی نتیجه‌ای ندارد معتقد نیستیم. فدائیان در اعلامیه‌ی مزبور خود از قول "لنین" چنین می‌نویسند:

"... از نقطه‌نظر یولتاریا،

ما از آغاز دعوی "لیبرالیسم یا ارتجاع؟" را به شکلی که نشریه "کار" مطرح می‌کند، طرحی مجازی از یک دعوی حقیقی ضد امپریالیستی شمرده ایم

(قسمت آخر)

درباره‌ی انتقادات فدائیان نشریه "کار" - ۱۰ / بهمن

همه می‌دانند که این تنها پراتیک اجتماعی است که بر صحت و سقم یک سیاست، نهایتاً صحه‌گذاران را تکذیب می‌کند

واقعیت بر تحلیل مجاهدین صحه‌می‌گذارند

همه می‌دانند که این تنها پراتیک اجتماعی است که بر صحت و سقم یک سیاست، نهایتاً صحه‌گذاران را تکذیب می‌کند، پایدانی بر تمام مناقشات و جدلهای لفظی که تنها منکران عینیت خارجی جرات در افتادن با آن را دارند. و اینجاست که گمان می‌کنیم

اتحاد خود را با ارتجاع قشری بر اساس مواضع مشترکشان در سرکوب جنبش کمونیستی تحکیم می‌بخشند... اکنون تضادهای درونی هیئت حاکمه بازم رشد کرده و قشریون مصمم شده‌اند که یکبار دیگر خیزش لیبرال‌ها به سوی قدرت را مهار کنند... از این رو آنان می‌کوشند، با اتکاء به سنت‌های تشیع و تبلیغ روی رابطه‌ی امام و امت و با استفاده از اعتماد توده‌هایی که به دنبال دارند، از لیبرال‌ها به عنوان اهرم‌های اجرایی حکومت خود برای

و چند سطر بعد: "براساس همین تحلیل اگر اکنون به گذشته بازنگریسته و موضع گیری‌های سیاسی مجاهدین را مرور کنیم، به طور کلی آنها را در دو مولفه با یک مبداء واحد ضدامپریالیستی خلاصه می‌بینیم:

۱ - مولفه‌ی صدارتجاعتی حول دمکراسی خواهی انقلابی (دمکراسی خلقی).
۲ - مولفه‌ی ضدکمپرادوری حول ضدیت با امپریالیسم و لیبرالیسم وابسته‌گرا."
و یا چند سطر بالاتر: "... شک نیست که مساله‌ی اصلی، سلطه‌ی اقتصادی - نظامی و سایر نحوه‌های نفوذ سیاسی امپریالیستها و ایادی آنهاست. یعنی همان چیزهایی که اگر ریشه‌کن نشوند، دوباره وضعیت سابق به اشکال دیگری تکرار خواهد شد و این مطلبی است که بوسیله‌ی ما بارها و بارها چه قبل و چه بعد از قیام بهمن ماه (بطور رسمی و علنی) تکرار شده است."

مساله استراتژیک ما همان لیبرال‌ها هستند

براساس همین تحلیل‌ها در همان شماره‌ی مجاهد گفته‌ایم که به دلیل ارجحیت و حاکمیت سیاسی بورژوازی کوچک، تا وقتی که این ارجحیت در همین حد باقی است، برای مبارزه‌ی صدارتجاعتی، در متن عام مبارزه‌ی ضدامپریالیستی، تقدم تاکتیکی قائل هستیم. توجه کنید: "از آنچه گفته شد، مضافاً بر موقعیت سیاسی بورژوازی کوچک در حال حاضر و سوابق درخشان مبارزه مسلحانه در ایران (که رشد کمی و کیفی نیروهای انقلابی را باعث شده) و مبتنی بر واقعیات اقتصادی - اجتماعی میهن ما که با صدر مشروطه بسیار متفاوت است، نتیجه می‌شود که "خصائص ارتجاعی" در حال حاضر کانال مقدم امپریالیسم برای نفوذ و استقرار مجدد است. بنابراین مبارزه با امپریالیسم در شرایط حاضر در قدم اول از کانال دموکراتیسم انقلابی می‌گذرد. قدمی که لاجرم به طور ارگانیک با قدم ضد لیبرال - کمپرادوری همراه و متعاقب است."

تاکید کنیم که مساله‌ی استرات-

"کار" می‌نویسد: "مجاهدین امروز جهت عمده‌ی مبارزه‌ی خود را مبارزه با "ارتجاع" می‌دانند و می‌گویند در کنار این مبارزه باید با لیبرال‌ها هم مبارزه کرد و این از نظر ما خوش‌ترین خط مشی به مزاج لیبرال‌هاست. لیبرال‌ها به مجریان چنین سیاستی می‌گویند بسیار عالی است. فعلاً "ارتجاع" را بگوئیم و افشا کنیم بعد به حساب هم دیگر برسیم. این سیاست در عمل با لیبرال‌ها اتحاد می‌کند تا دشمن مشترک را که از جانب آنان "ارتجاع" نامیده می‌شود از پای در آورد. مجاهدین تاکنون دقیقاً توضیح نداده‌اند منظورشان از "ارتجاع" چیست؟ و کدام جناح از حاکمیت را ارتجاع می‌نامند؟ اما مبارزه‌ی آنان با ارتجاع مشخصاً از همان زاویه‌ای است که لیبرال‌ها مطرح می‌کنند؟ ..."

عبارت فوق از چند جهت محل ایراد است:

مبارزه ضد لیبرالی و مبارزه صدارتجاعتی در متن یکدیگر برسر می‌برند

اولاً - "مجاهدین" هرگز نگفته‌اند و نمی‌گویند که در کنار مبارزه‌ی ضد ارتجاعی باید مبارزه‌ی ضدلیبرالی نمود. این چنین دریافتی به نظر ما یک جداسازی ایدئالستی از دو وجه به هم پیوسته و ارگانیک یک شیء واحد است، که خود سرآغاز چنین انتقاداتی بشمار می‌رود به نظر ما چنانکه بارها گفته‌ایم، نه مبارزه‌ی ضد لیبرالی در کنار مبارزه‌ی ضد ارتجاعی قرار دارد و نه مبارزه‌ی ضد ارتجاعی در کنار مبارزه‌ی ضد لیبرالی. به عکس آنها همچون مقولات عام و خاص، در متن یکدیگر برسر می‌برند. با جوهری واحد و ضدامپریالیستی که نادیده گرفتن آن هرگروهی را به اشتباه می‌اندازد و گمراه می‌کند. به همین دلیل است که ما پیوسته با خطوط درشت "موضعگیری علیه تمایلات ارتجاعی (را) تا آنجا اصل دانسته‌ایم که در قلب خود مستقیماً امپریالیسم را هدف قرار دهیم." (نقل از مجاهد ۲۱ آبان صفحه ۹) چرا که از آغاز، دعوی "لیبرالیسم یا ارتجاع؟" را به شکلی که نشریه "کار" مطرح می‌کند، طرحی مجازی از یک دعاء، حقه ضد امپریالیست

(نقل از مجاهد ۲۱ آبان صفحه ۹)
چرا که از آغاز، دعوای "لیبرالیسم یا ارتجاع؟" را به شکلی که نشریه کار مطرح می‌کند؛ طرحی مجازی از یک دعوای حقیقی ضد امپریالیستی سرده‌ایم.

در چنین "طرحی"، ابتدا یک مضمون واحد، ضد امپریالیستی که بایستی هم مبارزه‌ی ضد لیبرالی و هم ضد ارتجاعی از آن آغاز شده، و بدان نیز ختم شوند؛ بطور صوری و در غیر ارتباط متقابلشان، تجزیه و جدا می‌شوند و آنگاه تلاش می‌شود تا بطور "دیالکتیکی" اصل و فرع گردند. در حالی که به اعتقاد ما دعوای به این صورت نه درست طرح شده و نه درست خاتمه می‌پذیرد. بله، می‌توان و باید هم که اصل و فرع نمود، منتها در زمینه‌ای درست و حقیقی و نه مجازی. به کار بردن قالبی و کلیشه‌وار برجسته "لیبرال"، در هر کجا و بر هر کس از نتایج محتوم همین تلقی صوری است که دامنه‌ی تعمیم آن، هم برنامه و هم سخنرانی مسعود رجوی را نیز فرا می‌گیرد! اجازه بدهید از صفحه ۸ "مجاهد" ۱۴ آبان بخوانیم: "سوال ۲ - تثبیت نفوذ امپریال-لیسم از چه کانال‌هایی صورت می‌گیرد؟ با توجه به تضاد اصلی که همچنان مابین خلق و امپریالیسم است، امپریالیسم، نفوذ ریشه‌گن ناشده‌ی خود را به طور توأم از کانال‌های زیر بازسازی خواهد نمود:

۱- تکیه بر روی خصایص ارتجاعی بورژوازی کوچک به ویژه بخش سنتی آن که در حال حاضر از ارجحیت سیاسی برخوردار است. با توجه به این که می‌دانیم خصایص ضد امپریال-لیستی - ترقی‌خواهانه‌ی این بخش، سطحی و گذرا و غیر ریشه‌ای بوده و در جریان حرکت و برخورد با معضلات اجتماعی که حل آنها از او ساخته نیست، تحت الشعاع جنبه‌های ارتجاعی واقع می‌شود.

۲- تکیه بر روی عنصر لیبرالیسم اقتصادی بورژوازی متوسط، از طریق نفوذهای کمپرادوری و وابسته ساری اقتصاد.

۳- برای تسریع پروسه‌های انگاشی هر دوی بخش فوق‌الذکر، امپریالیسم لاجرم بایستی به تضادهای فرعی دامن زده و با از دامن زدن آنها استقبال نماید. تضادهایی که چون بدون حل تضاد اصلی لاینحلند، طبعاً پروسه‌ی انجذاب هر دوی بخش یا اقشار مختلف آنها را به سمت امپریالیسم تسریع می‌کند."

روایت می‌نویسد، با افتخار به سنت‌های تشیع و تبلیغ روی رابطه‌ی امام و امت و با استفاده از اعتماد توده‌هایی که به دنبال دارند، از لیبرال‌ها به عنوان اهرم‌های اجرایی حکومت خود برای اداره‌ی امور استفاده کنند...
تاکید کنیم که مسالهی استرا-تژیک ما همان لیبرال‌ها هستند، اما کیست که رابطه‌ی ارگانیک تاکتیک و استراتژی را در هر لحظه، نداند؟ چنین کسی لاجرم آنقدر استراتژیک! حرکت خواهد کرد که در عجز کامل از دیدن "نسبی در مطلق" از ورطه‌ی ذهنیت سر درمی‌آورد. بنا براین ما معتقدیم که: سیاستی را که علی‌الاطلاق لیبرال‌ها بر ضدانقلاب و انقلابیون واقعی نمایندگی می‌کنند، در این مقطع خاص زمانی بطور نسبی و خاص و مقدم، مرتجع‌ترین پیش می‌برند. به همین دلیل اساساً در برابر مصالح استراتژیک انقلاب و در برابر انقلابیون اصل، هر دو، کم و بیش سخته یک کرباسند. یکی دیگری را بال و پر می‌دهد و دیگری "فن شناسی" و بوروکراسی لازم برای اداره امور را عرضه می‌کند.

در همین رابطه ببینید خود فدائیان در صفحه‌ی ۱ و ۲ ضمیمه‌ی نشریه‌ی کار شماره‌ی ۳۵ مورخ ۲۱ آبان چه نوشته‌اند (پس از قیام، لیبرال‌ها) "راه درست را در این تشخیص دادند که تهم-ریش بگذارند و تسبیح به دست گیرند... قشربین نیز که هراس‌شان از ابعاد فزاینده‌ی جنبش توده‌ای، دم‌افزون بود، و از قیام توده‌ها سخت به هراس افتاده بودند، از همان روزهای قبل از قیام سعی کردند حبش را مهار کنند و برای پیشبرد مقاصد خود همدست و همکاری بهتر و واردتر و کم آزارتر از لیبرال‌ها نیافتند...

این سمت‌گیری ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری که از هم تفکیک‌ناپذیر می‌باشد: بسی قدرتمندتر از آن بود که توسط سلطه حویان سازشکار نادیده گرفته شود، لذا جنگ قدرتی میان دو جناح هیئت حاکمه بر سر قبضه‌ی قدرت برپا شد... درگیری درونی هیئت حاکمه بر محور سه سیاست تحول می‌یابد:

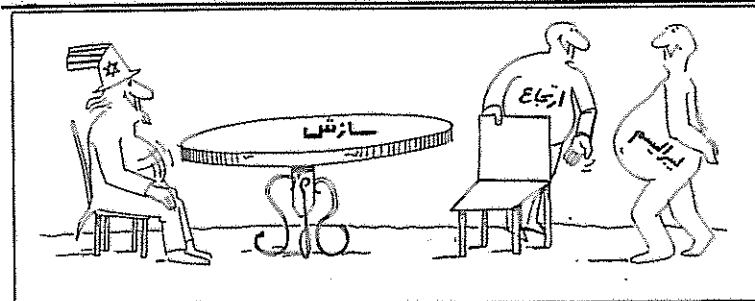
یکی سیاست نوسانی قشربین که پایگاه مستقیم آن خرده بورژوازی و- پس‌گراشی است که هنوز از اشکال تولیدی دوران طلوع سرمایه‌داری کنده نشده است، و دیگر سیاست لیبرال‌ها- ست که سرمایه‌داری غیر انحصاری را نمایندگی می‌کند و بالاخره سیاست انحصارات بزرگ وابسته، که در پس ارتجاعی‌ترین تمایلات قشربین خود را پنهان می‌کند... رابعا اینان

توضیح خانواده‌ی مجاهد اسیر محمدرضا سعادتی در مورد قطع ملاقات

آقای کجوتی رئیس زندان اوین طی گفتگویی با خبرنگار روزنامه کیهان در تاریخ ۱۲/۱۱، اظهار داشته‌است، ملاقات سعادتی آزاد است، فقط همسر و خواهرانش به علت نقض مقررات زندان حق ملاقات با او را ندارند، وی ضمناً اشاره کرده‌است که خانواده سعادتی، دادستانی و پاسداران را عامل امریکا خوانده‌اند.

نه از جهت پاسخگویی به آقای کجوتی که جای هیچ پاسخ و گفتگو ندارد، بلکه از نظر اطلاع مردم آزاده مان لازم به توضیح است که بیش از سه ماه پیش پنج نفر از اعضای خانواده سعادتی که در شیراز بسر می‌برند، و گهگاه به ملاقات او می‌آیند، به منظور ملاقات با وی به زندان مراجعه کردند پاسداران برگه ملاقات داده و به دنبال زندانی رفتند، در همین احوال یکی از زندانیان و نه یک پاسدار به بهانه اضافه بودن افراد مانع ملاقات شد، خانواده سعادتی به زندانیان توضیح داد که مقررات صرفاً به خاطر رفاه افراد یک جامعه تدوین می‌شوند در ضمن اشاره کردند که چگونه است، اینهمه اعتراضات ما در مورد دستگیری غیرقانونی سعادتی به وسیله کمیته غیر قانونی مستقر در سفارت امریکا به نتیجه نرسیده‌است، و هیچکس نبوده است تا به اعلام جرم‌های ما پاسخ دهد در همین اثنا، زندانیان مزبور پدر پیر سعادتی را به حالت گروگان از بقیه افراد خانواده جدا کرده و در محیطی پروحشت ملاقاتی چند دقیقه ای به او داد. در مقابل اعتراض یکی از برادران سعادتی، آقای کجوتی که در

ماجرای حضور نداشت از راه رسیده و شروع به فحاشی به یکی از برادران سعادتی نمود. خانواده سعادتی که وضع را چنین دیدند، صلاح دانستند با آقای کجوتی هم دهن نشده، ملاقات نکرده زندان را ترک کنند. بعد از این واقعه ملاقات سعادتی دو هفته قطع شد. پس از رفت و آمدهای بسیار نزد دادستانی، آقای دادستان کل حرکت آقای کجوتی را حرکتی خودسرانه خوانده و دستور داد ملاقات به حالت عادی بازگردد، اما آقای کجوتی بر خلاف دستور نماینده قانون همچنان از ملاقات سعادتی با خانواده، به استثناء یکی از برادرانش جلوگیری می‌کند. که البته این ملاقات هم صرفاً بدین دلیل است که بگویند ملاقات سعادتی آزاد است. در اینجا باید از آقای کجوتی پرسید آیا، قانون به ایشان اجازه داده‌است برخلاف دستور دادستانی و صرفاً برپایه میل و خواست شخصی خود قانون را زیر پا گذاشته و ابتدائی ترین حق یک زندانی و آنهم یک مجاهد زندانی را اینگونه زیر پا بگذارد؟ و در اینجا لازم است بجای هر توضیحی، از آقای کجوتی بپرسیم، آقای کجوتی وقتی که در زمان ریاست شما شیخ الاسلام زاده خائن از داخل زندان با امریکا تماس تلفنی دارد، چگونه دم از قانون می‌زنید؟ از طرف خانواده سعادتی: ناهیدجلال زاده



آن را تادیب می‌کند، پایانی بر تمام مناقشات و جدلهای لفظی که تنها منکران عینیت خارجی جرات در افتادن با آن را دارند. و اینجاست که گمان می‌کنیم پراتیک اجتماعی، چه در نتیجه‌ی تضعیف وحدت عمل نیروهای مترقی نتیجه‌ای ندارد معتقد نیستیم. فدائیان در اعلامیه‌ی مزبور خود از قول "لنین" چنین می‌نویسند: "... از نقطه‌نظر پرولتاریا، هژمونی در مبارزه به آنکس تعلق می-یابد که پرشورترین مبارزه را به پیش برد. کسی که هیچ فرصتی را برای ضربه زدن به ارتجاع از کف ندهد. کسی که حرفش با عملش بخواند..."

ثانیا - نشریه کار می‌نویسد که "سیاست ما (مجاهدین) خوش‌ترین خط مشی به مزاج لیبرال‌هاست..." حق با شماست. اگر مبارزه‌ی ضد ارتجاعی به گونه‌ای که شما آن را از مبارزه ضد امپریال-یالیستی منفک می‌کنید، جدا شود خوش‌ترین خط مشی به مزاج لیبرال-هاست.

گدام لیبرال شناخته شده‌ای از برنامه ما حمایت کرد؟

اما اگر توجه کنیم که لیبرال‌ها تا کنون هیچ "دست‌میزبانی" به مجاهدین نگفته و هیچ مانعتی (مگر باجبار) در قبال حمله و هجوم‌هایی که به ما می‌شود فراهم نکرده‌اند، دیگر چنین سوء تفاهمی پیش نمی‌آید. به راستی کدام لیبرال شناخته‌شده‌ای از برنامه ۱۲ ماده‌ای ما حمایت کرد و گفت که رأیش را به "رجوی" خواهد داد؟ آیا طرح دومرحله‌ای کردن انتخابات شورای ملی دست‌پخت مشترک حضرات عمیقاً یگانه‌ای که تنها در سطح دوگانه‌اند نیست؟ طرحی که برآنند تا موافقت امام را نیز با بدگفتن و شکایت از نیروهای انقلابی بالا جبار برای آن حاصل نمایند. آیا لیبرال‌ها برای حذف "مسعود رجوی" از فهرست کاندیداهای ریاست جمهوری تلاش نکردند؟ اگر اینطور می‌اندیشید سخت در اشتباهید و کافی است به فهرست سرمایه‌داران وابسته‌ای توجه کنید که در همین مسیر بعداً بر سر موضوعی دیگر اسامی خود را در یکی از روزنامه‌های صبح لو دادند. آخر ما پیوسته تاکید کرده‌ایم "آزادی (که) برای ما یک آرمان است برای لیبرال‌ها نهایتاً یک تجارت است". (ص ۱۱ مجاهد ۲۱ آبان).

حال، اگر برغم ضدیت ماهوی ما و لیبرال‌ها، تنها در نمود و در صورت مشابهت‌هایی به چشم بعضی می‌خورد این دیگر نه گناه ما، بلکه تقصیر ابعاد شبیه (و بهتر بگوئیم مشتبه) ظواهر و نمودهای است که ماهیت‌های متضاد دارند. و ما از این امر هرگز احساس

عملکردها نتوان منظور ما را فهمید، لاقلاً می‌شد در همان شماره ۲۱ آبان مجاهد کنکاش نمود و گمشته را در یافت. چرا که در صفحه‌ی اول، بارزترین خصوصیت سیمای ارتجاع را ضدیت آن با نیروهای انقلابی توصیف نموده و پایگاه طبقاتی آن را نیز عنوان نموده بودیم. البته توضیحات بیشتر را می-توان در اطلاعیه‌ی ۱۲ ماده‌ای ضد امپورتونیستی و در کتاب "آموزش و تشریح اطلاعیه تعیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران..." به ویژه در صفحه ۳۸ آن بازیافت. و البته تشریحات بازهم مفصل‌تر و ساده‌تر را به خصوص حول مواضع طبقاتی و تولیدی ارتجاع به فرصتی دیگر می-گذاریم. لیکن برای کوتاه کردن مطلب همان خصوصیات و عملکردهائی که در صفحه‌ی اول نشریه کار ۱۲ شهریور به چشم می‌خورد، عجلالتا برای رساندن منظور ما از برخی عملکردهای ارتجاع کفایت می‌کند. عملکردهای مزبور به نقل از خود "کار" چنین هستند:

"... سرکوب خلق‌ها، اعدام نیروهای انقلابی، ترورهای سیاسی، حمله به دفاتر و ستاد سازمانهای سیاسی، بازداشت انقلابیون، و خلاصه سلب همه‌ی آزادی‌ها و حقوق دموکراتیکی که توده‌های مردم با خون شهدای خود و در میدان‌های نبرد بر علیه رژیم شاه به دست آورده بودند، سلب آزادی مطبوعات و لگدمال کردن آن را وظیفه دینی و مقدس خود دانستن..."

سرمقاله ۱۷ بهمن کار

آخرین نکته‌ای که از ذکر آن ناگزیریم "سرمقاله ۱۷ بهمن کار" است که بازهم با جداکردن نابجای موضع گیری ما در انتخابات خبرگان، از ظرف زمانی و مکانی و مجموعه شرایطی که موضع گیری را احاطه کرده‌است، بر مجاهدین می‌تازد و ما را متهم می‌کند که در گذشته لیبرال‌ها را بر انقلابیون ترجیح سرده‌ایم. ما ضمن ابراز تأسف از این نحوه‌ی تحلیل که با نگرشی یک جانبه و آمیخته از غیرمشروط و غیر متقابل دیدن رابطه‌ی تصمیمات سیاسی موضعی با شرائط و فشارهای زمانی و مکانی، بر ما تاخته‌است و در حالی که توضیح و تشریح در این مورد را اکنون در مجموع، کارساز نمی‌بینیم، آرزو می‌کنیم که تا آنجا که برخوردها صادقانه است، این نقطه‌نظرها هرچه زودتر اصلاح شوند.

(پایان)

دیداری با مجروحین قائمشهر

بقیه / صفحه اول

اصابت کرد. بچه‌ها مرا به بیمارستان بردند و از آنجا به بابل منتقل شدم ولی چون در بابل وسائل کافی برای جراحی نبود به تهران منتقل گردیدم. بعد از بیمارستان فیروزگر برای دیدار از دو برادر دیگرمان راهی بیمارستان مهر شدیم.

برادر مجروح اسداله صمدی

به سراغ اسداله صمدی رفتیم. اسداله جوانی است ۲۲ ساله که در حدود ۶ ماه قبل دوران سربازی خود را به پایان رسانده و از آن زمان پس از آشنائی با سازمان به طور خستگی ناپذیر درجهت شناساندن سازمان به مردم در شهر و ده فعالیت می‌کرده است.

اسداله هر دو پایش مورد اصابت گلوله قرار گرفته، یکی از گلوله‌ها در بالای مچ پای چپ و دیگری به ساق پای راستش اصابت کرده و کلیه عضلات ساق پایش را متلاشی نموده است. پای وی عفونت شدید دارد، جراحان تلاش می‌کنند تا بتوانند پای اسداله را حفظ کنند و به قطع یا منجر نشود.

هنگامی که به سراغش رفتیم به دلیل ضعف شدیدی که داشت نتوانستیم با وی زیاد به گفتگو بنشینیم تا از قهرمانی‌هایش برای ما بگوید.

مع الوصف از وی خواستیم کمی از فعالیت‌هایش پس از آشنائی با سازمان برای ما بگوید، وی در جواب سوال ما گفت:

"بعد از آنی که از خدمت سربازی آمدم، تابحال هرچه راه پیمائی و سخنرانی از طرف سازمان بوده شرکت کرده‌ام، هفته‌ای سه یا چهار و یا همه روز هفته، با سازمان در قائمشهر رفت و آمد دارم و از آنجا کتاب‌های فراوانی برای مطالعه می‌گیرم و مطالعه می‌کنم. در موقع تعیین ریاست جمهوری، از صبح تا غروب فعالیت می‌کردیم، همیشه توی دهات اعلامیه پخش می‌کردیم و سرگذشت مسعود را برای مردم می‌گفتم. پس از پایان گفتگو با اسداله به بخش سی. سی. یوی بیمارستان به سراغ برادرمان عباس خاتونی رفتیم.

گفتگو با خواهر عباس خاتونی

خواهر عباس که خود از بهیاران قائمشهر است، در جواب ما گفت: "هنگامی که خبر حمله‌ی چماق به دستان به هواداران سازمان و مجروح شدن هواداران اران در شهر پخش گردید، من بعد از اطلاع یافتن از این خبر، خودم را برای کمک به مجروحین و زخمی‌شدگان به بیمارستان شیروخورشید رساندم، بیمارستان ملو از مجروح‌شدگان بود، اطاق‌ها دیگر جایی برای مجروحین نداشتند، و پزشکان مجبور بودند که مجروحین را در کریدور و روی زمین بیمارستان بستری کنند.

وی اظهار می‌داشت که پزشکان بطور خستگی‌ناپذیر به مجروحین رسیدگی می‌کردند، آنها دیگر خواب و خوراک خویش را فراموش کرده بودند و دو روز مداوم به کمک مجروحین شتافتند. وی در پایان سخنانش حرف‌های عباس به مادرش را قیل از ترک خانه و رفتن به سوی ستاد سازمان و مجروح شدنش چنین بیان کرد:

"بیا مادر می‌خواهم وصیت کنم، من امروز می‌خواهم بروم، تو هم مانند مادر رضائی‌ها باش، ناراحت نباش".

گفتگو با

برادر مجروح سید رضا حسینی

آخرین برادری که به دیدارش رفتیم، سید رضا حسینی بود. وی که در بخش قفسه صدری بیمارستان مصدق بستری است، مورد اصابت دو گلوله قرار گرفته است. یکی از گلوله‌ها ریه چپ او را پاره کرده و از پشت کتف خارج شده است و گلوله دیگر یکی از شریان‌هایش را پاره کرده که باعث خونریزی فوق‌العاده شدید شده، به طوری که در بیمارستان‌های قائمشهر هشت کیسه خون به او تزریق کرده‌اند. رضا نحوه‌ی تیر خوردنش را اینطور تشریح کرد:

"روز پنجشنبه ساعت ۷/۵ بعد از ظهر بود که در کنار جنبش معلمین

آیا راهی جز تغییر بنیادین سیستم ارتش باقی مانده است

خصوصی در ارتش دشمنی داشته باشیم. مساله، اساس و نظام و سیستم ارتش است. این سیستم فرد را خراب می‌کند و با خودش می‌برد. کما اینکه همین که این نظام ترک برداشت ما دیدیم که برادران قهرمان ارتشی ما چه کردند..."

البته چوب این حق‌گویی را هم از جانب جناح‌های پیش‌گفته خوردیم. کسانی که رندانه منظور ما را انحلال ارتش و محروم کردن کشور از یک قوای نیرومند و مدافع جلوه دادند. ولی اکنون با گذشتن یکسال پرفرازونشیب از انقلاب، مشت عوام‌فریبان و دغلکاران باز شده و دوستان و دشمنان واقعی انقلاب و مردم از یکدیگر باز شناخته شده‌اند. برسنل آگاه ارتش اگر تمام توطئه‌ها را می‌دیدند و فشارها را تحمل می‌کردند ولی به حرمت انقلاب لب فرو بسته بودند، اکنون آینده‌ی انقلاب را در اعتراض و فریاد، آن‌هم فریادی که از ناشنواترین گوشها بگذرد و خفته‌ترین افراد را بیدار کند، می‌بینند.

چشم‌انداز آینده

... و اکنون که به دنبال تمام مبارزات و اعتراضات و افشاگری‌ها ضرورت تغییر سازمان‌دهی ارتش مطرح و قبولانده شده است، دو راه حل بیشتر در پیش نداریم. یا کنار آمدن با وضع موجود که در آن صورت کنترل وضع قابل انفجار فعلی چندان میسر نخواهد بود و یا اتخاذ راه حلی انقلابی اگر بازهم بخواهیم با اصلاحات و تغییراتی صوری و با کمک گرفتن و تکیه بر اقشار بالائی ارتش، سیستم گذشته را حفظ کنیم، در آن صورت اصالت و مشروعیت و صلاحیت طراحان جدید نیز به‌زیر علامت سوال خواهد رفت. چرا که راه حل‌های بینابینی مآلاً "چاره‌ای جز کنار آمدن با نظریات حاکم گذشته ندارند. که آن‌هم تنها در خدمت هموار کردن راه امپریالیسم برای ورود مجددش خواهد بود. به همین جهت ادعای تغییر بنیادین ارتش نیز باید در صحنه‌ی عمل به اثبات برسد. که در آن صورت در قدم اول متضمن گرایش و تکیه بر

باشند. بی‌جهت نیست که هنوز پس از گذشت یکسال از انقلاب، برسنل مستضعف ارتش در خیابان‌ها فریاد می‌کنند: "مردم به‌هوش باشید فرماندهان مزدور، در فکر کودتایند". و هنوز اولی‌ترین و طبیعی‌ترین حقوق خود نظیر تشکیل شوراهای و تصفیه‌ی عناصر مزدور و سر سپرده و آزادی نمایندگان منتخب‌شان را طلب می‌کنند.

البته توجیه‌ی تئوریک این دیدگاه نیز از قبل توسط اربابان فراهم شده و طوطی‌وار، استدلال‌های هزارها بار تکرار شده‌ی محمد رضا شاه و... را تکرار می‌کردند. از جمله این‌که زمانی خطر نفوذ کمونیسم و شیخ توطئه‌های این جنینی را بهانه‌ی حفظ و دوام نظام و سیستم آمریکایی ارتش می‌کردند و موقع دیگر با علم کردن تضادهای فرعی و یا با این توجیه که برای جلوگیری از تجزیه‌ی کشور! به ارتش قوی (و البته وابسته) نیاز داریم، آتش جنگ‌های داخلی را شعله‌ور کرده و بدین‌وسیله سعی در مشروع جلوه دادن تمایلات ضد مردمی و نوکرفتانه‌ی خود داشتند. خلاصه یک خط بیشتر وجود نداشت که همان سیاست امپریالیسم در زمان بختیار بود که توسط "هویرز" ارائه شده بود.

تغییر بنیادین ارتش، ضرورت انقلاب

در کنار دیدگاه فوق، از همان ابتدای نیروهای هم‌بودند که معتقد بودند: از آنجا که سیستم ارتش گذشته بر مبنای نیازهای امپریالیسم در منطقه و در داخل میهن ما، بی‌ریزی شد، و بنا براین تنها هدفش کشتار مردم و تنها خدمتش پاسداری از منافع و مطامع بیگانه‌گان و امپریالیست‌هاست باید از پایه دگرگون شده و سیستمی نوین با توجه به نیازهای مرحله‌ی فعلی انقلاب بوجود آید. در همین رابطه به قسمتی از صحبت‌های برادر مجاهد مسعود رجوی در ۴ اسفند ۵۷ پیتی کمتر از دو هفته پس از پیروزی قیام که در دانشگاه تهران ایراد شده توجه کنیم: "انقلاب ما ناقص و رو به افول

و قانونمندی‌های مرحله‌ی فعلی انقلاب عاجز بود، به‌انحاء طرق سعی در حفظ سیستم گذشته داشت.

در نهایت اینکه بنا به مقتضیات زمان تنها به رنگ آمیزی و عوض کردن عناوین رضا داده و دل خوش کرده بود. این گروه که ماهیتاً نمی‌توانستند پتانسیل انقلابی جامعه را ببینند و به آگاهی روز افزون اقشار پائین و مستضعف ارتش پی ببرند، می‌پنداشتند که خلق ایران، به‌با خاسته تا عناوین و اشکال عوض شده، و محتوا به جای خود باقی بماند. همین عده بودند که در این مدت اصرار داشتند فرماندهان نالایق را علیرغم خواست برسنل به آنها تحمیل کنند. همان کسانی که خود برسنل مبارز ارتش در ابتدا با عشق و امید فراوان آن‌ها را دستگیر کرده و تحویل داده بودند. این عده همان افرادی بودند که تا قبل از پیروزی قیام نیز بارها با مستشاران خارجی و امثال "هویرزها" به چک و چانه‌زدن مشغول بودند و خون پاک مردم از جان گذشته را وجه المصلحتی مطامع فرصت‌طلبانه و خودخواهانه‌ی خویش قرار داده بودند. به‌این ترتیب عجیب نیست که دریا دار "علوی" جاسوس سیا و نوکر سرسپرده‌ی امپریالیسم، در نظام جمهوری اسلامی، علیرغم تمام تاکیدات امام که "دشمن اصلی ما آمریکا است"، به فرماندهی نیروی دریایی منصوب شود. و هنگامی که سخن از مداخله‌ی نظامی آمریکا و حضور او در خلیج فارس می‌رود با بی‌شرمی ادعا کند که ما آماده‌ی مقابله با آمریکا هستیم!

این‌گونه افراد کسانی بودند که رسالت سازمان‌دهی و تشکیل ارتش جمهوری اسلامی را به‌دوش داشتند و بدون هیچ‌گونه پروایی هر گونه اعتراض و فریاد حق‌طلبانه‌ای از جانب اقشار زحمت‌کش ارتش را تحت عناوین از پیش ساخته نظیر اخلاص، کمونیست و... برای انقلاب "مضر"! تشخیص داده و خود را موظف به اخراج و تصفیه‌ی آنها می‌دیدند.

تناقض اصلی

مسعود را برای مردم می‌فتم. پس از پایان گفتگو با ابداله به بختی سی. سی. یوی بیمارستان به سراغ برادرمان عباس خاتونی رفتم.

بیهوش در اثرضربه جماق

عباس جوانی است ۲۲ ساله که روزها در مغازه پدرش کار می‌کند و شب‌ها به تحصیل می‌پردازد، وی به وسیله ضربه چوبی که به پشت سرش وارد گردیده، بیهوش شده و از آن زمان هنوز بیهوش نیامده‌است و همچنان حالت اغما دارد. وی خونریزی داخل مخچه داشته که جراحی می‌شود فعلا چشم خود را باز می‌کند و گاه‌گاهی حرف می‌زند و از طریق لوله‌ای که در بینی‌اش جای گذاشته‌اند تغذیه می‌شود ما که به دلیل بیهوش بودن عباس نتوانستیم با او به گفتگو بنشینیم با یکی از خواهرانش که خود بهیار است و از روز اول در کنار بستر

مسعود را برای مردم می‌فتم. رضا نحوه‌ی تیرخوردنش را اینطور تشریح کرد: "روز پنجشنبه ساعت ۷/۵ بعد از ظهر بود که در کنارجنش معلمین مسلمان فریادهای زنی را شنیدم، بلافاصله به طرف او رفتم و گفتم خواهر چیست؟ وی گفت پاسداری به داخل ساختمان معلمین رفته و بچه‌ها را کتک می‌زند، من بلافاصله از ساختمان بالا رفتم ولی پاسدار مرا با ضربه چوبی به زمین انداخت، من دوباره بالا رفتم، ولی این دفعه پاسدار از بالا به پائین پرید تا فرار کند، من هم پشت سر او به پائین پریدم. در این هنگام وی با شلیک دو گلوله مرا مورد هدف قرار داد و مجروح گرد و سپس با به فرار گذاشت. بعد از این حادثه، بچه‌ها مرا به بیمارستان بردند و من تا صبح در بیمارستان بیهوش بودم و بعد از آن به تهران منتقل شدم.

بقیه از صفحه ۹

زندگی سیاسی دکتر محمدملکی

خواندن این دو طبقه در کنار هم و چگونگی زندگی آنها به خصوص برخورد معلم‌ها با این دو گروه غنی و فقیر مسائل بزرگی را در آن محیط به وجود می‌آورد. و همین مسائل مرتب در فکر ملکی این سوال را مطرح می‌ساخت که چرا؟ او می‌خواست بداند این وضع یک جریان طبیعی است یا برخلاف طبیعت؟ و این جریان موجب شد او به مطالعه رو بیاورد و خیلی زود وارد فعالیتهای سیاسی گردد.

آغاز فعالیت سیاسی

از سال ۱۳۲۸ رسماً به یکی از گروه‌ها پیوست و تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ با جبهه ملی همکاری داشت. پس از کودتا در "نهضت مقاومت ملی" به فعالیت مخفی پرداخت و به اتفاق گروهی از جوانان شمیران نشریات مخفی نهضت را چاپ و توزیع می‌نمود. در سال ۱۳۳۹ که دانشجوی دانشگاه تهران بود، به اتفاق گروهی از دانشجویان مبارز دانشگاه، "سازمان دانشجویان" را به وجود آورد، که یکی از کارهای آن اعتصاب عظیم دانشگاه تهران بود. و در همین رابطه دستگیر و مدتی در زندان انفرادی قزل قلعه زندانی شد. بعد از قیام مردمی سال ۴۲ با گروه‌های مخفی همکاری داشت. و از سال ۱۳۴۴

پس از پیروزی انقلاب، دکتر ملکی با اصرار دولت سرپرستی دانشگاه تهران را پذیرفت، با این شرط که دانشگاه واقعا سنگر آزادی باشد. او در مدت یکسالی که این مسئولیت را داشته، برای تحقق این امر از هیچ کوششی فروگذار نکرده‌است. او توانسته دانشگاه را به صورت کانون آزادی و برخورد اندیشه‌ها درآورد، و در همین رابطه به خاطر اعتراض به سلب آزادی از سوی گروه‌های فشار و مرتجعین خارج دانشگاه تاکنون دوبار از سرپرستی استعفا داده‌است.

مانیازمند ارتشی متفاوت از سیستم ارتش آمریکایی و آریامهری است. ولی این بعداز یک‌سال است که در طی آن قضاوت‌ها به گونه‌ای دیگر بود.

دیدگاه حاکم بر ارتش

این دیدگاه که از درک ضرورت‌ها

گزارش يك شب،

گزارش يك صبح

"تقدیم به برادرمجاهد مسعود رجوی و تقدیم به تمامی مجاهدین خلق ایران

برف می‌بارد، برف می‌بارد، چادرش از گران تا بیگران گسترده در وحشت،

حله‌های برف، درگفن پیچیده هرجابنگری، هرکوی و هر برزن، شمعگی گم‌نور، سوسو می‌کشد از پشت یک روزن،

طول شب همچون شب یلدا، در سگوتش میوزد آرام بوی مرگ، در رگانش جاری از گنداب، عافیت جویان، همه در خواب، یامیان دخمه‌ها پنهان، یاکنار صخره‌ها لرزان، پاسداران جهاد خلق، گام‌هاشان سخت و مستحکم، بر بلند دوششان آویزه بندفنگ، یاکه با گرگان آدمخوار صحرا سخت گرم جنگ،

غرش فریادشان چون رعد، آتش خشم مسلسل‌هایشان چون برق، می‌شکافد تاروپود پرده‌های قیرگون شب،

عافیت جویان فرصت یاب، همچنان در خواب، هر زمان صیاد شب بی‌رحم، باکمند خویش،

می‌کشد از آسمان یک اختری در زیر، هر شهیدی اوفتد بر خاک، قطره قطره خون او روید شقایق‌ها، پاسداران اصالت‌های مکتب، همچنان بیدار،

در میان سنگر آتشفشان خلق در پیکار، از تفنگ هر مجاهد می‌جهد چون برق، می‌خروشد ناوکی چون رعد، می‌نشیند بر ستبر سینه ظلمت، آنگ آنگ بیگران شب،

تصفیهی آنها می‌دیدند. تناقض اصلی بدیهی است هنگامی که عمال آمریکا، انقلابی و میهن پرست باشند، پرسنل مبارز و آگاه ارتش جز ضدانقلاب و بیگانه پرست نمی‌توانند

می‌درخشد تارک سرخ سحر در فجر، آنگ آنگ می‌رسد از راه، گاروان صبح، صبح نزدیک است. آری آری صبح نزدیک است. پنجه خورشید،

می‌درخشد از ستیغ کوه، ناگهان می‌لغزد از پشت افق آرام، دامن زرین خود را می‌کشد بر تارک هر بام، عافیت جویان فرصت یاب، ناگهان از گرمی خورشید، می‌پرند از خواب،

چشمه‌هاشان راه پشت دست می‌مالند، دست‌هاشان را به روی سینه می‌کوبند، ناگهان پر خشم، گام‌های صبرشان لبریز، سینه‌های تنگشان پر کینه و نیرنگ، چهره‌ی تزویرشان همچون پرتاووس رنگارنگ،

شارعان عصر استعمار، پاسداران اصالت‌های مکتب را، ز روی صحنه می‌دانند.

تا که خود را اوارشان صبح گردانند. وارث خون شهیدان شب یلدا، وارث آن صحنه‌های گرم، وارث آن صحنه‌های رزم، شارعان عصر استعمار،

این نامردمان صبح پیروزی، پاسداران اصالت‌های مکتب را "منافق" نامشان خوانند. چونکه ننمودند پای رقصی مشروع استعمار را مهور

چون نرفتند این سلحشوران بی‌پروا، باردیگر زیر بار شیوه‌ای از زور،

من در این اندیشه با خود زیر لب آهسته می‌گویم: راستی این عافیت جویان فرصت یاب،

به قسمتی از صحبت‌های برادر مجاهد مسعود رجوی در ۴ اسفند ۵۷ یعنی کمتر از دو هفته پس از پیروزی قیام که در دانشگاه تهران ایراد شده توجه کنیم: "انقلاب ما ناقص و رو به افول خواهد بود مگر اینکه نظام ارتش مزدور و پس مانده‌ی شاه اساساً و بنیاداً" منحل و به‌طور انقلابی تجدید سازمان یابد... مساله این نیست که ما با فرد

فرازهایی از زندگی مبارزاتی

مجاهد شهید

محمود رحیم‌خانی

خصوصیات شهید محمود رحیم‌خانی

محمود فردی پرکار و مصمم بود، پشت‌کار و خستگی ناپذیری محمود و قدرت استقامت او همیشه جلب توجه می‌کرد. وقتی به کاری مشغول می‌شد، خود را به کلی فراموش می‌کرد. او در تهیهی امکانات گروهی نقش فعال داشت. وی در انجام دو عمل نظامی و اعدام انقلابی شرکت داشت و یکی از عملیات نیز، به فرماندهی خود او صورت گرفت.

زندگی در میان محرومین و بزرگ شدن در شرایط فقر به او خشی ابودرگونه و در عین حال قلبی سرشار از عشق به توده‌های محروم بخشیده بود. او در وصف این حالت خود اشعار زیر را سروده بود:

به خود می‌اندیشم، من خود چگونه‌ام؟ نه، سوگند می‌خورم، به زندانیان راه آزادی،

به شکنجه، به داغ، به شلاق‌هایی که خلاق است!

به آتش نگاه کودکان به سوزناک آمادران

به پینه‌بسته دست کارگر به عزم آهنین آزادگان تا وفا کنم به عهد خود، وفا کنم به

خلق خویش و زندگی چنان کنم که گفته‌ام.

محمود از لحاظ منظم بودن در کارهایش و بخاطر جمع‌بندی مسائل و حوصله و شکیبایی در شنیدن انتقادات، در بین همه مشخص بود. حضورش در جلسات گروه از انضاف وقت جلوگیری می‌کرد. مسائل امنیتی خود را خوب توانسته بود حل کند و بدین لحاظ نمونه قابل توجهی در این موارد بود.

سلام بر آزادی - درود بر خلق درود بر شهدای به خون خفته خلق

در کدامین دخمه‌ای شب را سحر کردند؟ راستی این میوه چنان درخت انقلاب خلق در کدامین آبیاری، جوی از سیلاب خون خویش پای این شجر گردند؟

راستی این گام‌های داغ ترازش، راستی این انقلابی‌های بعد از انقلاب خلق در کدامین سنگری برپا شدند؟

در کدامین دخمه‌ای شب را سحر کردند؟

م، ح، آ - همایون‌نشر ۱۳۵۸/۱۱/۱۵

ایدئولوژی:

مفهوم صلاحیت از دیدگاه علی (ع)

بقیه از صفحه اول

گزارش مراسم هفتمین روز شهادت عین الله پور علی در قاع شهر

هنوز خون برادر کارگر مجاهدان "عباس عمانی" خشک نشده است که دیگر بار دست‌های پلید امپریالیسم از آستین ارتجاع بیرون آمده و به خونی دیگر آلوده می‌گردد. و این بار از میان معلمین دلیر و انقلابی خلق، شهیدی دیگر بر کاروان شهیدای پرافتخار "مجاهدین خلق" می‌گردد.

قرائت گردید و بعد پیام مجاهدین خلق ایران - مرکز قائم شهر خوانده شد. در آن پیام ضمن تسلیت به خانواده‌ی شهید، تأکید شد که راه پر نشیب و فراز حرکت به سمت جامعه‌ی بی‌طبقه توحیدی بدون شک به وسیله همین شهدا هموار می‌شود. پس از پیام مجاهدین خلق -



در هفتمین روز شهادت، شهید یورعلی، صدها تن از خواهران و برادرانش با او تجدید میثاق کردند

افزوده می‌گردد. و همانگونه که برادر مجاهد مسعود رجوی پیش‌بینی می‌کرد: عمانی بی‌گمان آخرین شهید سازمان نبود، چرا که به فاصله‌ی کوتاهی پس از او "عین‌الله" به خاک و خون کشیده شد.

همانطور که می‌دانید، معلم مجاهد، عین‌الله پورعلی در جریان حفاظت از ستاد مجاهدین خلق در "قائم شهر" به دست جماعتداران و ۳ بدستان مرتجع به شهادت رسید و اینها سعی بسیار داشته و دارند که شهادت این شهید والا مقام را با سکتی قلبی تعبیر کنند.

باری، روز پنجشنبه ۹ اسفند به مناسبت هفتمین روز شهادت این معلم مبارک، مراسم تجدید میثاق با او و

حاشیه‌نشینان و نالایقان، صالح شناخته می‌شوند و میدان‌دار می‌گردند. در همه‌ی زمینه‌ها، ارزش‌های مترقی و انقلابی در معرض انکار و تهمت و افترا واقع می‌شوند و طرد می‌گردند، برعکس فرهنگ کهنه و ارتجاعی، ریا، عوام‌فریبی، بی‌صداقتی و هرزشتی دیگر رونق می‌گیرد به این ترتیب جامعه به سمتی می‌رود که مناسبات کهنه تجدید و احیاء می‌شوند و اوضاع به وضع گذشته رجعت می‌کند.

لیکن تاریخ هیچگاه به عقب بر نمی‌گردد. مردم کم‌کم آگاه می‌شوند و رهبران واقعی خود را از مدعیان نالایق بازمی‌شناسند و مبارزه و انقلاب جدیدی را آغاز می‌کنند (مراجعه شود به خطبه ۱۶). انقلابی که طبیعتاً طی آن، بی‌صلاحیت‌ها از دور خارج خواهند شد. زیرا در جهان تحولی، دیگر نه برای منفعت‌طلبی و غرض‌ورزی جایی باقی می‌ماند و نه برای خشک مغزی و بلاهت و کج‌اندیشی. میدان مبارزه‌ای سخت و جدی است که در آن تنها صداقت (تقوا) و بینش به کار می‌آید و لاغیر:

"ان من صرّحت له العبر عما بین یدیه من المثلات، حِزْبَةُ التَّقْوَى عَنْ تَقْهِمِ الشُّبُهَات" (خطبه ۱۶ فراز ۱)

عین الله پور علی شهید حملات اخیر ارتجاع به قائم‌شهر

در سال ۱۳۳۷ در روستای تلنار واقع در قریه‌ی جیکرود حومه‌ی جویبار قائم‌شهر در خانواده‌ای بسیار فقیر که از طریق کشاورزی روزگار می‌گذراندند، به دنیا آمد. وی از همان ابتدای زندگی، مزه‌ی تلخ و وحشتناک محرومیتی که زائیده‌ی نظام ظالمانه‌ی ارباب و رعیتی بود، را چشیده و از کودکی یعنی وقتی که هنوز به سن مدرسه نرسیده بود چنانکه در همه‌ی روستاها به ویژه در خانواده‌های فقیرتر معمول است به خانواده‌ی خود در کشاورزی کمک می‌کرد و بیش از توان خود، به‌رحمت و رنج می‌افزاد.

و کالایی رایج‌تر و گران‌بهرتر از آن نیست، وقتی که مورد تحریف قرار می‌گیرد، نزد ایشان چیزی زشت‌تر از معروف و نیکوتر از منکر نیست). وقتی که مقدرات انقلاب و خلقی در دست رهبران بی‌صلاحیت باشد، فاجعه به بار می‌آید. به جای آنکه مبارزه‌ی توده‌ها را در مسیر رشد و کمال آنها و نابودی دشمن و ایجاد جامعه و ارزش‌های نوین هدایت کنند انرژی‌ها و استعدادات آنان را تباه می‌سازند، ارزش‌های متعالی و افکار و اندیشه‌های انقلابی را مسخ می‌کنند. بازار دسیسه و نیرنگ، عوام‌فریبی و دروغ گرم می‌شود، حقایق وارونه جلوه داده می‌شوند، تفکرات اجتماعی و رسوم و تمایلات طبقاتی امکان رشد می‌یابند و مثل موریانه دستاوردهای نو و مترقی را می‌خورند، حتی اصول و استنتاجات ایدئولوژیکی را تحریف می‌کنند تا با سوابق ذهنی‌شان جور درآید. دامنه‌ی تحریفات و کج‌فهمی‌ها بجائی می‌رسد که سیمای راستین و اصل قرآن در انزوا قرار می‌گیرد و از آن بهره‌برداری می‌شود، ولی تفاسیر و استنباطات بی‌محتوا، برداشتهای کج و معوج و آلوده به ذهنیت‌های طبقاتی مورد ترویج و تأیید قرار می‌گیرند. انقلابیون راستین و پیش‌تازان صدیق خلق کنارزده می‌شوند، عافیت جویان

یافته و طبعاً بقایای ایدئولوژی و ارزش - های کهنه‌ی آن جامعه را همراه دارند وجود چنین نمودهایی در برخوردهای یک انقلابی بایستی در حکم یک هشدار خطرناک تلقی شود که ممکن است در اثر عدم تصحیح و اصلاح به محو شخصیت انقلابی و انحطاط او منتهی شود.

کسی که بگوید "فقط من درست می‌فهمم" ...

بدون شک کسی که قاطعانه مدعی است: "فقط من درست می‌فهمم" معلوم است که فی‌الواقع کمتر می‌فهمد چنین افرادی بیشتر خودشان را لوث می‌کنند. این خود یکی از بارزترین مظاهر ایده‌الیسم است، بدین معنی که او بجای اینکه بازگو کننده‌ی واقعیت خارجی باشد، چیزهایی را از ذهن خودش به جای آنها، ملاک قرار داده و راجع به واقعیت خارجی قضاوت می‌کند. بنابراین کسی که، خود را بیشتر از آنچه هست ارزیابی می‌کند و بدون کسب صلاحیت لازم، در مورد مسائل گوناگون حق اظهار نظر به خود می‌دهد، کسی که خود و اعتقادات خود را خطا ناپذیر می‌داند، کسی که به افکار و نظریات خویش بیش از حد لازم بها می‌دهد و بالاتر از شناخت خود، چیزی را متصور نیست، نوعی ایده‌آلیست به شمار می‌رود. بشریت و علم همواره از افکار و احزاب و عقاید کسانی که مرزهای معرفت را فقط به خودشان محدود کرده و خود را انحصارطلبانه، مرکز عالم، تصور کرده‌اند سخت‌ترین ضربه‌ها را خورده است.

و ان اظلم علیہ اَمْرٌ اُكْتُمَ بِهِ لَمَّا يَلْعَلْ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ، تَصْرُخُ مِنْ جَوْرِ قَضَائِهِ الدَّمَاءُ وَ تَجْعَلُ مِنْهُ الْمَوَارِثُ (و اگر امری بر او مبهم باشد، چون به نادانی خود آگاه است، سعی می‌کند جهل‌اش را بپوشاند. به سبب حکم‌هایی که صادر کرده، خون‌های به ناحق ریخته شده، فریاد می‌کنند و ...)

کسانی که فاقد بینش عمیق هستند، صلاحیت رهبری را ندارند

بدیهی است افرادی که بینش عمیق ندارند، صلاحیت رهبری و حل مسائل پیچیده‌ی یک جامعه‌ی انقلابی را ندارند (لا هو اهل لما فوض الیه). آنها از درک پیوند متقابل و گسست ناپذیر تئوری و عمل عاجزند و فکر می‌کنند که برای رهبری یک انقلاب، تنها کافیت "حسن نیت" داشته باشند.

حال آنکه امروزه ما می‌دانیم برای حل مسائل بغرنج مبارزه، شرط اساسی دیگری نیز لازم است، این شرط اساسی همان مجهز بودن به یک "تئوری انقلابی" است که بدون آن "مبارزه‌ی انقلابی" امکان ندارد. یک رهبر انقلابی باید بتواند با شرکت در مبارزات انقلابی توده‌ها، تئوری را با عمل پیوند دهد و به شیوه‌ی انقلابی پرورش یابد و آیدیده شود. این نوع پرورش با سایر انواع پرورش‌های ذهنی و جدا از عمل اجتماعی به کلی فرق دارد. در پرورش یک جنبه‌ی ذهنی، تمام توجهات و تأکیدات، روی انباشتن مطالب و کلیشه‌ها و دگم‌های کهنه در ذهن است در پرورش انقلابی به عکس رشد و آبدیدگی فرد از طریق تطبیق تئوری‌ها بر عمل، آشنائی با استراتژی و تاکتیک‌های انقلابی، حل شدن در ایدئولوژی و کسب خصلت انقلابی، قدرت جمع‌بندی و کشف شیوه‌های مناسب کار و ... تأمین می‌شود. در تلقی صوری و انتزاعی از پرورش، "رهبر" خود را مصون از هر خطا می‌داند و به هیچ حقیقتی خارج از شناخت‌های ذهنی خود قائل نیست (لا یحسب العلم فی شئی ما انکره)، چون از مبارزه‌ی توده‌های وسیع خلق جداست و فقط به پرورش ذهن خود (پرورش ایده‌آلیستی) پرداخته است. در صورتی که یک رهبر انقلابی بایستی همواره شناخت‌ها و تئوری‌های خود را به عمل اجتماعی بازگردانده و ببیند که

جداست و فقط به پرورش ذهن خود (پرورش ایده‌آلیستی) پرداخته است. در صورتی که یک رهبر انقلابی بایستی همواره شناخت‌ها و تئوری‌های خود را به عمل اجتماعی بازگردانده و ببیند که آیا این تئوری‌ها او را به هدف می‌رسانند یا نه؟

او باید ضمن جمع‌بندی مبارزات توده‌ها، با فروتنی از آنها درس بگیرد عقاید و انتقادات آنها را گوش کند، نقطه‌نظرهای ذهنی موجود در افکار خود را تصحیح کند و چیزهای غلط را به دور ریزد. رهبری انقلابی باید طبق اصل "از توده‌ها به توده‌ها" نظرات پراکنده و غیرمنتظم توده‌ها را جمع کرده و آنها را در چارچوب خطوط و نظرگاههای کلی خود به صورت فشرده درآورد، سپس مجدداً آنها را به صورت تئوری‌های مدون در میان مردم تبلیغ و تشریح کند، تا متقابلاً مردم نیز آنها را پیگیرانه دنبال کنند و صحت و سقم این نظریات را در عمل بیازمایند. با تکرار چنین پروسه‌ای است که نظریات و ایده‌های رهبری صحیح‌تر، زنده‌تر و غنی‌تر می‌گردند.

و اگر رهبری بر او مبنی باشد، چون به نادانی خود آگاه است، سعی می‌کند جهل‌اش را بپوشاند. به سبب حکم‌هایی که صادر کرده، خون‌های ناحق ریخته شده، فریاد می‌کنند و میراث‌ها ناله سر می‌دهند (می‌بینیم که وقتی فرد در موضعی قرار بگیرد که صلاحیت آن را ندارد، چگونه دوگانگی‌ها و عدم صداقت‌ها در وجودش رشد می‌کند، تا آنجا که حقیقت را آگاهانه مخفی می‌کند. در این حالت دیگر علاوه بر جهالت و ناآگاهی ملاحظات و منافع شخصی خودخواهانه نیز وارد رفتار او شده به نحوی که حاضر است منافع خلق و انقلاب را فدای آنها سازد. عملکردهای انحرافی جاهلانه و یا نفع طلبانه این نوع رهبری به قربانی شدن عده‌ای و ریختن خون آنها منتهی می‌گردد. این خون‌ها در حقیقت تاوان اشتباهات و نادانی‌های رهبرانی است که معمولاً آن را محروم‌ترین اقشار توده‌های خلق می‌پردازند. همانهایی که چه بسا در یک مرحله، با خون خودشان راه به قدرت رسیدن این

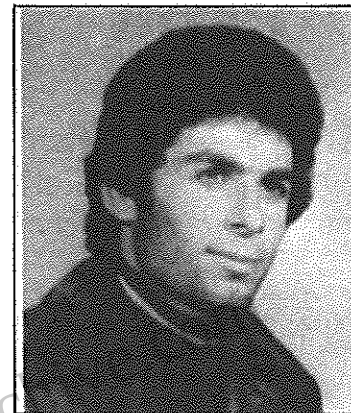
اگر رهبری فقط در حاشیه بنشیند و خود را در میان ذهنیات، علائق و نزدیکانش محصور نماید، هیچ دردی از دردهای مردم را نمی‌تواند دوا کند.

اگر هسته‌ی رهبری خود را تافته‌ی جدا بافته و "ارباب" توده‌ها بداند، اگر از ضعف‌ها و اشتباهات کار خود با صداقت تمام انتقاد نکند، و مصمم به رفع آنها نگردد، اگر فقط در حاشیه بنشیند و خود را در میان ذهنیات، علائق و هم مسلکان و نزدیکانش محصور نماید، دیری نخواهد پایید که به انحطاط کشیده می‌شود. چنین رهبرانی هر قدر هم که معلومات داشته باشند، به هیچ وجه به کار مردم نخواهند خورد و آنها دست رد به سینه‌شان می‌زنند، به خصوص که توده‌های عوام از آنها تجلیل می‌کنند سرمست‌باده‌ی غرور شده و مبدل به افرادی از خودراضی، برمدعا، متکبر و سرانجام فاسد می‌گردند این روحیات ممکن است در برخی انقلابیون بی-تجربه نیز که هنوز در دوره‌ی مبارزه‌ی انقلابی آبدیده نشده‌اند و از خصائل کهنه‌ی عادات طبقاتی پاک نگردیده‌اند، وجود داشته باشد، زیرا بهر حال آنها هم در یک جامعه منحط پرورش

تحریف ایدئولوژی در اثر حاکمیت رهبری بی‌صلاحیت

"إِنِّي إِلَهِ أَشْكَو مِنْ مُعْشَرٍ يَعِيشُونَ جَهْلًا، وَ يَمُوتُونَ ضَلَالًا، لَيْسَ فِيهِمْ سَلْعَةٌ أَبْوَى مِنَ الْكِبَابِ إِذَا نَلَّي حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَ لَا سَلْعَةٌ أَنْفَقَ تَبْعًا وَ لَا أَغْلَى ثَمَنًا مِنَ الْكِبَابِ إِذَا حَزَفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ لَا يَعْنِدُهُمْ أَنْزَكُ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَ لَا أَغْرَفُ مِنَ الْمُنْكَرِ" (به خدا شکایت می‌کنم از گروهی که با جهل و نادانی زندگانی می‌کنند و بر ضلالت و گمراهی می‌میرند. در میان‌شان متاعی بی‌قدرتر از قرآن، وقتی که به حق و در سیمای اصیل آن عرضه گردد، نیست. همچنان که متاع

مدرسه برسیده بود چنانچه در مسکن روستاها به ویژه در خانواده‌های فقیرتر معمول است به خانواده‌ی خود در کشاورزی کمک می‌کرد و بیش از توان خود، به زحمت و زنجی‌افتاد. از آنجائی که پدرش علاقه‌ی وافری به او داشت با تمامی گرفتاری‌ها و مشقات زندگی، او را در هفت سالگی به مدرسه فرستاد. وی از دانش‌آموزان ممتاز کلاس بود و در روزهای تعطیل به‌ویژه در ایام تابستان در کار کشاورزی به پدر و مادرش کمک می‌کرد. بعد از اتمام دوره‌ی ابتدائی برای ادامه‌ی تحصیلات به شهر عزیمت کرد. چیزی که حتی در ده و شهر و محیط دبیرستان جلب توجه دوستان و آشنایان می‌کرد، اخلاق پاک و صفات نیکوی روستائی او بود.



پس از طی دوره‌ی اول دبیرستان وی که از لحاظ مالی در فشار و تنگنا بود در دانشسرای مقدماتی شبانه‌روزی فرح آباد ساری ثبت نام کرد تا در ضمن تحصیل از امکانات زندگی نیز برخوردار شود. در ضمن او در تابستان‌ها به‌طور روزمزد در شرکت‌های ساختمانی مشغول به کاری شد. او در جریان انقلاب فعالیت روشنگرانهای در روستای خود به‌ویژه بر روی جوانان و کودکان داشت و فعالانه در تظاهرات ضد دیکتاتوری شرکت می‌کرد.

کودکان و جوانان روستا را با کتاب‌های متناسب و نیز کتاب‌های دکتر شریعتی آشنا کرد و در همین رابطه کتابخانه‌ی کوچکی در مقرش ایجاد نمود

درگیری با "ارباب"

وی که ریشه‌ی فقر و محرومیت روستائیان را در نظام حاکم، به‌ویژه در بقایای سیستم فئودالی در روستا می‌دید، با احساس مسئولیت خاصی مبارزه علیه فئودال منطقه

سرچشمه می‌گرفت، خواستار حقوق کشاورزان تحت‌ستم شد. این برخورد چنان شجاعانه و غیرمتوجه بود که در روستا با انعکاس ناباورانه‌ی روبرو شد. خویشان و نزدیکان وی که مانند دیگر روستائیان تحت ستم، سخت‌مردوب ارباب بودند از ترس انتقام به وحشت افتادند و عین‌اله را از درافتادن با ارباب برحذر داشتند. سرانجام عین‌اله پس از اتمام دوره دانشسرا در روستای مجاور (مشک‌آباد) معلم شد و با شور و شوقی فراوان به تربیت دانش‌آموزان و روشنگری در سطح روستا پرداخت. او که همواره سعی می‌کرد از هرامکانی در جهت تحقق جامعه‌ی توحیدی استفاده کند، کتابخانه‌ی کوچک خانه‌اش را تبدیل به کتابخانه‌ی بزرگتری کرده و از پوست و عکس شهداء برای تبلیغ راهشان استفاده می‌کرد. شهید عین‌اله پورعلی آنچنان به وظیفه سنگین اسلامی خویش آگاهی پیدا کرده بود که از هیچ کوششی برای رهایی زحمت‌کشان و روستائیان کوتاهی نکرد. او فهمیده بود که برای رهایی از یوغ استثمار و استثمارگران باید به آگاهی توده‌های زحمتکش افزود. بر همین اساس بود که بعد از فراغت از تدریس در مدرسه، روستائیان را به دور خود جمع می‌کرد و به تدریس می‌پرداخت.

توطئه برای قتل عین‌اله

بعد از پیروزی انقلاب او نیز هیچگاه مبارزه را تمام شده نمی‌دانست، زیرا به عینه می‌دید که هنوز نظام فئودالی بر روستاها حاکمیت دارد و کشاورزان محروم هنوز از یوغ ارباب آزاد نشده‌اند. به‌ویژه اینکه بر اثر عملکردهای نیروهای ارتجاعی، هیچگاه عدالت در مورد تمام جنایتکارانی که جز استثمار و تجاوز، کار دیگری نکرده بودند، اجرا نشده بود. به مبارزه‌ی خود علیه فئودال محل (حسین یزدانی که به میانجیگری یکی از روحانیون متنفذ ساری) آزاد شده بود، ادامه داد.

حسین یزدانی که در منطقه به تجاوز و قتل و زور گوئی مشهور است، اینبار نیز در نظام جمهوری اسلامی در صدر بر می‌آید که این سد راه خود را از میان بردارد؛ لذا با توطئه‌ای به صورت تصادف ساختگی در صدد قتل عین‌اله بر می‌آید، اما عین‌اله در این مهلکه، درحالی که زخمی شده بود، از مرگ نجات یافت.

او همواره در جستجوی دریافت بیشتری از حقایق بود. و براساس

شهادت این شهید والامقام را با سکنه قلبی تعبیر کنند. باری، روز پنجشنبه ۹ اسفند به مناسبت هفتمین روز شهادت این معلم مجاهد، مراسمی از طرف "جنبش معلمین مسلمان قائم‌شهر" در مزارش واقع در گلدشت جویبار که دهی از دهات دور قائم‌شهر می‌باشد برگزار شد، و صدها تن از خواهران و برادران به نمایندگی از طرف میلیون‌ها چشمی که در مرگ او گریان شدند، و خشم و نفرت‌شان نسبت به ارتجاع صد-چندان شده بود، در این مراسم شرکت کردند. و با اجتماع خویش میثاق خود را با خدا و خلق تجدید کردند که در راه آرمان پاک و مقدس اسلام راستین تا رسیدن به جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی از نثار همه‌چیزشان خودداری نکنند.

با وجود دوری و بدی راه، مراسم با حضور صدها تن از خواهران و برادران مبارزمان از شهرهای بابل، بابلسر، آمل، قائم‌شهر و ساری آغاز شد. در ابتدا آیتانی از کلام الله مجید

همین ویژگی‌ها به تضادهای جامعه آگاه بود و به وضوح می‌دید که چگونه خون شهداء با انحرافی که فرصت طلبان و مرتجعان در مسیر انقلاب ایجاد کرده بودند، به هدر می‌رود. او از افتراها و تهمت‌هایی که به نیروهای انقلابی زده می‌شد، سخت آزرده می‌گشت و در هر فرصتی که پیش می‌آمد این اعمال ارتجاعی را محکوم می‌نمود.

در رابطه با سازمان

سرانجام وی تحقق آرمان‌های توحیدی خود را در سازمان مجاهدین خلق یافت و در رابطه با این جریان انقلابی، به حرکت خود در فاز جدیدی ادامه داد. وی پس از رسیدن به این سرچشمه، که روح پرتلاطمش را اقناع می‌کرد، خود به عنوان مبلغ سازمان درآمد و با بردن عکس و پوستر و نشریات سازمان به روستا و محل کارش، رسالت خود را در مسیری جدید ادامه داد.

شهید عین‌اله پورعلی که کینه‌ای عمیق از ارتجاع و حامیش امپریالیسم به دل گرفته بود، روستا و مدرسه را به خاطر شرکت در میدان مبارزه بر علیه ارتجاع و امپریالیسم که اینبار به شکل میتینگ پنج‌شنبه مطرح شده بود، ترک کرد و به قائم‌شهر آمد. نیروهای وابسگرا که مرگ خود را در اعتلاء و رشد نیروهای انقلابی

برای شهید قرائت گردید. سپس زندگینامه شهید بوسیله یکی از دوستانش خوانده شد. سپس ابودر ورداسی سخنرانی کرد، او ضمن تجلیل از مقام شهید، به شهادی مجاهدین خلق و نقش مجاهدین در شرایط فعلی توجه داد. و جریانات ارتجاعی، نظیر حمله به مقر مجاهدین و ... را با فشارهایی که در انقلابات توحیدی گذشته بر نیروهای مردمی وارد می‌آمد تشبیه کرد، که با تشویق زیاد خواهران و برادران مواجه گردید در پایان پس از صرف نهار که از طرف خانواده‌ی شهید تهیه دیده شده بود (طبق سنت محل) بچه‌ها، محل را ترک کردند در حالی که قلب‌هایشان سرشار از کینه‌ی مضاعف نسبت به امپریالیسم ارتجاع بود. مسئله جالبی که در این مراسم دیده می‌شد حضور فعال روستائیان اطراف و نیز شاگردان خردسالش بود که همگی در حالی که به شدت می‌گریستند و سینه می‌زدند در مراسم شرکت داشتند و این نشانه نفوذ مردمی عین‌الله بود.

می‌دیدند، این بار میتینگ آرام را تبدیل به میدان جنگ و صحنه‌های خشن کردند و انقلابیون را به مبارزه طلبیدند. عین‌اله همانند تمام کسانی که به سازمان خود عشق می‌ورزیدند وقتی که احساس کرد ستاد مجاهدین در خطر هجوم نیروهای ارتجاعی است، با دیگر هم‌زمانش یک زنجیر انسانی به دور ستاد ایجاد کرد و به حراست و حفاظت آن پرداخت چماق بدستان و حامیان ۳۰۰ بدست‌شان که از هیچ جنایتی برای به تعویق انداختن مرگشان فروگذار نمی‌کنند اینبار جنایت دیگری مرتکب شده و با هجوم‌های مکرر خود سرانجام عین‌اله را به شهادت رساندند تا سند دیگری بر زوال خود به خلق ارائه دهند.

نیروهای ارتجاعی، حتی پس از شهادت هم دست بردار نبودند و با وحشت و شتابی که انعکاس جنایتشان بود، شب هنگام جنازه را از بیمارستان دزدانه تحویل گرفته و با رفتاری که برای روستائیان تداعی مأمورین دژخیم آریامهری را می‌کرد با ایجاد ترس و ارباب وی را به خاک سپردند و برای پوشاندن این جنایتشان سعی کردند که از پدر داغ‌دیده شهید، امضائی مبنی بر اینکه عین‌اله از طریق سکنه قلبی درگذشته است بگیرند که این بار هم تیرشان به سنگ خورد و سند دیگری بر اسناد رسوائیشان افزود.

از سخنرانی "پدر طالقانی" در مراسم سالروز فقدان دکتر مصدق (۱۴ اسفند ۵۷)



"پدر طالقانی" به همراه فرزندان مجاهد خویش، بر مزار پیشوای کبیر "دکتر مصدق" در احمدآباد

دینی را بگوید. تمام عشایر را سرکوب کند. و همه جناح‌ها و گروه‌هایی که درک و یا دردی دارند، این را یا بکشد، یا خانه نشین کند. راه را برای چپاول و غارت انگلستان باز کند. این برنامه آنها بود. آن روز کی می-فهمید؟ آن روز چه مردمی بودند که عاقبت چنین حکومت و سلطنتی را ارزیابی کنند؟ عده‌ای معدود. اکثریت متوجه نبودند، فریب وعده‌ها را به عنوان امنیت، به عنوان ثبات کشور و به عنوان سرکوبی اشرار می‌خوردند و او حمایت می‌کردند. یک عده‌ای می-فهمیدند ولی جرات مقاومت نداشتند در آن موقعی که دو قدرت بزرگ روس و انگلستان، هر دو در کشور ما راه نفوذ و راه پایگاه‌ها و استفاده‌ها را می‌جستند. هیئت حاکمه، عده‌ای طرفدار روس بودند، عده‌ای طرفدار انگلیس بودند. در این بین آن‌حق که ملحوظ نمی‌شد، و آن چهره‌ای که به چشم نمی‌آمد، ملت ایران بود. دکتر مصدق، همراه مرحوم مدرس این راه را باز کرد، این‌تر را نشان داد، که نه روس، نه انگلیس، بلکه ملت! این ملت است که باید سرنوشتش را به دست گیرد و راهش را بیابد. و پیش برود. مدرس در تبعیدگاه کشته شد و مرد، همچنین رفتاری او، چه خاطراتی من از مرحوم مدرس یادم است که با پدر من روابطی داشت. نامه‌هایی که از تبعیدگاه، بوسیله کاغذ سیگار که آن وقت معمول بود می‌فرستاد و از وضع خودش شکایت می‌کرد. درد دل‌هایش و راه و روش را به بعضی از علما و مراجع تقلید می‌فرستاد که من در تبعیدگاه هستم و می‌میرم، ولی این راه را ادامه بدهید. دکتر مصدق و مرحوم مدرس، دنبال چه موجی و چه تری بودند؟ سال‌ها، ملت ایران و ملل اسلامی و خاورمیانه، خواب بودند. در این میان، از همین کشور ما، از همین سرزمین پاک ما، از میان همین ملت هوشیار و آگاه ما، مانند سید جمال‌الدینی قیام کرد. از این کشور به آن کشور. تا ملل اسلامی و ملل شرق را بیدار کند. اولین موج شروع شد. از کی بود؟ از سید جمال-الدین. سید جمال‌الدینی که به عمق انقلابی اسلام و قرآن آگاه بود. همان وقتی که اسلام و قرآن وسیله تخریب و وسیله بیهوشی و بی‌دردی شده بود. این سید جمال‌الدین بود.

شخص دکتر مصدق کی بود؟

فرد دکتر مصدق فردی بود

تغییر می‌دهد. تغییر از عزت به ذلت، از ذلت به عزت. تغییر از استقلال و سربلندی به سوی خفت و تحقیر و سر-شکستگی، تغییر از جهت قدرت، به جهت ضعف. همه اینها، از زبان قرآن مربوط می‌شود به تغییر انسان‌ها. چرا امروز ما عزت پیروزی خودمان را درک می‌کنیم؟ برای این که فرد فرد ما، گروه‌های ما، تغییر کردند. از آن وابستگی‌ها، خودخواهی‌ها و خودپرستی‌ها، در برابر استبداد قهار و استعماری که در تمام شئون حیاتی زندگی ما، در اقتصاد ما، در اجتماع ما، در فرهنگ ما و در اخلاق ما رسوخ

و آینده ما را ترسیم کند. آنچه من می‌توانم در این مکان و در این شرایط به شما ملت عزیز و شرافتمند ایران بگویم، فقط تذکراتی است، یادآوری-هائی است، که شاید این تذکرات هرچه بیشتر نافع تر باشد.

تذکرات شکست‌ها و پیروزی‌ها، تذکرات راه‌های مستقیم و منحرف، تذکرات علل شکست‌ها و پیروزی‌های ملت ایران، که مانند موج دریا، گاه طوفانی می‌شد و گاه آرام، ولی در عمق، موج و متحرک بود. دکتر مصدق چرا پیروز شد؟ دکتر مصدق چرا بر حسب ظاهر و نه واقع شکست خورد؟ دکتر مصدق، یعنی نهضت ملی و دینی ایران، چرا پیروز شد و چرا به شکست منجر شد، چرا این موج برخاست و دومرتبه آرام گرفت؟ این آیه‌ای که در آغاز سخنم بیان کردم، باهمی فشرده‌گی و کوتاهی و اعجاز آمیزی، بیان علل شکست‌ها و پیروزی‌های ملت‌ها و مردم و امم است. "ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم". تغییر و تحول، شکست و پیروزی، عزت و ذلت، انهدام و سازندگی، همه، مربوط به چیست؟ به نیت، نفسیات، اخلاق، روش‌ها و منش‌های ملت‌ها. دو اراده است، اراده‌ی انسان و اراده‌ی خدا، سنن جاریه الهی. تغییر با اراده‌ی انسان، در خود انسان، تغییر نفسیات، اخلاق، روحیات، دید و بینش، اگر به هر جهتی تغییر کرد، سنن الهی هم، آن ملت و آن‌امت را، در همان جهت

می‌بستند. چرا؟ مگر دکتر مصدق چه بود؟ دکتر مصدق خفته در خاک، چشم از جهان دوخته، چه وحشتی از او داشتند؟ دکتر مصدق، نام او، راه و روش او، مجموعه‌ای است از مبارزه‌ی بیش از نیم قرن ملت ایران. دکتر مصدق، در پی نهضت‌های پیش از فوت، و ادامه‌ی نهضت‌های پس از وفاتش، حلقه‌ای و واسطه‌ای بود برای ادامه‌ی نهضت مردم ایران، علیه ظلم و استبداد و استعمار و استثمار. این نام و این مزار، همیشه مورد توجه مردم ایران و دنیای آزاد و آزادیخواه بوده است و خواهد بود. امروز که ما در اطراف مزار او جمع شده‌ایم، پیش از اجتماع ظاهری ما، باید مرکز اجتماع فکری، اندیشه‌ای و انقلابی ملت ما باشد. ما تا چندی قبل چنین روزی را باور نمی‌کردیم، که همه‌ی ما، از اطراف و اکناف، در چنین مکانی باهم جمع بشویم و یاد مصدق، راه و روش مصدق را باز زنده‌تر کنیم. دکتر مصدق مجموعه‌ای است از سلسله حوادث و موج‌های قبل از خود و بعد از خود. ما، و شخص مخلص شما، با این وضع و حال مزاج که اینجانشستام اگر هرچه بگویم و هرچه که یادمان است، با همه‌ی ضعف حافظه، کافی نیست.

یادآوری شکست‌ها و پیروزی‌ها

شاید اگر همه سکوت کنیم و در اندیشه فرو رویم و تذکرات گذشته را به یاد آوریم، این سکوت بیش از هزار زبان، گویا باشد و گذشته و وضع کنونی

سال گذشته بعد از سالهای متمادی اختناق پهلوی فرصتی دست داد تا هم رزمان و دوستان دکترومصدق منجمله پدر طالقانی و برادران مجاهد مسعود رجوی و موسی خیابانی و برخی دیگر از شخصیت‌ها و گروه‌ها، در احمدآباد گرد آیند و یاد او را زنده کنند.

در آن مراسم پدر طالقانی و برادر مجاهد مسعود رجوی سخنرانی کردند. و امسال ما در غیبت "پدر" با یادآوری بخش‌هایی از سخنرانی‌اش بر مزار دکتر مصدق، حضور معنوی او را در این روز بیشتر احساس می‌کنیم!

بسم الله الرحمن الرحيم

ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم
برادران، خواهران، فرزندان گرامی! امروز روز خاطره انگیزی برای ملت ماست. همه در پیرامون تربیت شخصیتی مبارز و تاریخی جمع شده‌ایم نام مرحوم دکتر محمد مصدق، برای همه‌ی ملت ایران، و برای تاریخ ما و نهضت ما، خاطره انگیز است. نام دکتر مصدق، همان اندازه که برای هشیاری، بیداری، نهضت، مقاومت و قدرت ملی، خاطره انگیز است، همان اندازه برای دشمنان داخلی و دشمنان خارجی و عوامل استعمار داخلی، وحشت‌آور و نگران-آور است. دکتر مصدق، ۱۲ سال پیش در حال تبعید، در میان این قلعه و بیابان، چشم از جهان فرو بست. ولی قبر او، مزار او، نام او، همه اینها، برای دشمنان ملت وحشت‌انگیز بود. چه سال‌هایی که گذشت و مردم ما، ملت با وفای ما، ملت هشیار ما، برای زیارت قبر او، برای زنده کردن نام و نهضت او، به سوی مزار او می‌آمدند. و پلیس و مأموران درخیم و طاغوت، از زیارت کردن و فاتحه خواندن بالای قبر او، وحشت داشتند و همه راه‌ها را بروی ما و همه‌ی ملت ما، در این گوشه بیابان،

فرازهایی از سخنرانی برادر مجاهد مسعود رجوی در مراسم ۱۳ اسفند ۵۷ بر مزار دکتر مصدق

آنها، نگرانی از اینکه خون شهدای حناحنه باید مشرب نشود، احازه

کند. همچنین تاکید بر نقش اجتماعی

الیهه منطبق با مقتضیات اجتماعی - اقتصادی، شایط کنونی، ما- در آن

مردم قهرمان ایران به

مردم قهرمان ایران به ایستادگی مصدق افتخار می‌کنند

اکنون بگذار دشمنان و فرصت طلبان، استواری و سازش‌ناپذیری پیشوا را، لجاجت، یکدندگی و منفی بافی تعبیر کنند. این برجسی است بسی پرافتخار و غرورآفرین که پیوسته نصیب آنهایی شده‌است که دست رد

البته منطبق با مقتضیات اجتماعی - اقتصادی شرایط کنونی ما - در آن عرضه شود. این مهمترین و خطرترین مطلب کنونی ماست. چرا که اصلی‌ترین درد و انگیزه‌ی مجاهدین، همیشه درد مکتب و ایدئولوژی بوده است و ما از آغاز به یک‌مبارزه‌ی انقلابی - مکتبی تاریخی، معتقد بوده‌ایم. بنا براین چیزی که مطرح است، حیثیت بین‌المللی اسلام و حیثیت تاریخی اسلام است. کاملاً روشن است که تمام



برادر مجاهد مسعود رجوی در حال سخنرانی مراسم ۱۴ اسفند سال ۵۷

به‌سینه‌ی استعمارگران و عمال آنها زده اند و قاطعانه‌به آنها "نه" گفته‌اند. اما تا آنجا که به مردم قهرمان ایران مربوط می‌شود به ایستادگی و استقامت مصدق افتخار خواهند نمود.

در مورد جمهوری اسلامی، باید گفت: که اکنون حکومت اسلامی خواست اکثریت قاطع مردم ایران است و لذا تصویب آن در شکل رفراendum پیش‌بینی شده از طرف دولت، از پیش محرز است.

جمهوری اسلامی بله، سوءاستفاده‌ی ارتجاعی از اسلام نه

چیزی که ما در اینجا در قبال جمهوری خواستار آن هستیم و مسئله بسیار مهم و حیاتی است، که حقیقت اصیل و انقلابی اسلام و مکتب توحید -

جهان این روزها بر میهن ما چشم دوخته‌اند تا تجربه‌ی حکومت اسلام را آزمایش کنند.

چیزی که ما می‌خواهیم، این است که مبدا اشتیاق توده‌های مردم نسبت به اسلام به یاس و دلسردی منتهی شود. خلاصه اینکه ما می‌گوئیم "جمهوری اسلام بله، ولی سوءاستفاده ارتجاعی از اسلام نه".

بر همین اساس فکر می‌کنیم که خصایص ضداستعماری، ضددیکتاتوری و ضدارتجاعی این جمهوری، که بایستی حافظ حق و حقوق تمامی مردمی باشد که در سراسر این کشور زندگی می‌کنند، مبرم‌ترین خصایص این جمهوری است. که این جمهوری به خصوص باید در نهایت عدل و بلکه بیشتر، در نهایت قسط، تمام آزادی‌های سیاسی و اجتماعی را در مورد طبقات و نیروهای مختلف مردم افاده

کند. همچنین تاکید بر نقش اجتماعی مستضعفین و طبقات محروم (کارگر و دهقان) جامعه را در صدربرنامه‌ی خویش قراربدهد. والا بدیهی است که بر حسب بیان سوره‌ی ماعون: "اگر منع ماعون نموده و یا باصلاح آلات و ابزار زندگی و تولید و منافع آنها را منحصر به قشر و طبقه‌ی خصوصی بکنیم تکذیب دین و تکذیب اسلام است.

تداوم مبارزه‌ی ضد امپریالیستی، کلید وحدت

اگر درست است که گره اصلی و بن‌بست اصلی، امپریالیست‌ها هستند پس بنابراین اگر در این راه حرکت کنیم هیچ اختلافی، جایی برای بروز نخواهد داشت. و من می‌خواستم مقایسه کنم با موقعی که شاه هنوز فرار نکرده بود، نه اینکه جای درستی انگشت گذاشته شده بود، همه یکپارچه یک رای، یکدل و یک فکر بودند.

آخر ما در فکر آینده هستیم؛ می‌خواهیم از تجربیات سالهای ۳۰ تا ۳۲ درس بگیریم. می‌خواهیم این دولت به سرنوشت آن دولت دچار نشود، اگر دولتی باشد که بخواهد انشاءالله عبرت بگیرد. آخر، امروز شما تمام امکانات را دارید، یک خلق بسیج شده انکاء به حمایت امام، و یک رژیم و ارتش واژگون شده و اوضاع و احوال مساعد بین‌المللی. ما نمی‌خواهیم طوری بشود که شکست بخوریم لحظه‌ای نگاه (کنیم) به سرنوشت کسانی که، یا انقلاباتی که در حقشان قرآن چقدر خوب گفته‌است: "الم ترالی‌الذین بدلوا نعمه‌الله کفرا و احلوا قومهم دارالبوار" آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را تبدیل به کفر کرده‌اند، ناسپاسی کرده‌اند. و قوم خودشان را به دار نابودی و نیستی و فلاکت کشانیده‌اند. این سرنوشت تمام انقلابات و کسانی است که آنچنان که باید به حق عمل نکرده‌اند و از نعمت‌ها استفاده نکرده و شکست خورده‌اند، و بعد همان وضعیتی خواهدبود که در سال ۳۲ تا به امروز داشتیم.

بنابراین ما نگرانی‌مان را پنهان نمی‌کنیم. نگرانی که ازسلطه‌ی محدود امپریالیستها، از ریشه‌کن‌نشدن سلطه‌ی

آنها، نگرانی از اینکه خون شهدای ما چنانچه باید مثمر نرشد. اجازه بدهید چند جمله از پیام ۳۰ تیر (در سال ۳۲ در سالروز سی‌تیر) دکتر مصدق را بخوانم این دقیقا بیان حال ماست "جای تاسف نیست که جمعی از برادران و فرزندان گرامی ما در واقعه ۳۰ تیر جان خود را در راه حفظ سعادت و عظمت مملکت ایران فدا کردند و با این فداکاری سرمایه و افتخاری جاوید برای خود و خاندان خویش اندوختند، جای تاسف موقعی خواهدبود که خدای نخواستہ ملت، نتواند از این فداکاری‌های بی‌دریغ فرزندان خود نتیجه‌ای را که لازم است بدست بیاورد و از این خونهای مقدسی که ریخته شده، بهره‌ای که شایسته است تحصیل نکند." ملاحظه می‌کنید که نگرانی ما از چیست؟

مسئله برسر نظام ارتش است، نه مسئله‌ی یک فرد بخصوص

در مورد برادران دلیر و ارتشی مان باید بگوئیم معلوم نیست چرا وانمود می‌کنند که گویا ما خواستار از بین بردن نفرات و پرسنل ارتش هستیم هرگز اینطور نبوده‌است. خون ارتش، خون ملت ماست. این خونها بهم آمیخته‌اند، این خونها در همین روزها در هم یکی‌شده‌اند و نثار شده‌اند و ما امروز بهترین روابط را با افسران و سربازان دلیر ارتش داریم، و ما بهیچ وجه خواستار کوچکترین تضییقات برای خود آنها و برای خانواده‌شان نیستیم. مسئله چنانکه حضرت آیت‌الله طالقانی فرمودند: مسئله نظام ارتش است، نه مسئله‌ی یک فرد بخصوص و نه حتی مسئله‌ی یک فرماندهی بخصوص. موضع‌گیری ما دقیقا بر این مبتنی است که سیستمی ایجاد نشود که مجددا "همان دلایل وجودی ارتش در ۵۰ سال گذشته، یعنی در مقابل مردم، خشونت، و سینه‌های آنها را آماج گلوله‌ها کردن، و میدانها، میدان شهدا درست کردن تکرار شود. آیا این نقطه نظر که ما، تقوا را بر تخصص ارجحیت قائل هستیم، ضد اسلامی و خرابکارانه است؟ آیا این ضد ملی است؟ پس چرا نباید قبول بشود؟ چرا نباید رعایت بشود؟

شخص دگتر مصدق کی بود؟

فرد دگتر مصدق فردی بود تحصیل کرده، ولی در زندگی اشرافی، طبقه‌ی اشراف، در دربار یا پیرامون دربار، تعبیر کرد و تحول یافت. مرد ملت شد، مرد اجتماع شد و مرد نهضت شد. همانطوریکه قرآن دربارہ‌ی موسی بیان می‌کند "فَالْتَقَطَهُ الْاُلُفْرَعُونَ لِيُكُونَ لَهُمْ عَذْوًا وَخَرَّجَاهُ" همانطور که می‌گوید "یا موسی واصطعنتک لنفسی" ترادرسر کردم، ساختم، که یک روزی به درد من بخوری، به راه من، به مشیت من. دکتر مصدق مثل بسیاری از رهبران اجتماع، در درون طبقه اشراف بود. بوجی آنها را از نزدیک می‌دید. ساخت و سازهای دربار را از نزدیک مشاهده می‌کرد، و همه‌ی اینها را دید. آن رعب، آن مقهوریتی که مردم از چنین قدرت‌هایی دارند، در نظر او کاهش یافت و از بین رفت بوجی و بوجی قدرت‌های ظاهری را، همانطوری که موسی در درون دربار فرعون، یعنی این مرد مغرور و خودخواه و بوج و ضعفی که ادغای "اَنَا رَبُّکُمْ الْاَعْلٰی" می‌زد و ملتی را به اسارت و بردگی کشیده بود، او هم از نزدیک دید و شناخت. و شناخت او توسعه‌ی پیدا کرد، انقلابی شد و به درد مردم رسید. از نزدیک دید که مردم مقهور و منکوب و ذلیل چگونه مردمی هستند. مردمی که جز شهوت، جز هوس، جز خودخواهی اطراف خود را نمی‌بینند. در ابتدای کودتای رضاخانی، که با همکاری استعمار قوی انگلستان انجام شد، رضاخان را از همین ده آق بابا (نزدیک قزوین) با همان لباس ژنده که می‌گویند جرات نمی‌کرد در مقابل کنسول انگلیس صحبت کند، پیدا کردند. دیدند بدرده‌شان می‌خورد. دیدند برنامه‌شان را خوب اجرا می‌کند. دیدند انسانی است، فردی است که در نهضت مرحوم کوچک خان، خوب توانست نهضت را با پشتیبانی استعمار شکست بدهد. مردی است دارای روح نظامی و در عین حال طماع و خودپرست. بسیار خوب پیدا کردند که به وسیله او کودتا کنند چرا کودتا کنند؟ رضاخان برای چی؟ دکتر مصدق. رفیق مرحوم مدرس، خوب می‌فهمید که این کودتا عاقبتش برای این ملت چه فاجعه‌ای خواهد بود. این کسی که استعمار انگلستان در بین همه‌ی مردم این کشور انتخاب کرده، برای چیست و چه برنامه‌ای دارد؟ برای این که تمام قدرت‌های ملی و

انقلابی اسلام و قرآن ۵۵ بود. همان وقتی که اسلام و قرآن وسیله تخریر و وسیله بیهوشی و بی‌دردی شده بود. این سید جمال‌الدین بود.

سوابق مبارزاتی مردم ایران

چند شب قبل، عده‌ای از نمایندگان جمعیت و کشور آفریقای پولیساریو آمدند. جمعیت و مردمی که سالها با استعمار انگلیس و فرانسه و اسانیا جنگیده‌اند و در میان صحرا در محاصره استعمار بودند و چشم به این انقلاب ایران دوخته بودند که یار و یاور و پشتیبان آنها باشد. به‌مناسبتی نام سید جمال‌الدین به زبانشان آمد. گفتم می‌شناسید؟ گفتند بله. او منشأ همه‌ی نهضت‌ها بود. نهضت‌های شمال آفریقا و دیگر کشورهای اسلامی. ولی گفت سید جمال‌الدین افغانی، گفتم اشتباه است. سید جمال‌الدین از ایران بوده است. شهر او، خانه‌ی او، هنوز در اسدآباد همدان باقی است و مردم ایران می‌شناسند. گفت ایرانی بود؟ گفتم بله، ایرانی بود. کواکبی هم ایرانی بود که منشأ حرکت فکری اسلامی در سوریه شد. اصلش اردبیلی بود. تعجب کرد گفت پس همه‌ی نهضت‌های قوی که از ایران شما شروع شده است. گفتم، بله، از همین جهت دشمنان ما هم نسبت به ما بسیار کینه‌مند و تیز هستند. چون این نهضت‌ها از ایران بود. نهضتی بود از اصالت فکری اسلامی که در شخصیت‌های بزرگی بروز کرد. سپس نهضت تنباکو بود، که یک مرد عالم هوشیاری، در یک‌گوشه‌ای از عراق، تمام جریانات آن روز ملت ایران را زیر نظر گرفت. در گوشه‌ی سامره، با آن همه دور بودن روابط، که وقتی دربار ناصرالدین شاه، قرارداد "رزی" را امضاء کرد، همه خواب بودند ولی او می‌دید که در دنبال این قراردادها چه اسارت‌هاست، چه کیدهاست، چه فریب‌هاست و چه ذلت‌هاست. با سه کلمه که، امروز استعمال تنباکو در حکم محاربه با امام زمان است، تمام مملکت از جا بلند شد. زن و مرد ایرانی علیه این قرارداد قیام کردند، قلیان‌ها را شکستند. وقتی زنان ناصرالدین شاه از تهیه قلیان برای شاه ابا کردند، ناصرالدین شاه گفت، شما زن من هستید، نه اینکه مقلد آن شیخ و آخوند که در یک گوشه‌ی دیگر است. گفتند بله، ما زن تو هستیم، ولی به حکم همان شیخ ما بر تو حلال شدیم، و اکنون او حرام کرده بقیه در صفحه ۱۵

از سخنرانی "پدر طالقانی" در مراسم سالروز فقدان دکتر مصدق (۱۴ اسفند ۵۷)

بقیه از صفحه ۱۴

باشد و تربیت قرآنی، باید این چنین باشد، بین خود مهربان و دلسوز، تو عقیده‌ات، راحت با من مخالف است، خوب دعوائی نداریم که، بیایید بسیم می‌توانیم با هم بسازیم. صحبت می‌کنیم با هم، همدگر را قانع می‌کنیم. تو اینجور فکر می‌کنی، من اینجور فکر می‌کنم. ولی در امر سر - نوشت، آیا نباید وحدت نظر داشت؟ "اَشْدُّ عَلَيَّ الْكُفَّارُ زُحْمًا" بینهم تربیهم رُكًّا سَخْدًا" در حرکاتشان، در اعمالشان، تمام حالت خضوع و خشوع نسبت به حق. که این خضوع و خشوع، در عبادت و نماز ظهور می‌کند. دکتر مصدق با همه دشمن‌هایی که داشته است، دشمن‌هایی که از نوعی به نوعی داشته است، در این مسیر، سرمایه‌ی یک ملت است، در این مسیر ۶۰-۵۰ سال مبارزه‌ی تاریخی‌اش. با اینکه در طبقه‌ی بالای کشور بود، ذره‌بین گذاشتند که در زندگی‌اش یک نقطه ضعف پیدا کنند، که این مرد جایی سوء استفاده‌کرده، از مردم سوء استفاده کرده، جایی کار بی‌بندوباری کرده باشد، دچار فحشاء بوده، ساخت و سازی با کسی کرده بود، با همه‌ی این ذره‌بین‌ها که گذاشتند نتوانستند چیزی پیدا کنند. فقط بعضی‌ها، که می‌دانستیم چه نوع عنصرهایی هستند، می‌گفتند آدم بی‌دینی بود. همین دکتر مصدقی که سرتاپایش توحید بود، و وصیت‌نامه‌اش به نماز، به روزه، به حج، شاهد این بود که این مرد چقدر ایمان داشت. متهمش کردند که بی‌دین است. عقیده به خدا و پیغمبر و رسالت ندارد. نتوانستند نقطه‌ی ضعفی در او پیدا بکنند، این مهم‌ترین مسأله است. و الا از همانجا شروع می‌کردند. همانطوری که جاسوس‌های سیا، بعد از فوت مرحوم عبدالناصر، گفتند ما هرچه گشتیم یک نقطه‌ی ضعفی در او پیدا بکنیم، باجی به قوم و خویش‌ها - ییش داده باشد، کسانش را سر کار بیاورد، عزل و نصب‌هایش، دیدیم نتوانستیم. سوء استفاده‌اش برای خودش یا کسانش، نتوانستیم پیدا کنیم. این بود که ندانستیم از کجا بگوییمش. دکتر مصدق، همین‌جور، بلکه بالاتر از این هم بود.

پیش آمد. خوب شد؟ خوب نتیجه گرفتید؟ بهره بردید؟ نباید این تاریخ برای ما تجربه باشد؟ من وقتی به مسجد آمدم بین ۲۵ مرداد و ۲۸ مرداد، دیدم اینقدر نامه‌به عنوان جیبی‌ها و توده‌ای‌ها، فرستاده بودند، البته به عنوان آن‌ها، یا شعارهای آن‌ها، تو را می‌کشیم، اینچنین می‌کنیم، تمام آخوندها را به دار می‌زنیم، می‌کشیم، اگر در راه ما، حرکت ما، مقاومت کنید. چنین و چنان می‌کنیم. بعد دیدم برای تمام مراجع دینی نوشته‌اند. شعار هم این بود، ما می‌دانستیم دروغ است، می‌دانستیم دسیسه است، کمونیست می‌خواهد مسلط بشود، دین را می‌خواهد از میان ببرد یک عده‌ای فریاد و اسلام‌شان بلند شد، یک عده‌ای داد شعارهایی از این طرفی. این وسط چی شد؟ چه نتیجه‌ای گرفتیم؟ چند سال ذلت؟ چقدر قربانی دادن؟ نباید ما متنبه بشویم؟

امروز، خواهرها، برادرها فرزندان، شرق و غرب دنیا چشم به شما دوخته‌است. از هر سو به سراغ ما می‌آیند، این نهضت ما را معجزه می‌دانند. چندی قبل که به ملاقات حضرت آیت‌الله خمینی رفته بودم، به ایشان گفتم چنین روزی را باور می‌کردید؟ گفتند نه والله. می‌گفتند معجزه‌ای است، معجزه قرن است، معجزه‌ی دنیاست. این اعجازی است که به دست شما ظهور کرده است، قدرش را بدانید. از همه جای دنیا به ما متوجه هستند، کشورهای اسلامی، کشورهای خاورمیانه، منتظرند ببینند ما چه می‌کنیم، چه سرنوشتی داریم. امیدواریم بتوانیم این مسئولیت سنگین تاریخی را، نه برای خودمان، بلکه برای سرنوشت دنیایی که زیر بار سلطه است و در بندها گرفتار است، بتوانیم درآنهاهم موثر باشیم. قدر خودمان را بدانید، شخصیت خودتان را حفظ کنید، همیستی خودتان را حفظ کنید،

معبر بزرگ تاریخی و فعل و انفعالات دنیا، ما از میان همه این طوفان‌ها، سربلند برخاستیم. و هیچ‌وقت برای همیشه تن به ذلت و استعمار و استبداد و بردگی ندادیم. اگر بدنامان به بردگی کشیده‌شد، قلب‌ها و فکرهای ما به بردگی کشیده نشد.

وقتی خفقان زیاد شد،

گروه‌های مسلح به میدان آمدند و وظایفشان را انجام دادند

اکنون ما، ما ملت ایران قیام کرده‌ایم. بعد از ۱۵ خرداد یک شخصیت علمی، یک شخصیت دینی، یک مرجع مصمم و قاطع، فریادش علیه رژیم بلند شد. همان وقتی که اکثریت مردم ما ورهبری‌های ما، رهبرهای خوب ما، جرات نمی‌کردند انگشت روی درد بگذارند که رژیم سلطنت، دربار شاهنشاهی درد بی‌درمان است این مرد بلند شد و گفت این است. این رژیم تا وقتی هست، قانون نمی‌شناسد تا بخواهد قانون اساسی بشناسد. این جا را انگشت گذاشت. همانجایی که همه‌ی مردم دردشان همان بود. قانون و مشروطیت، آلت دست رژیم استبداد و سلطنت است. نشد، نمی‌شود، نخواهد شد. مردم حرکت کردند، جان دادند، خون دادند و ۱۵ خرداد پیش آمد. ولی چون ملت ایران، به دردشان به موضع درد، به موضع بدبختی‌ها، انگشت گذاشته بود دیگر ساکت ننشستند. شرائط تغییر کرد، خفقان زیاد شد، کشتار زیاد شد، گروه‌های مسلح به میدان آمدند و وظایفشان را انجام دادند. "قمنهم من قضي نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلا".

امروز، ما یک مرحله‌ی بزرگ تاریخی را پشت سر گذاشته‌ایم و مرحله‌ی ما در پیش داریم. دستگاه استبدادی

انقلاب شد. ولی ما محکوم شدیم. ما متلاشی شدیم. بعد از ۲۸ مرداد، باز غارتگران بین‌المللی آمدند، کشتند، خوردند، بردند جوانهای ما را بی‌دری در مقابل مسلسل‌ها و گلوله‌ها قرار دادند یک مشت اوباش و دزد و ناچیز و پست را برهمه‌ی حیات و زندگی ما مسلط کردند. در مصر و در مکه نمایندگان الجزائر می‌آمدند و می‌گفتند ما دنبال نهضت شما حرکت کردیم، شما چرا به این روز افتادید؟ من خجالت می‌کشیدم چی کنم؟ این

توطئه‌ای در کار است. به تنهایی رفتن منزل ایشان، در همین قسمت پل‌جویی تنها بود. در اتاقی به انتظار نشستم، آمد. طرف خربزه‌ای دستش بود، بعنوان تعارف جلوی من گرفت. تاخربزه را دیدم، گفتم: حضرت آیت - الله دارند زیر پایت خربزه می‌گذارند، پوست خربزه می‌گذارند، مواظب باش! گفت، نه اینطور نیست، من حواسم جمع است. گفتم من شما را مردی پاک و مبارز می‌دانم، مبارزه‌های شما در عراق علیه انگلستان، در نهضت عراق



پدر طالقانی بر سر مزار هم‌سنگر قدیمی

فراموش‌شدنی نیست. شما این مزایا، این سوابق را دارید، درست متوجه و هشیار باشید، تفرقه ایجاد نشود. گفت خاطرتان جمع باشد. با همین مسائل جزئی و خصلت‌ها و غرورها، پناه بر خدا از غرور، از هوای نفس. همانطوری که ما معتقدیم که شیطانی که قرآن توصیف می‌کند، از نقطه ضعف درونی انسان کار را شروع می‌کند. یکی نقطه ضعفش مال دوستی است. از همانجا

مگر می‌شود مبارزه گروه‌ها را نادیده گرفت؟

ملت شمشیری بود بر سر همه، در مقابل اجنبی چقدر زبون و ذلیل بود، چقدر بدبخت بود. به قول آن زن عرب که به فرزندانش که در مقابلش ستیزی می‌کردند، مادرشان را ناراحت می‌کرد - دند، می‌گفت: اسدالی و فی الحروب لغامه. شما بچه‌ها فقط برای من شیر هستید، ولی در جنگ‌ها شتر مرغ هستید. من بخوبی یادم هست، همین‌که رادیوی انگلستان اولین حمله را متوجه رضاخان کرد، بیچاره خودش را باخت. در همین قصر سعدآباد، هر شب هر روز، در زیر یک درختی و در یک گوشه‌ای، از وحشت می‌خزید. چند بار فرار کرد، ولی از بین راه برگرداندنش. صندوق‌های جواهرات را، مثل پسر خلفش، در کامیون گذاشته بود و می‌رفت و بر می‌گشت، مثل یک بچه گربه بیچاره‌ای، پشت گردنش را گرفتند و بردنش به جزیره‌ی موریس. تازه مردم غافل ما فهمیدند که این قدرت چقدر پوشالی بود. خوب مرد حسابی، یا ناحسابی، تو شاه شدی برای مرحوم و این دمل مردم. برای این که در مقابل اجنبی ایستادگی کنی بر فرض کشته می‌شوی، چرا در رفتی؟ این هم با این زبونی و بدبختی، و بعد هم شد رضا شاه کبیر! اگر در نمی‌رفت پس چه می‌شد؟! با آن ذلت و بیچارگی، همانطوری که پسرش هم در رفت، دفعه‌اول، خوب، تو برای چه در رفتی؟ اگر ملت با تو بود چرا فرار کردی؟

با وحدت نظر گروه‌های ملی و دینی و مذهبی نهضت اوج گرفت

نهضت اوج گرفت. چه شد که اوج گرفت؟ باز می‌رسیم به همین اشاره آیه قرآن "ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم" آن وقتی که وحدت نظر بود، گروه‌های ملی و دینی و مذهبی، همه در یک مسیر حرکت کردند. مراجع دینی مانند مرحوم آیت‌الله خوانساری، آیت‌الله کاشانی، فدائیان اسلام، اینها هر کدام با هم شروع کردند به حرکت درآوردن ملت هر کدام بجای خود. فدائیان اسلام، جوانان برشور و موین، اینها راه باز می‌کردند، موانع را برطرف می‌کردند یک مانع را از سر راه برداشتند،

مهرکدام بجای خود. فدائیان اسلام، جوانان پرشور و مومن، اینها راه باز می کردند، موانع را برطرف می کردند یک مانع را از سر راه برداشتند، انتخابات آزاد شروع شد. مانع دیگر را برداشتند، صنعت نفت، در مجلس ملی شد. فتوای مراجع علما، برای انتخابات و پشتیبانی دولت ملی، در تمام دهات و روستاها و در میان کارگرها، همه یک شعار شد، همه یک حرکت، همه یک هدف. بعد چی شد؟ از کجا ضربه خوردیم؟ پیش از ضربه خارجی، ضربه از درون خودمان خوردیم. عوامل استعمار، استبداد داخلی و جاسوسها در اطراف این قدرت ها شروع کردند به تفتحص کردن و نقطه ضعفها را پیدا کردن. به فدائیان گفتند شما بودید که این نهضت را پیش بردید. فدائیان می گفتند که ما حکومت تامه ای اسلامی می خواهیم. اینها به آنها می گفتند دکتر مصدق بی دین است، یا به دین توجه ندارد و نمی خواهد خواسته های شما را انجام دهد. آنها به دکتر مصدق می گفتند اینها جوان های پرشور و تروریست هستند. باید از اینها بیریزی. من که خودم در این میان می خواستم بین اینها تفاهم ایجاد کنم، دیدم نمی شود. امروز صحبت می کردم، فردا می دیدم جبهه ها عوض شده است، باز خصومت، باز موضع گیری. مرحوم دکتر مصدق می گفت من نه مرد مدعی حکومت اسلامی هستم، و نه می خواهم همیشه حاکم و نخست وزیر شما باشم. مجال بدهید، بگذارید من قضیه نفت را حل کنم. آنها می گفتند ما سهم بزرگی داریم. باید خواسته های ما را انجام دهی. این جناح را جدا کردند. نتوانستیم آن ترکیب، آن وحدت، آن نیروی انقلابی مسلحانه را دومرتبه التیام بدهیم. آنها یک طرف رفتند. آمدند دو مرتبه سراغ مرحوم آیت اله کاشانی. باز از طریق نفسیات، این نهضت مال توست، دکتر مصدق چکاره است. تمام دنیا دست توست. جاسوسهایی که ما از نزدیک می شناختیم دور آن پیرمرد را گرفتند. و آنها را از هم جدا کردند.

به مرحوم آیت الله کاشانی گفتم مواظب باش دارند بر پیرایت خربوزه می گذارند

یادم هست روزی که گفتگو بود در بین مردم، که مرحوم آیت اله کاشانی، حمایت از زاهدی می کند و

که ما معتقدیم که شیطانی که قرآن توصیف می کند، از نقطه ضعف درونی انسان کار را شروع می کند. یکی نقطه ضعفش مال دوستی است. از همانجا آنقدر مال را در نظرش بزرگ می کند، تا خودش و شخصیتش و انسانیتش را در راه مال از بین می برد و بوج می شود. یکی شهوت است، جاه طلبی است همینطور این شیطانی که مظهر گارگشته ها، دور افراد و گروهها می گردند. بابا، تو همه چیز هستی، نهضت مال توست، سهم بزرگ مال توست. این بیچاره را بادش می کنند. آن دیگری راهم همینطور. اینها را مقابل هم قرار می دهند. اینها همه تذکار است. اینها را هم از هم جدا کردند. آن چند نفری هم که دور ویر مرحوم دکتر بودند، در گوش آنها گفتند. این دکتر پیرمرد است، عقلش کم شده. مردنی است، تو باید جای او را بگیری. باد به آستین او کردند. او را یک طرف بردند و آن یکی دیگر را هم یک طرف دیگر بردند. همان دکتر مصدقی که با یک حرکتش، با یک فرمانش، مردم احابت می کردند. وقتی که از درون این قوا و نیروها تلاشی شد، با یک ضربه ۲۸ مرداد چنین فاجعه ای برای ملت ایران پیش آوردند. یک عده لات و لوت، یک عده بدکارها، با چند دینار پول راه افتادند و رفتند خانه اش را تاراج کردند، اطاقش را از بین بردند خانه نشین اش کردند، به محاکمه اش کشیدند به زندانش افکندند. به این قناعت نکردند، بعد از زندان در همین قلعه، سالها زندانی بود. یادم می آید وقتی ما، زندان بودیم احوال ایشان را می پرسیدیم، می آمدند می گفتند دکتر تنه است خانواده اش هم فرصت ندارند همیشه اطرافش باشد، و می گوید یک کاری بکنید که من را هم بیاورند پیش شما، با شما باشیم. ولی ترش را حفظ کرد، هدفش را حفظ کرد.

عبرت از جریانات گذشته

برادرها، فرزندها، جقدر انسان باید تجربه بکند. تجربه های گذشته کافی نیست؟ آیا نباید یک مقداری از خودبینی ها، گروه بینی ها، مردم بین بشویم؟ خدا بین بشویم؟ خودمان را در این راه فراموش کنیم. آینده مان را بنگریم، ببینیم جقدر دشمن ها در کمین ما هستند. نهضت دکتر مصدق دنیای خاورمیانه را تکان داد. دنبالش مصر انقلاب شد، الجزایر

مگر می شود مبارزه گروه ها را نادیده گرفت؟

چی بود این نهضت؟ از کجا شروع شد؟ از شخصیت های سیاسی هوشیار و بیدار، شخصیت هایی که آگاه به سیاست ها و شیطنت ها بودند و با پشتیبانی ایمان، با پشتیبانی شخصیت های اسلامی و مذهبی. آیا می شود این رانادیده گرفت؟ از نهضت تنباکو و سید جمال الدین گرفته، تاکنون کیست که نادیده بگیرد؟ می توانیم این واقعیت را نادیده بگیریم که ملت ایران این هستند؟ فرزندان من! من نمی خواهم مبارزه گروهها را نادیده بگیرم. من دلم برای همه می تپد. در زندانها از هر گروهی که می شنیدم، خبر می دادند که در جلوی تیر گذاشته اند. مثل اینکه به قلب من تیر می زدند. ولی آیا می شود نادیده گرفت؟ برادرها عزیزها، شرایط کشور، اخلاق این مردم روحیاتشان، ایمانشان، اینها را می شود نادیده گرفت؟ در تمام واحدها، کارخانه ها، این کشاورزانی که امروز اینجا جمع شده اند، این کارگرانی که از اطراف آمده اند، این کارمندا، اینها شعارشان چیست؟ چه می گویند؟ این شور و شعور از کجا جوشیده است؟ از آن عمق ایمانی و اسلامی مردم این کشور. همان ایمانی که، عرب فقط ناقل آن ایمان و اسلام بود، مثل سیم ناقل، ولی در ایران، اسلام جوشید اینهمه فلاسفه، اینهمه علمای فقه و ادب و عرفان و همه ی علوم، همه جور علوم غرب را و علوم سابقین را گرفتند و با حرکت اسلامی، رهبری اسلامی، تعالیم قرآن، این جور شکوفا کردند و بدنیارسانیدند. اسلام را عرب آورد خلفای اموی و عباسی مسلط بودند. ولی بقول جبران، خلیل جبران می گوید: علی، این شخصیت بزرگ، این نمونه ای عالی اسلام، در زمان خودش شناخته نشد، غریب بود. مردم زمان خودش، عرب، علی را نشناختند. "حتی قام قوم من الفارس" علی نا شناخته ماند، تا مردمان هوشمندی از ایرانیان و فارسیان برخاستند. همان هایی که بین جواهر و سنگریزه تمیز می دادند، آنها علی را شناختند. راه علی را پیمودند. منطق علی را فهمیدند. این سابقه ما ایرانی ها، شما ایرانی ها هست. کشور امامت، کشور علی شناس، کشور امام شناس، کشور غنی از فرهنگ و کشور غنی از ثروت های مادی. در بین شرق و غرب، در یک

امروز، ما یک مرحله ی بزرگ تاریخی را پشت سر گذاشته ایم و مرحله ها در پیش داریم. دستگاه استبدادی و سلطنت منهدم شد، ولی باز باید تجربه های سابق را در نظر بگیریم. در زمان دکتر مصدق چی شد؟ یک قسمتش را گفتم نفسیات، روحیات و خصلت ها یک قسمتش هم متاسفانه گروهها. گروه های راست و چپ هر دوی اینها در مقابل نهضت ایستادگی کردند. چپ نما یا چپ، راست ها یا راست نما. همان وقتی که ملت ایران یک پارچه فریاد می زد ما باید به سرنوشت خودمان دست یابیم و نفت باید به روی استعمار بسته شود که این پایگاه اقتصادی، پایگاه استعمار است و پایگاه ظلم است، کوبیدن ملت ما است. می دانید چه شعارهایی پیش آمد؟ شرق و غرب، نه روسیه از ما حمایت کرد و نه

پس از این، ما یک مرحله ی بزرگ تاریخی را پشت سر گذاشته ایم و مرحله ها در پیش داریم. دستگاه استبدادی و سلطنت منهدم شد، ولی باز باید تجربه های سابق را در نظر بگیریم. در زمان دکتر مصدق چی شد؟ یک قسمتش را گفتم نفسیات، روحیات و خصلت ها یک قسمتش هم متاسفانه گروهها. گروه های راست و چپ هر دوی اینها در مقابل نهضت ایستادگی کردند. چپ نما یا چپ، راست ها یا راست نما. همان وقتی که ملت ایران یک پارچه فریاد می زد ما باید به سرنوشت خودمان دست یابیم و نفت باید به روی استعمار بسته شود که این پایگاه اقتصادی، پایگاه استعمار است و پایگاه ظلم است، کوبیدن ملت ما است. می دانید چه شعارهایی پیش آمد؟ شرق و غرب، نه روسیه از ما حمایت کرد و نه

خصوصیات خلقی دکتر مصدق

من فراموش نمی کنم که یکی از خصوصیات خلقی مرحوم دکتر مصدق، این تضاد روحی و اخلاقی را، همان طوری که قرآن می گوید در باره ی مومنین "ثَدَا عَلَى الْكَافِرِ رَحْمَةٌ" پیغمبر "اساسا این سر پیروزی است، سر فتح است. اتفاقا این آیه هم در آخر سوره فتح است. وصف مومنین را این گونه بیان می کند. در بین خودشان سیار رحیم، مهربان و



برادر مجاهد مسعود در جوی به هنگام ادای احترام نسبت به پیشوای گبیر نهضت ملی

دیگران. حمایت نکردند، ما هم حمایتشان را نمی خواهیم. ماملتی هستیم که روی پای خودمان می ایستیم حمایت نمی خواهیم. همه با ما دشمنی کردند، همه تحریم کردند. توده ای های نفتی درست شدند، من به آن اصیل هایشان جسارت نمی کنم. یک عده جوان های ناپخته هم آلت دست شدند. هی شعار، پشت سر شعار، چه شعارهایی. مصدق را متهم کردند طرفدار آمریکاست، منافع امپریالیسم را می خواهد تامین بکند.

زمینه چینی تبلیغاتی برای کودتای ۲۸ مرداد

یک مرتبه داستان ۲۸ مرداد

ببینیم، دسر مصدق، همین جور، بلکه بالاتر از این هم بود.

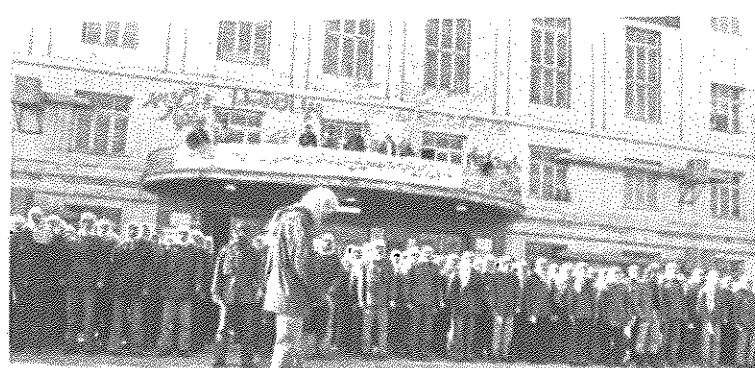
با هم زندگی کنیم و

با هم بمیریم

نسبت به ملت ایران هم همینطور تابحال یکی از دسائس بزرگ استبداد، همان تفرقه افکنی بود. بدر نسبت به پسر، خواهر یا برادر، برادر یا برادر، زن یا شوهر، بعد با همسایه، بعد با قوم، بعد با قبیله، بعد با گروه های مختلف، ملیت های مختلف. هی تضاد ایجاد کردن، سنی، شیعه، فارس، عرب، ترک، کرد، این کار استبداد و استعمار است. که همه با نظر وحشت، بدبینی، بداندیشی به هم نگاه کنند، چون کارشان این بوده است. ما باید به عکس آن رفتار بکنیم. ما الان خودمان را یک خانواده می دانیم، و بدانیم که یک خانواده هستیم. خانواده ای هستیم، بالای سفره ای گسترده نشسته ایم، با هم بسازیم، با هم زندگی کنیم، اختلاف مان در حد اختلاف یک خانواده باشد، نه بیشتر از آن. اختلاف پدر و پسر، از حیت سن، از حیت تشخیص، از حیت وضع روحی، وضع اخلاقی، ولی یک خانواده که نباید با هم دشمنی داشته باشند، همدیگر را بکوبند. این اختلافات هست. ولی بدانیم که یک خانواده هستیم. آن راهی که وسیله نفوذ استبداد و استعمار هست، ما عکس آن راه را برویم. و هوشیار هم باشیم. بدانیم همه با هم برادریم.

"فاصلتکم بنعمته اخوانا و کنتم علی شفا حفره من النار و انقذکم منها" با این آیه سخنان خود را ختم می کنم که قرآن کریم به مردم عرب می گوید: "واذکروا نعمت الله علیکم از کنتم اعداء" ببینید شما عرب جاهلیت، همه از هم وحشت داشتید، همه دشمن هم بودید، همه از یکدیگر می ترسیدید یک مرتبه ایمانی آمد و هوشیار شدید و همه با هم برادر شدید. "فاصلتکم" صبحی طالع شد، فجری طالع شد، دیدید که فقط اشباحی بودید که از یکدیگر می ترسیدید. حالا انسان هایی هستید، همه با هم برادرید و قدر این برادری را بدانید و بدانید که برادرید. بدانید که از یک خانواده ایم، بدانید که با هم باید زندگی کنیم و با هم بمیریم و سرنوشت خودمان را به دست خودمان تنظیم کنیم. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

★ طلایه داران میلشیا ★



میلشیا، تبلور نظم، شور و تحرک انقلابی

درب مدرسه را باز نمی کنند چرا که معتقدند در ساعات درس و مدرسه ورود به سیاست ممنوع است! یکی از مهم ترین مسئولیت های واحدهای میلشیایی فراهم کردن زمینه های مناسب اجتماعی جهت سازمان دهی سایر نیروهای مردمی است.

برای انجام این مسئولیت است که واحدهایی از میلشیا به ماموریت فرستاده می شوند. یکی از اشکال چنین ماموریتی حضور فعال و منظم میلشیا در خیابان ها و پارک ها و... است که آموزش و فرهنگ میلشیایی را به میان

گزارش

ساعت نزدیک ۷ صبح است. میلشیاهای دانش آموز با شتاب به سمت پارک در حرکتند حول وحوش پارک چند میلشیا با گرفتن پلاکاردی در دست، حضور سایر هم زمان خود را در پارک اعلام می دارند. روی بعضی از پلاکاردها این عبارت نوشته شده

امریالیستها و زبیرالهای آدم کش آمریکایی چون "هویزر" و... بر مبنای سازش می جویند، از تشکیل چنین ارتشی بیمناک و سراسیمه اند و این حقیقت بیانگر همه تصبیقاتی است که در شکل واحدهای میلشیایی متوجه نیروهای مردمی می شود.

اما ما به شرایط فشار و خفقان عادت داریم! و از پانچی نشینیم. به ویژه که امر سازمان دهی میلشیا در این شرایط بسیار مهم و حیاتی است. لذا این واحدها به طور منظم سازمان می یابند و به طور روزافزون در بین تمام اقشار خلق در حال گسترشند. اگر پادگان و امکانات آموزشی نداریم، آموزش میلشیا با بهیای سازمان دهی شان در هر مدرسه و مسجد و محله و دهکده ای امکان پذیر است.

مدرسه که در جنگ خلقی قرارگاه و ستاد واحدهای میلشیایی دانش آموزان خواهد بود، در حال حاضر پادگان واحدهای میلشیاست. هر چند مرتجعین و ایادی اوباش و جماعت دار خود را به مدرسه می فرستند و به جان میلشیا می اندازند، و یا

صدای یاهای آهنین و استوار "میلشیا" هر روز صبح تهران را از خواب بریشان بیدار می کند. صدای این گام ها متعلق به جکمه پوشان مزدور و دشمنان خلق نیست، نغمه خوش آهنگی است که جبهه های رهایی را زمزمه می کند. صدای پای آشناست که نوید بخش پیروزی قطعی خلق بر امپریالیسم جهان خوار، امریکای جنایتکار است.

رهروان "حنیف" و "سعید" و "بدیع زادگان" و نوزادان سحرگاه خونین ۴ خرداد روز را با "سرود طلایه داران" آغاز می کنند.

صبحگاه

پس از طرح ضرورت سازمان دهی میلشیای مردمی از طرف مجاهدین خلق، اولین هفته های میلشیا در بین دانش آموزان شکل گرفته و تشکیل شد و به تدریج در بین اقشار مختلف خلق گسترش پیدا کرد.

ضرورت سازمان دهی خلقی و تربیت نظامی آنان در شکل میلشیایی از آنجا ناشی می شود که در عین پرداختن به کار نظامی و ایجاد آمادگی های لازم و روحیات متناسب با آن فعالیت های روزمره تولیدی و اقتصادی و فرهنگی به روال عادی ادامه می یابد و به این ترتیب، آمادگی های رزمی لطمه ای به اقتصاد و تولید و مناسبات اجتماعی وارد نمی آورد.

علی رغم پیام "امام خمینی" مبنی بر ایجاد ارتش بیست میلیونی نه تنها تسبیلاتی در این زمینه فراهم نشد بلکه با شیوه ها و از راه های مختلف تصبیقات و فشارهایی نیز متوجه نیروهای ما شد و کلاس های آموزش نظامی ما مورد هجوم برخی کمیته ها و عناصر مرتجع قرار گرفت.

تشکیل ارتش خلق و سازمان دهی میلشیا به هیچ وجه باب میل امپریالیستها و دوستان سرسیرده شان نخواهد بود. آن ها که با توجیه خودشان راه بهر روزی خلق را در پشت میزهای مذاکره با

هیات اجرایی شورای معرفی کاندیداهای انقلابی و ترقی خواه از موافقین طرح دومرحله ای در شورای انقلاب تقاضای مناظره تلویزیونی می کنند.

به نام خدا

آقای دکتر بنی صدر رئیس جمهور و رئیس شورای انقلاب! محترما، بدین وسیله هیات اجرایی شورای معرفی کاندیداهای انقلابی و ترقی خواه، پیرو تقاضای انتشار صورت جلسه و نحوه تصمیم گیری شورای انقلاب در مورد ابقاء طرح "دومرحله ای" (که مورد مخالفت گسترده ترین اقشار و نیروها و شخصیت های آگاه جامعه قرار گرفته است)، تقاضا می کند تا ترتیبات مناظره رادیو تلویزیونی نمایندگان این هیئت را با موافقان طرح مذکور در شورای انقلاب مقرر نمایند. بدیهی است که پذیرش این تقاضا در اسرع وقت مبین پاسخ گویی به نیاز حیاتی کشور ما در اطلاع همگان از کم و کیف تصمیم گیری های سرنوشت ساز می باشد.

باتشکر

دکتر علی اصغر حاج سید جواد - موسی خیابانی - مسعود رجوی
دکتر علی محمد رنجبر - صادم الدین صادق وزیر - مریم طالقانی
جلال گنجی - دکتر سید عبدالکریم لاهیجی - دکتر منوچهر هزارخانی

تلگرام هیات اجرایی

شورای معرفی نامزدهای انقلابی و ترقی خواه به آقای بنی صدر رئیس جمهور ایران

"هیات اجرایی شورای معرفی نامزدهای انقلابی و ترقی خواه" ضمن اعتراف به تصمیمی که در جهت انجام انتخابات مجلس شورای ملی در دومرحله اتخاذ شده است نظر شما را به عواقب ناهنجاری که این تصمیم در جلوگیری تعمیم و تثبیت نهادهای قانونی کشور و تامین شرکت نمایندگان واقعی مردم در تعیین سرنوشت خود به وجود خواهد آورد جلب می نماید و تقاضا می کند با تعهد و مسئولیتی که در این روزهای حساس تاریخی ملت ایران از شما انتظار دارد اقدامات لازم را در جهت لغو این طرح انحصار طلبانه معمول دارید.

"هیات اجرایی شورای معرفی نامزدهای انقلابی و ترقی خواه"

است: "میلشیا تبلور اراده ی خلق". "میلشیا صدا و سیما ی انقلاب را به میان توده ها می برد" و... مهم تر از همه، پلاکاردهایی است که بیانگر مضمون و اهداف انقلابی صبحگاه میلشیاست که در موضع گیری های سیاسی - اجتماعی روز جامعه مشهور می شود، این مضامین به چشم می خورد:

حمله جمعی داران مزدور و جنگجوی های آمریکایی را به مجاهدین خلق محکوم می کنیم. "طرح دو مرحله ای کردن انتخابات مجلس شورای ملی را که هدف های غیر مردمی را دنبال می کند محکوم می کنیم. مردم که از ارتش بیست میلیونی حری جز شعار و زست ندیده و تشنه اند، نطفه های تشکیل آن را از نزدیک و بادی بر امید به به ثبات می ایستند، بر لبان تحسین است و آرزوی پیروزی این نسل انقلابی را در دل می پروراند. صبحگاه آغاز می شود.

فرمانده فرمان می دهد: میلشیا به صف!

به جای خود! از جلونظام! خبردار!

به نام خدا

به نام خلق قهرمان ایران دعا می خوانند و سپس سرود. در ستون های منظم "صف" می بندند. گروهان به دو - رو،

مدتی می دوند، در حین دویدن سمت خود را مشخص و در شعارشان ابراز می کنند: رهایی، رهایی به دست ارتش خلق - مجاهد، مجاهد، حامی بیکار خلق

پس از پایان دو "حرکات نظام جمع" با محتوایی انقلابی و مردمی انجام می گیرد و با شعار "مرگ بر آمریکا" سرودی دیگر می خوانند. و در صف های منظم به سمت مدارسشان حرکت می کنند.

تبریک مجاهدین خلق ایران

بمناسبت تجدید سلامت امام خمینی

سخنرانیهای کاندیداهای انقلابی و ترقی خواه در رابطه با انتخابات

سخنرانی های سه شنبه

یزدان حاج حمزه
مریم قجر عضدانلو
ساعت ۳ بعد از ظهر - ساختمان وزارت دارائی، ناصر خسرو.

کی بود؟ کی بود؟ من نبودم!

من نبودم، دستم بود، تقصیر آستینم بود!!

از فردای روزی که مردم (البته مرز آمدند) و یکی دو روز ماندند و مردم مجاهد و نه مردم!! چماق کش رفتند؟ ولی آخر عقل چطور این را مورد نظر بعضی ها) در بسیاری نقاط قبول می کند؟

سخنرانی های سه شنبه
یزدان حاج حمزه
مریم قجر عضدانلو
ساعت ۳ بعد از ظهر - ساختمان وزارت دارائی، ناصر خسرو.

سخنرانی های چهارشنبه
عباس آگاه اسماعیل زاده
اشرف ربیعی
ساعت ۴ بعد از ظهر مجتمع عالی تکنولوژی.

غلامرضا آذرش
مریم قجر عضدانلو
ساعت ۴ بعد از ظهر چهارشنبه - دانشکده فنی دانشگاه تهران.

علیه محمد تشید
ماه منیر (فاطمه) رضایی
ساعت ۶ بعد از ظهر چهارشنبه دبیرستان آزادگان، دزاشیب شمیران.

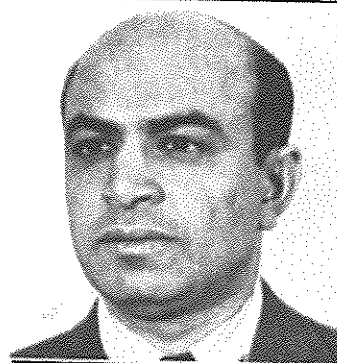
زندگی نامه برادر یزدان حاج حمزه

برادر یزدان حاج حمزه در سال ۱۳۱۸ در تهران در یک خانواده ی مذهبی متولد شد. تحصیلاتش را در پلی تکنیک تهران ادامه داد و در رشته مهندسی مکانیک از این دانشکده فارغ التحصیل شد.

آغاز حرکت های سیاسی - اجتماعی

برادر یزدان حاج حمزه فعالیت های اجتماعی - سیاسی اش را از سال ۱۳۴۵ در سازمان صنفی دانشجویان دانشکده شروع نمود. البته این فعالیتها محدود به محیط دانشکده نبود، و در سطح شهر نیز گسترده می شد. منجمله در بهمن ماه ۴۱ در بازسازی نهر فیروزآباد که به علت سیل آسیب دیده بود تلاش موثری کرد. همچنین در زمینه خدمات اجتماعی برای منطقه جوانیه فعالیت زیادی کرد.

فعالیت سیاسی او در دانشکده ۱ سال ۱۳۴۵ در کادر جبهه ملی آن زمان خلاصه می شد. بعد از خروج از دانشکده به عضویت انجمن اسلامی مهندسين درآمد، و فعالیت های سیاسی - مذهبی خودش را در این انجمن ادامه داد. بعد از اتمام دوره ی سربازی در سال ۱۳۴۹ به سازمان مجاهدین خلق معرفی شد. از آن تاریخ تا مهرماه ۱۳۵۰ با افراد مختلف بقیه در صفحه ۴



شماره تلفن های

ستاد انتخاباتی "شورای

معرفی کاندیداهای نامزدهای

انقلابی و ترقیخواه

۶۴۷۰۹۱-۶۴۱۹۸۵-
۶۶۹۱۶۲-۶۴۰۵۶۳-

تبریک مجاهدین خلق ایران

بمناسبت تجدید سلامت امام خمینی

به نام خدا

و

به نام خلق قهرمان ایران

سازمان مجاهدین خلق ایران تجدید سلامتی کامل امام خمینی را که خواست قلبی همه اقشار مردم است، به ملت رزمنده ایران تبریک و شادباش می گوید. و آرزومند است در سایه طول عمر امام وحدت صفوف خلق، در این شرایط حساس، هرچه مستحکم تر گردد.

مجاهدین خلق ایران
۵۸/۱۲/۱۳

عیادت برادر مجاهد مسعود رجوی و مادر رضائیه های شهید از مجروحین توطئه قائم شهر



هفته ی گذشته برادران مجاهد مسعود رجوی و عباس داوری به اتفاق مادر رضائی های شهید به دیدار هواداران مجروح شده ی قائم شهر در بیمارستان مهر رفتند.

هواداران مجروح شده و خانواده های آنان از این ملاقات اظهار خوشحالی کردند.

برادر مجاهد مسعود رجوی ضمن گفتگو با مجروحین و برخی از اعضای خانواده های آنها در پایان کتاب میعاد با حنیف را با امضای خود به مجروحین تقدیم کرد.

از فردای روزی که مردم (البته مردم مجاهد و نه مردم!! چماق کش مورد نظر بعضی ها) در بسیاری نقاط کشور به حمایت از "مجاهدین" برخاستند و به بهای سنگین شهادت و جراحت و شست و لگد، بازهم نشان دادند که عوامفریبی، ریاکاری و سالوس و اسلام پناهی کاذب دیگر اثر ندارد. حضرات یکی یکی به صرافت افتادند، و حالا محکوم نکن، کی محکوم کن! خلاصه یکی یکی افتادند به حاشا کردن که "بابا، استغفر الله، این چه کارهایی است که به مراکز گروه ها و اجتماعات و میتینگ ها حمله می کنید؟ نکنید، بیائید بحث آزاد کنید..."

اینجا بود که فضولبانی یاد بچگی ها افتاد و بازی مشهور "کی بود من نبودم" که... اگر درست کی باشد مانده باشد با این حملات تمام می شد که: من نبودم، دستم بود، تقصیر آستینم بود! عجب که این موجود دوبا (بشر را می گویم) جقدر خوب می تواند رنگ عوض کند. آخر بدرجان، مگر تو تا دیروز نبود که خلق الله را از "مسئولیت های خطیرت" می ترساندی؟ و سلام و علیک را هم بدون چماق و زور نمی توانستی بکنی؟ و مگر همین روزها هم تو مسبب این اعمال نبودی؟ آخر مرکب اعلامیه ی تو در قائم شهر و ۵۰ شهر دیگر که هنوز خشک نشده...

ولی اصرار بی فایده است، الا و حاشا که حضرات زیر بار نمی روند و انگار نه انگار که خودشان آتش سیار این معرکه ها بودند. آخر چه کسی از دهات این شهرها، چماق دار آورد که: آی بیائید و اشریتا، و اسلاما، دارند مشروعه را می برند و مشروطه را می آورند...! ننگ این جماعت دارها خودشان به پای خودشان آمدند و چشم ما خطا کرد که مینی بوس و اتوبوس هایی را که خاص این کار به راه انداخته بودند، دسد. پس آخر پول و غذای حصاب دارها را کسی تامین کرد؟ نه بابا، مسلمان که تهمت نمی...

زند! این چه حرفهایی است؟ اسلام - پناهان و چماق داری؟ ما و زور؟! لا والله، آنها که طفلکی ها در دوران طاغوت ناخن گیر هم در دستشان می ترسیدند بگیرند؟ نارنج را هم مخفیانه می خوردند، مبادا به داشتن نارنج متهم شوند! خیر، ابد این وصله ها به آنها نمی چسبد. ننگ جماعت دارها شب از "آل طرف

مرز آمدند" و یکی دو روز ماندند و رفتند؟ ولی آخر عقل چطور این را قبول می کند؟ ننگد بعضی ها بودند؟ نه این هم نمی شود! بحث کجا و قائم شهر و گرگان کجا؟!!

پس امیرالایسم شرق و غرب بود که این دفعه بجای موشک، در کار ما موش دوانی کرده و بجای قمر مصنوعی این دفعه "چماق" هوا کرده اند که تصادفا روی حوزه های انتخاباتی شخصی که مجاهدین در آن به اغلب احتمال برنده می بودند زمین نشسته؟ ولی آخر چماق را چطور می شود هوا کرد؟ خوب شاید مدعیان به اصطلاح حزب الله امروزی بتوانند این کار را بکنند! نه بابا، مگر می شود بدون اذن خدا خرق عادت و معجزه کرد؟ نه، این هم به عقل جور در نمی آید... آخر همه که می گویند من نبودم پس قضایا زیر سر کی بود و اصل ماجرا از کجا آب می خورد؟ حالا که هم درد حاضر است و هم قاضی چرا اینقدر مساله مبهم مانده؟ آخر این که نمی شود هم آنطرف مرز تکذیب کند، هم اینطرف، هم جمهوری خواه و هم اسلام پناه! هم پاسدار و هم ناپاسدار و هم مسئول آموزش و پرورش منطقه ی مربوطه!

پس بیائید تو را به خدا و به این "بحث آزاد" خاتمه دهیم، اصلا "تقصیر آستین" ابوده. آخر مگر نمی بینید که از توی این آستین جقدر چماق در می آید!

از علاقمندان تقاضا می شود که کمکهای مالی خود برای سازمان مجاهدین خلق ایران را به حساب جاری شماره "۱۳۰۵" بانک صادرات شعبه ۴۵۹ واقع در پیچ شمیران واریز نمائید و حواله آنرا بصندوق پستی "تهران ۱۶ - شماره ۶۴/۱۵۵۱" ارسال دارید.

هفته نامه "مجاهد"

نشریه مجاهدین خلق ایران

سال اول - شماره ۲۰ رباع

آدرس: تهران ۱۶ - صندوق پستی

شماره ۶۴/۱۵۵۱